بســـم الله تو...

رساله عقد نکاح من تصنیف ملا محمد باقر مجلسی

بســـم الله الرحمن الرحیم

...لله الذی احل النکاح وندب الیه

...و توعد علیه والصلوة علی سید...

...و آله الطاهرین المعصو...

و بعد ... آنست که چون از ابلاد...

را تکلیف نمودند به تحریر...

آن زیرا چون کثرت...

خوب ...

کتب لغت متعدی بنفس شده و در قرآن
[illegible] متعدی بنفس واقع شده
الملک احد ابنتی و
[illegible] شده وهو قوله تعالی
فقتناهم [illegible] عن
اخبار دیده [illegible]
[illegible] مقتضی

وخواه واجب باشد وخواه سنت مطلق و دو سجده سهو را
بقصد قربت بجا آورد زیرا که بعضی از ایشان هر کم و زیاده و
سجده سهو را لازم میدانند و احتیاط در همه احوال طریق نجات
و براءة ذمه یقینیه بود … احتیاط حاصل نمیشود والله اعلم بالصواب



در بیان دعائی که در وقت داخل شدن بیت الخلا از ائمه
معصومین علیهم السلام وارد شده چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میخواستند داخل بیت الخلا شوند در بیرون
بیت الخلا می ایستادند و این دعا را میخواندند و خطاب با این
ملکی که کاتبان اعمالند میکردند امیطا عنی فلکما
لله علی ان لا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما
و در وقت داخل شدن بیت الخلا پای چپ را پیش گذارند و این دعا
را بخوانند بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الرجس
النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم چنانچه حضرت صادق
ع داخل بیت الخلا میشدند سر خود می پوشیدند و آهسته این دعا
میخواندند بسم الله و بالله و لا اله الا الله رب اخرج

عني الاذى سرحًا بغير حساب وجعلني لك
من الشاكرين فيما تصرفه عني من الاذى
والغم الذي لو حبسته عني هلكت لك الحمد
اعصمني من شر ما في هذه البقعة واخرجني
منها سالمًا وحل بيني وبين طاعة الشيطان
الرجيم ودر وقت نشستن بنیت خروج براز این
دعا بخواند اللهم كما اطعمتنيه طيبًا في عافية
فاخرجه عني خبيثًا في عافية ودر وقت دیدن
آب این دعا بخواند بسم الله وبالله والحمد لله الذي
جعل الماء طهورًا ولم يجعل نجسًا ودر شستن
شستن مخرج این دعا بخواند اللهم حصن فرجي و
اعفه واستر عورتي وحرمني على النار
ودر وقت بیرون آمدن پای راست را پیش گذارد ودست
بر شکم بمالد واین دعا بخواند الحمد لله الذي اخرج عني
اذاه وابقى في قوته فيا لها من نعمة لا
يقدر

بقدر القادرون قدرها ودر وقت شروع
کردن در وضو این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم
اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين
ودر حدیث دیگر این دعا نیز وارد شده است بسم الله
وبالله وخير الاسماء لله واكبر الاسماء
لله قاهر لمن في السموات وقاهر لمن في الار
ض الحمد لله الذي جعل من الماء كل شيء
حي واحيا قلبي بالايمان اللهم تب علي و
طهرني واقض لي بالحسنى وارني كل الذي
احببت احب وافتح لي بالخيرات من عندك
يا سميع الدعاء وبعد از مضمضه کردن این دعا بخواند
اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق لسا
ني بذكرك وشكرك واجعلني ممن ترضى عنه وبعد
از استنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرم علي
ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها

حها و یکجا نها و طیبها و در وقت شستن روی
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید این دعا بخواند اللهم بیض
وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض
فیه الوجوه و در وقت شستن دست راست این دعا بخواند
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنا
ن بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا
و در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللهم
لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء
ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی
واعوذ بک من مقطعات النیران و در وقت مسح
سر این دعا بخواند اللهم غشنی برحمتک
وبرکاتک وعفوک و در وقت مسح پشت پاها
این دعا بخواند اللهم ثبت قدمی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فی ما یر
ضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

و امام محمد جواد و امام علی النقی و امام حسن عسکری
و صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
الی یوم الدین که امامت ایشان ثابت شده بمعجزات
باهره هویدا و نصوص صریح و نصوص حدیث که از کتاب خدا و اعتراف
و تصریح بعضی بر بعضی و اکثر ایشان واجب الاطاعه اند
معصومند و واجب است اعتقاد داشتن بانکه امام دوازدهم امام
زمان است و در نظر خلق غایب شده و ظهور خواهد کرد
و دنیا را پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم شده باشد و
واجب است اعتراف کردن بانکه انبیا و ائمه افضل اند
از ملئکه و امام افضل است از تمام انبیا الا پیغمبر ما که او
افضل از جمیع خلق خدا است و واجبست اعتقاد و اقرار بکفر اعدا

و دوستان و لعن ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و ابن ملجم و سایر ملاعین و دشمنان اهلبیت و وجوب
اقرار بجمیع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند و واجبست طلب علم بواجبات
و محرمات که از ایشان و از ناقلین احادیث ایشان وارد شده و ضرور است
بر هر مکلف بقدر مقدور و حرامست عمل برأی و گمان خود کردن
در احکام شرعی بدون نص و از احادیث غیر بر سبیل عموم یا خصوص
و جایز نیست در امور دینی عمل بقول غیر معصوم که مستند
بمعصوم نکند و از پیش خود گوید در امور دینی و واجبات اعتقاد
بوجوب نماز و روزه و زکات و حج و جهاد با امام و امر معروف
و نهی منکر و معروف عبارت از واجبات است و منکر
چیزهای ناشایست و حرام که نهی از انها کردن واجبست کسی را
که مقدور باشد و شرطست در وجوب واجبات و حرام شدن
محرمات بلوغ و آن در پسران معلوم میشود باحتلام یا روییدن موی در
از پیش زهار یا پانزده سالگی و احتیاط یا چهارده سالگیست

و در دختران

و در دختران دیدن حیض یا رسیدن بسن نه سالگی و عقل
و بباید دانست که آن عقلی که در تکلیف معتبر است فرق کردن
میانه حسن و قبح است پس دیوانه و اطفال چیزی واجب و حرام
نیست و نیت قربت در تمام عبادات شرطست در صحت نیت
تابع فعل منویست اگر واجب است نیت او نیز واجبست و اگر
سنت است نیت او نیز سنت است و اخلاص در عبادت
واجبست یعنی کسی غیر معبود حقیقی را در قصد عبادت خود داخل
نگرداند و بغیر از تحصیل رضاء و امتثال امر و اتیان فعل او منفعت
چیزی منظور نباشد و اگر حظور شوق ثواب الهی و دفع عقاب
را نیز باشد هم عبادت مجزیست اما مرتبه کمال اخلاص آنست
که این منظور نباشد و بقصد ریاء کسی که اتیان بعبادت کند
العبادت مجزی نیست و حرام است و قضای آن بقصد
اخلاص واجبست و سزاوار آنست که همیشه مؤمن قصد آنکه
از عبادت ممکن باشد داشته باشد و سنت است اخفاء عبادت
مستحبه و اظهار واجبه و سعی کردن در تحصیل علوم و عبادتی کردن
و حرامست عجب و آن عبارتست از بزرگ شمردن اعمال
خویش و رسیدن انها و حرامست حقیر شمردن عبادت مثلا بگوید
سهل است اگر فلان نماز یا روزه فلان روز از من صادر شده باشد

و حقیر شمردن گناه گناه است مثلا بگوید این سهل باشد اگر ظلم و عبادت
بدون دوستی اهل بیت جایز و قبول نیست و تقیه در نزد خوف و ضرر
واجبست در هر چیز بغیر از آنها که استثناء شده در شریعت مثل قتل
بغیر حق و رد گفتن و سب رسول و ائمه علیهم السلام کردن

کتاب طهارت فصل در احکام آبی که جایز نیست طهارت یعنی وضو و غسل

با آب نجس و دیگر آب نجس میشود مادامی که متغیر شود بنجاست
باین نحو که بوی گیرد یا رنگ و یا طعم آن هر نحو آید باشد خواه جاری و خواه
ایستاده که کمتر از کر باشد بمحض ملاقات نجاست بان اعم از آنکه
متغیر شود یا نه نجس میشود و کر هزار و دویست رطل است برطل عراقی
و بحسب مساحت سه وجب و نیم عمق و سه وجب و نیم عرض و سه وجب و نیم طول و دیگر هرگاه دو ظرف باشد در یکی از آنها جزم بنجاست باشد
و مشخص نباشد بخصوص که نجاست کدامست اجتناب از هر دو
واجب است پس در چنین صورتی که آب منحصر باشد در این دو ظرف
وضو و غسل واجب نیست بلکه تیمم باید کرد و آبی هرگاه متغیر
بنجاست شود استعمال آن جایز نیست تا آنقدر کشند که تغییر آن
زایل شود و اگر متغیر نشده باشد کشیدن آن بقدری که از برای
دفع هر نجاستی بخصوص وارد شده سنت است و جایز نیست
وضو و غسل بغیر آب مثل شیر و گلاب و آب مضاف و آن آنست

که با چیز دیگر

که با چیزی دیگر آب ضم شود که در عرف آن را آب نگویند یا آنکه
چیزی دیگر بان ضم کنند چون آب صابون و آب گوشت و امثال اینها
و جایز نیست خوردن و آشامیدن مایعات چون شیر و غیر آن هرگاه
نجس شود و اگر چه بسیار باشد و همچنین جایز نیست استعمال شوربای دیگ
و خوراک و کافر اگر چه بحد کر رسیده باشد و مراد میشود آهنی که عضوی
از اعضای آن حیوان بان رسیده باشد و جایز نیست استعمال آب غصبی

فصل در احکام آبی که وضو و غسل ...

حدث و ظن و شک کافی نیست در نقض وضو و چیزهایی که
ناقض وضو است اینهاست بول و غایط و بادی که از موضع معتاد
انسان بر آید و منی و جنب شدن و خوابیکه غالب بر قوه سامعه باشد
که آواز بگوشش نرسد و حیض و استحاضه و نفاس و یقین بحدث
و شک در طهارت و واجبست کسی را که بخلا رود ستر عورت
و نظر بعورت مسلمان کردن خواه مرد باشد و خواه زن مگر زن و شوهر
و حرامست پشت و رو بقبله نشستن و واجبست استنجا و ازاله نجاست
از جامه و بدن کردن از برای نماز و آنچه مشروط بطهارت است
مگر آنچه معفو عنه است و واجبست احتراز نمودن از بول و سایر
نجاسات و حرامست استنجا بان واجباتیکه شرافت داشته باشد
چون ورق کتاب علمی و دعا و تربت حسینیه و واجب است

استنجا از بول بمقدار دو چندان آب که بسر حشفه باشد یا زیاده
و بغیر آب استنجا از بول کردن مجزی نیست و آب در استنجای
غایط معین نیست بلکه اگر نجاست تجاوز باطراف نکرده باشد
بسه کلوخ پاک یا سنگ یا خرقه جایز است و آنچه واجبست در استنجا
و ازاله سایر بدن از نجاست شستن ظاهر عضوات نه باطن اش
و وضو واجب میشود در وقت نماز واجب یا طواف واجب
وگاه واجب میشود بسبب نذر و شبه آن و مثل وضوست غسل و تیمم
در وجوب و حرامست داخل نماز شدن بدون طهارت و آن
نماز مجزی نیست هر چند بجهة تقیه باشد بلکه قضای آن را با طهارت
باید کرد و وجوب طهارت مخصوص بوقت دخول نماز واجب و امثال
آنکه آنست از واجبات که مشروط بطهارت است و پیش از ان
جایز است بلکه مستحب است و واجبات وضو یکی نیت است
و وقتش نزد اول افعال واجبه وضوست دیگر شستن رو از
رستنگاه موی سر تا ذقن و از عرض آنچه انگشت شصت و انگشت
میانه فرا گیرد و دیگر شستن دستهاست دیگر مسح سر و پاها تا استخوان
ساق و واجبست در شستن رو ابتدا از بالای پیش نه کردن
و در دستها از مرفق که باز و دست و مسح باید ببقیه رطوبتی که
در دست وارد و مانده است بکند و جایز نیست باب جدید و مسح
و ابتدا به پیش کردن

و مسح واجبست بر پیش کردن بر اصل بشره یا موی که از آن
موضع تجاوز نکرده باشد نه بر چیزی که حایل بشره باشد مگر
در ضرورت و استیعاب رو و دستها یعنی تمام شستن
واجبست بر خلاف مسح سر که استیعاب تمام واجب نیست
بلکه بقدر عرض یک انگشت کافیست و استیعاب عرضی در قدمین
واجب نیست اما طولی واجب است یعنی از سر انگشتان
تا استخوان ساق نه از طرف عرض و بر چیزی که مانع وصول
آب شود مثل انگشتر حرکت دادن آن واجب است اما تخلیل
مو واجب نیست و شستن پا یا مسح بر موزه کردن چنانچه
اهل سنت میکنند جایز نیست و یک کف آب کافیست از برای
هر شستنی و سه تا بدعت است مگر در حالت تقیه و موالات واجبست
یعنی پی در پی کردن افعال وضو و اگر عضوی پیش خشک شود بسبب
تاخیر پیش از اتمام وضو وضو باطلست و ترتیب میان اعضا
واجبست مگر در مسح قدمین که واجب نیست و اگر کسی مخالفت
ترتیب کند اعاده از آنجا که ترتیب بعمل آید واجبست مثلا
اول صورت را اگر بشوید و بعد از ان دست چپ را اگر هنوز صورت
خشک نشده باید دست راست را بشوید و بعد از آن باز دست
چپ را بشوید و عمد و نسیان تفاوتی ندارد و اگر کسی ترک

عضوی از اعضای وضو نماید و پیش از خشک شدن بجا آورد آنچه فوت را
ثانیا اعاده نماید و ما بعد او را اعاده نماید و جایز نیست که کسی دیگر مرتکب
وضوی او شود با وجود اختیار و همچنین است غسل و تیمم
اما اگر مضطر شود چنانکه دستش قدرت و حرکت نداشته باشد
جایز است و جایز نیست که اعضایی که مأمور بغسل است مسح کند
و همچنین بر عکس و دست کشیدن بخط مصحف بی‌طهارت سزاوار نیست
در وضو و غسل بآب نجس و آب غصبی جایز نیست و اگر بکند باطل است

فصل [illegible] سنت است مسواک کردن نزد هر وضوی و در نمازی و لنگ

بستن در حمام و ریش تراشیدن حرام است و سر تراشیدن و موها
کشیدن سنت است و ترکش بیش از چهل روز جایز نیست
و حرام است تفتیش نمودن خطاها و عیبهای مؤمنان و مستحب است
نظافت و خضاب کردن و سرمه کشیدن و سر تراشیدن و شانه کردن
و ناخن گرفتن و بوی خوش و روغن مالیدن و شارب گرفتن و اصلاح
ریش آنچه زیاده باشد از یک قبضه

فصل در احکام جنابت غسل

واجب میشود بر مرد و زن بسبب جماع در قبل یا دبر بقدر غیبوبهٔ حشفه
خواه انزال شده باشد یا نه و بسبب انزال منی در بیداری یا
در خواب خواه بجماع باشد یا بنحوی دیگر پس اگر مشتبه شود
منی آنچه جهنده باشد و باعث سستی بدن شود آن منی است و در
بیماری

بیماری همانکه لذت یابد هر چند جهنده نباشد و کسی را
که در رخت منفرد آن باشد و با دیگری شریک بپوشیدن نباشد
منی بیابد غسل جنابت از برای نماز و مثل آن واجب است و حرام است
که جنب داخل مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم شود و اما از باقی مساجد
مرور میتوان کرد اما درنگ کردن جایز نیست و نیز جایز نیست جنب
و حائض را گذاشتن چیز در مسجد و مس خط مصحف و قرائت
سوره‌هایی که سجده واجب دارد جایز نیست الم سجده و حم فصلت
و النجم و اقرأ و واجب است نیت غسل در نزد شروع در اول افعال و واجب است
و اعضایی که در غسل شسته شود باید اول سر با گردن و بعد از آن
بدن و احوط تقدیم جانب راست بر چپ در شستن و جمیع
بدن و بیخ موها و تخلیل نمودن مو و غیر آن هر چه مانع وصول آب شود
و ترتیب میان اعضای مذکوره واجب است و اعاده غسل با مخالفت
ترتیب واجب است و اگر در اثنای غسل حدث واقع شود و هر چند
حدث اصغر باشد اعاده باید کرد و اگر یکمرتبه نیت کند و با آب
فرو رود چنانکه در عرف گویند تمام بدن بیکدفعه بآب رفت
مجزیست و این را غسل ارتماسی گویند و در غسل ترتیبی موالات
واجب نیست و کسیکه فراموش کند غسل را یا عالم بجنابت
باشد نماز و روزه بجا آورد پس بعد از دانستن قضای آن از وی

که احتمال نجاست دارد واجبست و مسح بر جبیره یعنی کهنه که بر روی زخم باشد
بضرورت جایز است و یک غسل را چند سبب مجزیست و از وضو هم
مجزیست فصل در احکام حیض و نفاس خون حیض اگر بخون بکارت
مشتبه شود پنبه را داخل نماید اگر آغشته بخون شود حیض است و اگر
مطوق شود از بکارت است و در ایام حیض و نفاس ترک نماز کند
و صفت خون حیض آنست که گرم و سیاه باشد و بقوت و بسوزش
برآید و خون استحاضه زرد رنگ و رقیق باشد و وقتی به تمیز عمل باید کرد
که عادت مستمره نداشته باشد بسبب مساوی نبودن هر ماه یا زیاده که
که در ایام عادت آید یا امکان حیض داشته باشد هر چند زرد باشد حیض است
و در غیر عادت حیض نیست پس زنیکه عادت مستمره داشته باشد
رجوع بعادت خود کند باستمرار خون و تجاوز از ده روز که اکثر حیض است
و اگر از ده روز تجاوز نکرده هر ده روز حیض باشد مثلا اگر زنی را هر ماه هفت
روز عادت حیض باشد اگر از هفت روز تجاوز کرده انتظار بکشد تا ده روز
پس اگر از روز دهم یا پیشتر منقطع شد حیض است و قضای روزه میکند
و نماز را قضا نمیکند و اگر ده روز گذشت همان هفت روز که عادت
خود را حیض حساب میکند و زیاده بر آن استحاضه است عمل استحاضه
باید بجا آورد و نمازی که بعد ایام عادت از او فوت شده قضا میکند و زنیکه
مبتدئه باشد یعنی اول حیض دیدنش باشد یا مضطربه باشد یعنی
عادت مستمره منضبط نداشته باشد تا ده روز حکم بحیض میکند اگر

ازده روز

از ده روز نگذرد و اگر از ده روز بگذرد رجوع باوصاف خون که مذکور شد
خواهد کرد پس هر قدر پیش از ده روز که بصفت حیض باشد حیض
حساب میکند و باقی را استحاضه و اگر تمیز ممکن نباشد که
مجموع یکنحو باشد رجوع بعادت خویشان خود میکند و اگر آن نیز
ممکن نباشد و خون مستمر باشد یکماه و دو ماه یا زیاده باید که بروایات
عمل کند و روایات آنست که مختار است میان اینکه در هر ماه شش روز
یا هفت روز را حیض حساب کند و باقی را استحاضه یا آنکه از
یکماه سه روز و از دیگری ده روز عمل حیض کند و اقل حیض سه روز
و اکثرش ده روز است و نفاس در طرف اکثر بنا بر قول اصح حکم
حیض دارد و اما اقلش را حدی نیست و اقل طهر ده روز است
و در سه روز که اقل حیض است توالی شرط نیست بلکه اگر در مجموع
ده روز سه روز خون ببیند متفرقا باز حیض است و اگر حیض
مشتبه بخون قرحه شود و اگر از جانب چپ بیرون آید حیض است
و اگر از راست بر آید از قرحه باشد و آن موجب غسل نیست
و هرگاه خون منقطع شود و قبل از ده روز باید که استبرا کند باین نحو
که پنبه داخل کند اگر خون نه بیند غسل کند و حرامست وطی
از قبل در حیض و نفاس تا وقتی که پاک شود نه در استحاضه و حیض
گاه باشد که با حمل جمع شود و اگر زنی پیش از نه سالگی یا بعد از

و پنجاه سالکی خون ببینند و قرشیه و یا نبطیه نباشند حیض نیست
و در قرشیه و نبطیه تا شصت سال حیض است و در قرشی بودن معتبر است
که نسب از جانب پدر به نضر بن کنانه برسد پس هاشمی و امّی و سادات
علویه و فاطمیه تمام داخل اند و نبطی گویند که جمعی اند که در میان رود خانها
که مابین بصره و کوفه است می بوده اند و احوال کسی در این زمان معروف
باین قبیله نیست و مشخص نیست و خونیکه در وقت در روز زاییدن
بچه قبل از آنکه فرزند متولد شود نه حیض است و نه نفاس و هرگاه
حیض کسی از وقت معهود دیگر شود تا مادامیکه عزم بر جزم بعدم حمل نکند
جایز نیست دوا خوردن و لبث در مساجد و گذاشتن چیزی در آن
و مرور از مسجدین معظمین و خواندن عزایم اربعه و دست
بخط مصحف کشیدن و نماز و روزه و طواف بر حایض و نفسا
حرامست و قضای روزه میکند و از نماز نمیکند و اگر در اول وقت
بقدر نماز پاک بوده باشد در آخر باین قدر یا قدر غسل کردن
و دیگر کم تر از نماز پاک باشد آن نماز را باید قضا کرد و اعتکاف
از حایض صحیح نیست و طلاق دادن زن حایض درست نیست
مادامی شوهرش حاضر باشد فصل در احکام مستحاضه و بعضی از آن
گذشت و از جمله آن وجوب ترک نماز است در ایام حیض
حساب کند و استحاضه بر سه قسم است یکی کثیره و آنچنانست
کم پنبه

که پنبه در پیش فرج گذارد و آغشته بخون شود و از روی دیگر بیرون آید
و در این صورت یک غسل از برای نماز ظهر و عصر باید بکند و دیگری از برای
شام و خفتن و یکی از برای صبح و اگر میان پنبه رفته باشد امّا از طرف
دیگر سیلان نکند این متوسطه است یک غسل از برای صبح کند و از برای
نمازهای دیگر هر کدام وضو سازد و اگر همان ظاهر پنبه آلوده شود این
قلیله است از برای هر نماز وضو میسازد و غسل در کار نیست مگر در ایامی
که بحیض حساب کند و باید که پنبه در میان فرج گذارد و کهنه دیگر از بالا دم
برخود ببندد که بیرون نیاید و چون غسل کند نماز کند و غسل دیگر بدون
ظاهر شدن خون بعد از غسل سابق واجب نیست پس اگر ظاهر شود
پنبه را عوض کند و وقت نماز دیگر که در آن غسل باید کرد غسل کند و آنچه
بر حایض حرامست از آنها که گذشت بر او حرام نیست فصل
در احکام نفاس بعد از تولد هر خون که ببیند نفاس است و هرگاه
خون منقطع شود تا ده روز تجاوز کند غسل واجبست و در جمیع
احکام مانند حیض است الّا در حدّ اقل چنانکه مذکور شد مگر اعاده
آنچه موجب است فصل در احکام اموات و واجبست که میت را
بالقبله نجوا باشند و واجبست دوا کردن بیماران مادامی که خوف هلاکت
باز کند باشد خصوصا وقتی که مشخص باشد احتیاج بدوا و بر طرف
شدن گوفت بان بحسب عادت و واجب است کسی را که بیمار شد

و در معرض هلاکت در آید و وصیت کند اگر کسی را حقی بر ذمه او باشد
و اگر نه مستحب است و اگر طفل در رحم فوت شود و مادر زنده باشد
یا آنکه طفل زنده و مادر فوت شود اخراج طفل از رحم واجب است یعنی
که هر یک زنده باشد متعذر نشوند و اگر هر دو مرده باشند بیرون آوردن
حرام است و اگر مشتبه باشد تعجیل در برداشتن جایز نیست تا وقتی
که خوب مشخص شود و کسی را که حاکم شرع از گلو بکشد مثل اسیر را زود
بردار کند داشتن خوب نیست و غسل دادن میت واجب است
بر ولی یعنی آنکس که اولی به میراث باشد از دیگران و اگر فرزند متعدد
داشته باشد فرزند بزرگ تر ولیست و با عدم ولی یا عدم حضورش
بر کافه مسلمانان علی سبیل الکفایه غسل و سایر احکام میت واجبست
و غسل واجب میت سه است اول به آب سدر دوم به آب کافور
سیوم به آب خالص و سدر و کافور کافیست و آنقدر جایز نیست
که عرفاً اطلاق اسم بر آن نتوان کرد و واجب پوشیدن عورت
میت و ابتدا از سر و بعد از آن جانب راست و بعد از آن
جانب چپ و کسیکه در آب مرده باشد نیز غسل دادن او واجبست
هنگامیکه از آب برآید و حرام است موی و ناخن میت را گرفتن
و طفلی که سقط شود هرگاه چهار ماه تمام کرده باشد غسل واجبست
و اگر شش ماه تمام کرده باشد حکمش مثل سایر اموات است الا آنکه

کافور

کافور نزدیک وی نباید برد و کسیکه در معرکه امام شهید شود غسل
واجب نیست بلکه با رختهای خودش باید دفن نمود و با خونش و پوستین
و موزه و عمامه و کلاه و کمربند و زیرجامه باید از او کند مگر خون آلوده
باشد که نباید کند کافر و ناصب یعنی دشمن اهلبیت را غسل
دادن و کفن کردن حرامست و جایز نیست که مرد را غسل دهد مگر مرد
یا زوجه او یا یکی از زنان محرم و زن را نیز جایز نیست که غسل دهد مگر
زن یا یکی از محارم و با وجود ولی و فقد زنش بر غسل دادن جایز نیست
غسل دادن میت بر دیگری مگر کسی که ولی اذن دهد و کفن
نمودن میت واجبست در سه پارچه که یکی از آنها پیراهن است و واجبست
حنوط و طریق حنوط آنست که مساجد سبعه میت را یعنی پیشانی
و کفهای دست و سر انگشتان بزرگ هر دو پا و سر زانوها را اقلاً
کافور بمالند و در حریر محض و پارچه نجس کفن نمودن جایز نیست
و اخراج قیمت کفن از اصل ترکه مال میت است و کفن زن
بر شوهر واجبست هر چند توانگر باشد و نماز بر میت مسلمان
و طفل مسلمان که به سن شش سالگی رسیده باشد و اگر مسلمان
باین حد رسیده باشد یا زیاده واجبست و نماز میت پنج تکبیر است
و آنچنانست که اول باید یک تکبیر بگوید و شهادتین بعد از آن بگوید
و بعد از آن تکبیر دوم صلوات بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله بفرستد

و بعد از سیم دعای از برای مومنین و مومنات و بعد از چهارم
دعا بر میت کند بانچه بهتر باشد پس تکبیر پنجم گوید و منصرف
در نماز جنازه مخیر است واجبست که سر میت بسوی دست راست
مصلی باشد و طهارت در نماز میت شرط نیست و قرائت در رکوع
و سجود و سلام در این نماز بدعت و جایز نیست که امامت کند مگر
که اولی مردم بمیت باشد یا کسیکه او اذن دهد و از برای نماز
بر زن شوهر اولی از همه کس است و نماز میت واجبست که بعد
از کفن و پیش از دفن باشد و دفن کافره حرامست مگر زن ذمیه
که از مسلمان حامله باشد و کسیکه در دریا بمیرد و بکنار آوردن و دفن
کردن ممکن نباشد باید که در میان خم کنند و سر خم را مسدود سازند
و در آب اندازند یا سنگ چند بر آن ببندند تا بآب فرو رود و نبش
قبر حرام است و جنایت بر میت مسلمان کردن حرامست
مثل جرح و ضرب و امثال آن و میت را در قبر واجبست رو بقبله
خوابانیدن و بر دوست راست و رضا بقضای الهی دادن واجبست
و جزع بآن عنوان که مشعر از عدم رضا باشد جایز نیست و واجبست
که زن تا چهار ماه و ده روز که عده وفات ترک زینت نماید
و بر دیگران زیاده از سه روز جایز نیست

فصل در غسل مس میت

و غیره کسیکه عضوی از اعضایش بعضو میت سوای ناخن و
مویش قبل از غسل دادن و بعد از سرد شدن رسیده باشد
غسل مس میت واجبست و همچنین اگر پاره عضوی که در آن
استخوان

استخوان باشد مس کند هر چند از انسان زنده جدا شده باشد
و در سوای این جایز نیست بمس میت غیر آدمی و آنچه حیواة در آن
از عضویکه خون نباشد
حلول نکرده باشد واجب نیست و کیفیت غسل مس میت نیز
جزویکه حیات نباشد
مثل غسل جنابت و در بعضی روایات وارد شده است که غسل
جمعه و غسل مولود و غسل احرام و غسل عرفه و غسل زیارت
و غسل دخول کعبه و غسل مباهله و غسل استسقا واجب است
و این روایات محمول بر تاکید استحباب

فصل در احکام تیمم

در جائی که آب نباشد واجبست بقدر یک تیر پرتاب اگر زمین
ناهموار باشد و دو تیر پرتاب اگر زمین هموار باشد از هر یک از چهار طرف
تفحص کرده باشد
طلب آب نماید اما در جائیکه بقدر این مسافت یقین بعدم آب نباشد
راه رفتن
و اگر یقین در زیاده بر این بود تا بانجا رسیدن وقت نماز فوت نشود
با وجود قدرت بانجا رفتن واجبست و اگر خوف دزد یا سبع و امثال
آن داشته باشد طلب نباید کرد پس اگر آب یافت نشود یا از استعمال آب
متعذر باشد بسبب گرفتن یا چیزی دیگر تیمم باید کرد بخاک پاک
و در وقت ضرورت غبار یا چیز دیگر که جزء ارض باشد غیر از معادن
منجلبات و نبات و در وقت شروع واجبست بعد از آن زدن دستها
بر زمین یکبار از برای جبهه و یکبار دیگر از برای مسح پشت دستها
از سر بند دست و کسیکه بعمد جنب شده باشد اگر آب باشد
یعنی در سفر با زن خود جماع کند

غسل واجبست هرچند خوف ضرر باشد بدون تحلّم وترتیب بدین نحو
که اول دستها بر زمین بزند پس از رستنگاه موی مسح کند وباز بزند واول
دست راست وبعد از آن دست چپ را مسح کند واجبست وچیزی که
مانع شود چون انگشتر وغیره باید کند وهرچه ناقض وضو وغسلست
ناقض تیمّم نیز هست وتا دررسیدن بر استعمال آب هم ناقض تیمم است
وکسیکه داخل نماز شود وپیش از آنکه رکوع کند آب بیابد باید قطع نماز
کند ووضو گیرد واگر عذر امید برطرف شدن شود تاخیر تا آخر وقت نماز واجبست
واولی تاخیرست خواه عذر مرجو الزوال باشد یانه وخریدن آب واجبست
برطرف شدن یا زوال
اگر مقدور باشد هرچند قیمت بسیار باشد وجنب وحایض هرگاه در یکی
از دو مسجد یعنی مکه ومدینه باشند وخواهند بیرون آیند واجبست که تیمّم
نمایند وبجهة هر نماز علیحده تیمم بدل غسل واجبست

در احکام نجاسات

ظروف وپوست وشستن بدن وجامه از نجاست چون خواهند نماز
کنند واجبست وبول طفل شیرخواره را یکبار آب ریختن یا در آب فرو بردن
کافیست واما بول غیر او را دو مرتبه با یک فشردن درمیان واجبست
وتربیت کننده طفل هرگاه یک جامه داشته باشد ونجس شود در روزی
یکمرتبه واجبست که بشوید ودیگر معفو است وهرگاه کسی موضع نجاست را
بخصوص داند شستن همانقدر واجبست واگر مشتبه باشد تطهیر
تمام مواضع اشتباه واجبست ونجاسات ده است بول وغایط
انسان

انسان وحیوانی که گوشتش حرام باشد وخون جهنده داشته باشد
ومسکر که مایع بالاصاله داشته باشد مانند شراب وبوزه که آن را
فقاع گویند ونبیذ وآن آبیست که خرما یا مویز در اندازند وگذارند
که بجوش آید ومتغیر ومسکر شود ودیگر از جمله نجاسات سگ است
وخوک وهمچنین کافر وخون هرچیز که نفس سائله یعنی خون جهنده
داشته باشد ومیتة حیوان مذکور ومنی آن نیز نجس است ومیت
انسان پیش از غسل وبعد از سرد شدن نجس است وواجبست
ازاله نجاست کم باشد یا بسیار از برای نماز از آنچه شروط الطهارت
وخون کمتر از درهم باشد معفو عنه است مگر خون حیض ونفاس
واستحاضه وخون نجس العین ودر تحقیق قدر درهم اختلاف
سگ وخوک
کرده اند بعضی گفته اند بقدر گودی کف دست وبعضی گفته اند
برابر انگشت شست وبعضی گفته اند کمتر واحوط گویا اینست که
از قدر شاهی زیاده اگر باشد اجتناب باید کرد وهمچنین عفو شده
است از خون جراحت ودمل ومثال آن تا وقتی که ازاله نتوانند
نمود واز هر نجاستی که ازاله آن متعذر باشد واز نجاست هرچیز که نماز
در آن تمام نباشد چون عرقچین وبند چاقشور وامثال اینها
عفو است ونماز در مکان نجس که نجاست بجامه یا بدن تعدی
کند جایز نیست واگر نه جایز است وکسی را که دانسته با نجاست

نماز گذارد اعاده واجبست اعم از آنکه وقت باقی باشد یا نه
واز روی فراموشی باشد اگر وقت باقی باشد باید اعاده کرد و در اثنای
نماز کسیکه عالم بنجاست رخت شود باید رخت نجس را بیندازد
اگر جامه دیگر ساتر عورت داشته باشد واستعمال پوست که
ذبح نکرده باشند و پوست نجس العین جایز نیست و حکم بنجاست
نتوان کرد تا یقین بهم نرسد بلکه در جمیع چیزها سوای آنها
که شرعا نجس است طهارتست و ظرفی که خمر در آن کرده
باشند سه نوبت باید آن را شست واگر خوک یا موش
ظرفی را لیسد هفت بار واز برای دهن سگ یکبار بخاک
و دو بار بآب واگر کسی را دو جامه داشته باشد و یکی نجس
باشد و یکی پاک و مشتبه باشد واجبست که در حال ضرورت
بهر دو نماز کند و در هر کدام یکبار و استعمال ظروف طلا
و نقره جایز نیست و مفضض یعنی نقره کوب مکروه است

کتاب الصلوة

و نماز واجبی پنج نماز شبانه روز است
و نماز جمعه و عید رمضان و عید قربان و نماز کسوف و خسوف
و آیات و طواف و اموات و آنچه بنذر و شبه آن واجب
شود یا بسبب متحمل [مثل نماز اجاره] شدن از غیر و بر طفل دیوانه
و زن حایض و نفسا واجب نیست و استخفاف بنماز

واجب

واجب و کاهلی کردن و ضایع گردانیدن نماز در واجبها
و اتمام نکردن و ترک کردن نمازهای واجب حرامست
و اگر کسی منکر وجوب باشد حکم بی باکی او باشد کافر است
و نماز یومیه در حضر هفده رکعت چهار ظهر و چهار عصر و سه مغرب
و چهار عشا و دو صبح و باقی سنتهاست نوافل ظهر هشت است
و از عصر هشت و نافله ظهر و عصر بر واجب مقدم است
و نافله شام چهار است بعد از شام و خفتن دو رکعت
و بعد از آن نماز شب یازده رکعت است و نافله صبح دو رکعت
مقدم بر آن و نمازهای سنتی را هر دو رکعت را تشهد و
سلام است و وتر یکرکعت است به تشهد و سلام
و با وجود اختیار ترک نوافل خوب نیست و از هر
چهار رکعتی در سفر دو رکعت ساقط میشود و نماز چاشت
که سنیان میکنند بدعت است

فصل در اوقات نماز واجبست پس وقت نماز [illegible]

که تقدیم بر وقت و مؤخر ازان کردن جایز نیست و اول وقت افضلست
مگر آنچه استثنا شده و وقت ظهر و عصر از اول زوال آفتابست
تا وقت غروب لکن بقدر چهار رکعت از اول وقت مخصوص بظهرست
و بقدر چهار رکعت از آخر مخصوص عصرست و وقت شام و خفتن
از برطرف شدن سرخی که بعد از غروب در طرف مشرق می‌باشد
تا نصف شب و اول وقت سه رکعت مخصوص بشامست
و از آخر وقت بقدر چهار رکعت مخصوص بخفتن و وقت نماز
صبح از طلوع فجرست تا طلوع آفتاب و طریق معرفت زوال چند
نحوست یکی آنکه سایه هر چیز در جانب مشرق ظاهر شود و بدایره
هندیه که در کتب هیئت مسطورست و بآنکه کسیکه رو بنقطه
جنوب بایستد آفتاب میل بابروی راست کند و تقدیم نماز بر وقت
عمداً باطلست و حرامست که تاخیر نماز شام کنند بجهة طلب فضیلت
زیرا که هر نماز اول وقتش فضیلت غیر از عشا که مکروهست که نماز عشا را
پیش از ذهاب حمره مغربیه گذارند و کسیکه بخوابد و نماز عشا را نکند
تا نصف از شب بخوابد و نکند قضا و روزه داشتن فردای آن شب واجبست
و کسیکه نادانسته

و کسیکه نادانسته شروع در نماز کند و بعد از آنکه یک رکعت کرده باشد
وقت داخل شود نمازش صحیحست و واجبست که کسیکه علم
بدخول وقت بهم رساند و بعد نماز کند و بقول و اذان مؤمنی که
عارف بوقت باشد میتوان کرد و کسیکه شک کند که نماز کرده یا نه اگر
وقت آن نماز باقی باشد نماز کند و اگر نباشد در کار نیست و ترتیب
میان نمازهای واجب در روز هر چند بعضی ادا باشد و بعضی قضا باشد
واجبست مثلاً صبح از او قضا شده باشد واجبست که اول آنرا قضا کند
دیگر ظهر را و در اثنای نماز بخاطرش رسد از نیت آن به نیت
قضا عدول کند فصل در معرفت قبله بدانکه قبله برای کسیکه
در مکه یا بنواحی قریب آن باشد اصل کعبه است و از برای کسیکه
دور باشد جهت کعبه قبله است زیرا که تحقیق عین کعبه نمودن متعذرست
و واجبست که آدمی اول جهد نماید در حصول علم یقینی از برای قبله
پس اگر ممکن نباشد بهر طرف که ظن غالب از بعضی علامات
که در شرع شریف مقررست بهم رساند کافیست و از علامات
که در بلاد عراق عرب و عراق عجم و خراسان و آنچه نزدیک بآنها
باشد کوکب جدی است که نزدیک بقطب شمالیست و باید
محاذی دوش راست در بعضی بلاد مذکور و در بعضی جاها بر عقب دوش
راست و تفصیل اینها در کتب مطوله فقهیه مذکورست و مناسب

این مختصر نیست و در جائی که قبله مشتبه باشد و هیچ سمت را ترجیح نتوان
داد و اگر ممکن باشد و وقت باقی باشد چهار نماز بچهار طرف باید کرد
و کسیکه بعد نماز بخلاف جهت قبله کند آن نماز باطلست اعاده آن باید کرد
خواه وقت باشد یا نه و کسیکه بگمان خود بجهتی نماز کند و بعد ازان خلاف
ظاهر شود اگر وقت باقیست اعاده واجبست و الا فلا و انحراف
اگر کرده باشد بعلت و اعاده ندارد و نماز نافله که سواره کرده شود
یا نماز یکه در کشتی کنند یا کسیکه راه میرفته باشد در حالت ضرورت
و نماز کند یا بلندتر از کعبه باشد بغیر جهت قبله

فصل در پوشش کسیکه

نماز کند در پوست میته هر چند دباغی کرده باشند جایز نیست و چنین است
پوست و موی و پشم و کرک حیوان غیر ماکول اللحم هر چند مذبوح
باشد مگر خز و سنجاب بی آنکه تقیه باشد و ضرورت مانند آنکه سرمای
شدید باشد و جامه سوای آن نداشته باشد و پوست حیوانیکه ازا ذبح
کرده باشند در غیر نماز جایز است پوشیدن سوای سگ و خوک و نماز
جایز نیست در خزی که خالص نباشد بلکه از موی خرگوش و روباه
و امثال آن داخل داشته باشد و نیز نماز جایز نیست در حریر محض یعنی
جامه که تار و پودش همه ابریشم باشد از برای مردان و در غیر نماز نیز
پوشیدن حریر از برای مردان جایز نیست مگر در جنگ یا در ضرورت
و نیز جایز نیست در رختی که پشم یا موی یا کرک حیوان غیر ماکول
اللحم

اللحم بر آن چسبیده باشد و در جامه مغصوب یعنی آنکه بی رضای
صاحب دران تصرف کرده باشد نیز جایز نیست و نه در جامه که آنقدر
نازک باشد که عورت از زیر نمایان باشد مگر در حال اضطرار و نماز مردان
در طلا جایز نیست و پوشیدنش نیز از برای مرد جایز نیست و جایز نیست
مرد را که موی سر را درشته کند و در میان سر بندد و نماز کند و اگر بکند نماز را
اعاده کند و واجبست ستر عورت در نماز از برای مردان و تمام بدن
از برای زنان بغیر صورت و دستها و پاها هر چند بلطف و امثال آن
باشد و چون امید پیدا شدن چیزی که ساتر تواند شد داشته باشد
باید تاخیر نماز تا آخر وقت کند و در رختی که از بازار مسلمانان خریده شود
خواه پوست باشد یا پارچه نماز دران جایز است مگر یقین داند که
نجس است یا میته است و در آنچه حیوانات دران باشد نماز درست است
هر چند آن میته باشد و مستحبست تجمل یعنی زینت کردن بآن
لباسی که جایز باشد و اسراف نباشد و اظهار نعمت خدا نیز باید کرد
و ستر عورت واجبست در نماز و غیره هر گاه نامحرم نگاه میکرده باشد
و پوشیدن لباس شهرت بد است و لباس شهرت آنست
که کسی بآن از دیگران ممتاز شود مثل لباس صوفیان و قلندران
چنانکه میان اهل بدعت و اراء باطله متعارف شده که میگویند
این نوع لباس کسوت مولویست و این بکتاشی و غیر آن یا آنکه

مشهور کنند خود را بانکه همیشه سرخ می پوشیده باشد و در نوع لباس
که باعث شهرت در شهری و ولایت شود و همچنین است سوار
شدن بر چهارپای که باعث شهرت کند و مکروه است که مرد زیر جامه را
آنقدر پایین به بندد که از گله پا بگذرد و حرامست تکبر و تجبر کردن
و واجبست پوشانیدن مؤمن هرگاه مضطر شود و نداشته باشد برهنگی
که قادر بر آن باشد فصل در مکانی که نماز در آن توان کرد نماز جایز نیست
در مکان غصبی از روی اختیار اما اگر اذن دهد یا معلوم باشد
که راضیست جایز است و نیز جایز نیست در میان آب یا جایی که
بر روی آن نتوان قرار گرفت مگر نزد ضرورت و در شوره زاری
که پیشانی بر آن قرار نگیرد و بر روی برف جایز نیست و در جای نجس
که نجاست ببدن یا جامه رسد نیز جایز نیست و سجده کردن بر غیر
زمین یا آنچه از زمین روید جایز نیست و بر بالای هر چه خوردنی
و پوشیدنی باشد جایز نیست مگر در حالت ضرورت یا تقیه
بر کاغذ هر چند نوشته باشد سجده درست است و داخل نمودن
نجاستی که تعدی کرده باشد بمسجد درست نیست و داخل
نمودن نجاستی که تعدی نکرده باشد بمسجد [illegible]
جایز نیست و خاک و ریگ که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن
جایز نیست و اگر بیرون آورند باز بهمان مسجد یا مسجد دیگر باز
گردانند

باز گردانند و جایز نیست که کسی که پیشتر جایی که در مسجد گرفته باشد
وا از آنجا منع نمایند و تعظیم مساجد کردن واجبست و نقش کردن
مساجد و طلاکاری بصورتها و تمثالها آنچه روح داشته باشد جایز نیست
و باین نوع چیزها بازی کردن و از همسایه کردن حرامست فصل
در اذان و اقامت و آن از برای نمازهای یومیه سنت موکد است
و از برای غیر یومیه و از سایر نمازها خواه نافله و خواه فریضه بدعت
و با وجود اختیار ترک اذان و اقامت سزاوار نیست علی الخصوص
اقامت که از ظواهر بعضی نصوص وجوب فهمیده میشود و بعد
از گفتن اقامت سخن گفتن خوب نیست مگر در باب تقدیم
نمودن پیش نماز و جایز نیست گفتن الصلواة خیر من النوم فصل
در قیام در نماز فریضه ایستادن واجبست مگر در حال ضرورت
پس اگر از ایستادن عاجز باشد بنشیند و نماز کند و اگر از آن
نیز عاجز باشد به پهلوی راست بخوابانند و باشاره نماز کند و اگر نتواند
به پهلوی چپ و اگر نتواند به پشت و در هیچ حالت ترک نماز جایز نیست
کسی را که هوش داشته باشد و واجبست کسی در نماز ایستاده باشد
پشت خود را راست بگیرد آنقدر که بتواند و با وجود قدرت نماز بر جایی
تکیه نکند و بر هموار جای بایستد که متزلزل نشود مگر با عجز بیماری و نماز
نافله بر بالای چارپا که سواره باشد میتوان کرد اما نماز وجوب با وجود

اختیار سواره جایز نیست و اگر کسی نشسته یا خوابیده نماز میکرده باشد
در اثنای نماز قدرت بر قیام بهم رساند واجبست که برخیزد. اگر
مقام ایستادن باشد و همچنین است اگر کسی در اثنای که ایستاده
باشد ضعف بهم رساند باید که بنشیند و قدرت و عجز اگر مکرر بهم رسد
همین حکم دارد و تکیه کردن در حالت قیام بر دیواری یا چوبی و امثال
آن اگر بنحوی باشد که اگر آن دیوار یا آن چوب بیفتد آن شخص نیز
بیفتد جایز نیست با اختیار و اگر چنین نباشد جایز است و حرام است
ترک ایستادن در نماز واجب و اگر با وجود قدرت و اختیار بنشیند
نماز باطلست و کسیکه از قیام و رکوع و سجود عاجز باشد باید اشاره
بسر و چشم بجای آورد **فصل در نیت و تکبیرة الاحرام و آن اول هر نماز**
واجبست و ناچار است در نیت از معین کردن در نماز که ظهرست
یا عصر یا اداست یا قضا و بر این قیاس قصد قربت کردن واجبست
و کسیکه نیت نماز واجب کند و بعد از ان گمان کند که نافله است و بعد
از انکه یکرکعت کرده باشد بخاطرش رسد که نیت نماز واجب کرده بود
نمازش درست است و بر این نحوست عکس اینصورت و جایز نیست
که کسیکه نیت دو نماز بایکدیگر الا در نماز جعفر که نافله دیگر نیت کند مثلاً
نافله شام بدستور نماز جعفر گذارد در حضرت واقع شده است و تکبیرة الاحرام
یعنی بعد از نیت الله اکبر گفتن واجبست و شش تکبیر دیگر با دعاهای

که در میان انها

که در میان انها باید خواند مثل از تکبیر احرام یا بعد از ان یا متفرق سنت
و تلفظ کردن بتکبیر احرام واجبست و باید بعربی گفته شود و معنی ان را بزبان
دیگر گفتن با وجود قدرت داشتن بر تلفظ کردن بعربی جایز نیست و اگر
کسی یقین کند که تکبیر را ترک کرده باید اعاده کند و اما اگر شک داشته باشد نه
فصل در قرائت یعنی خواندن الحمد و سوره خواندن الحمد در هر نماز
دو رکعتی و در دو رکعت اول از غیر آن بخصوص واجبست و بعد از ان
سوره از سورهای قرآن بشرط آنکه وقت گنجایش خواندن آنسوره داشته
باشد و از سورهای که سجده واجب دارد نباشد و بر کسیکه اختیار و
قدرت داشته باشد واجبست و کسیکه فاتحه را نیکو نداند از ان یا از
باقی قرآن بخواند و اگر هیچ نداند بعوض قرائت تکبیر و تسبیح کند و
تبعیض سوره بدین سان که پاره از سوره بخواند و تمام نخواند جایز نیست
مگر از جهت تقیه یا در نافله و نیز جایز نیست که در یکرکعت در نماز واجب
زیاده از یکسوره بخواند جایز نیست مگر سوره والضحی و الم نشرح
یا سوره فیل و لایلاف که انها را پی در پی مگر خواندن جایز نیست و ترک
بسم الله از حمد و سوره جایز نیست مگر سوره برائت پس اگر بدون
تقیه ترک نماید عمداً اعاده نماز کند و جایز نیست گفتن آمین در آخر
حمد و در نماز صبح و دو رکعت اول شام و دو رکعت اول خفتن برمرد
بلند خواندن واجبست و در باقی دیگر آهسته بغیر بسم الله که در هر نماز

باشد بلند خواندن مستحب است و در نمازهای جهریه زن در جائیکه نامحرم نباشد
و آواز شرا نشنوند اختیار دارد میان بلند خواندن و آهسته خواندن و اگر
شخصی عمداً ترک نماید جهر و اخفات را در جائیکه بلند باید خواند بلند نخواند
با وجود آنکه بداند که در کجا بلند خواندن و در کجا آهسته خواندن واجبست
نمازش باطلست اما از روی فراموشی و نادانی باشد باطل نیست
و همچنین باطلست نماز کسیکه تمام حمد و سوره شرا یا پاره از آن ترک کند
عمداً و اما اگر فراموش کرده باشد و پیش از آنکه رکوع کند یادش آید
باید آنچه نخوانده است بخواند و دیگر رکوع کند و اگر پیش از رکوع بخاطر
نیاید چیزی بر او نیست و نمازش درستست و درست نیست که
کسیکه بسیار بلند بخواند چنانکه فریاد میزده باشد و همچنین در نماز
که آهسته باید قرائت جایز نیست که آنقدر آهسته بخواند که خود
صدای خود را نشنود و اگر کسی حاضر شود که در نماز مقدم بر صف
شود و اقامت کند در حالت راه میرود یا پیش صف رسد
واجبست که قرائت را ترک کند و بعد از آنکه بجای خود ایستادن
شروع نماید و خواندن سوره های سجده در نماز واجب جایز نیست
و از روی فراموشی در آن شروع نماید باید آنرا ترک کند و بسوره
دیگر رود و در رکعت سیم و چهارم مخیرات میان تسبیحات اربع
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و میان حمد تنها
و تسبیح افضل

و تسبیح افضل از حمد است و جایز نیست ترجمه حمد و سوره ها و باقی ذکرها
بفارسی یا زبان دیگر بخواند که قدرت بر اصل خواندن حمد و سوره نباشد
و کسی هم نباید که او تعلیم کند و واجبست که قرآن بقرائتهائی که
مشهور و متواترات بخواند نه بقرائت شاذ غیر مشهور و حروف هارا
از مخارج باید گفت **فصل تعلیم کردن و یاد گرفتن و تمام**
واجب کفائیست و واجب کفائی آنست که بعضی آنرا بفعل
آورند و از دیگران ساقط است چون نماز میت و امثال آن و واجب
عینی آنست که بر هر کس از مکلفین واجب باشد چون نماز یومیه
و روزه ماه رمضان اما تعلیم و تعلم قرآن مستحب عینیست نه واجب
عینی اما یاد گرفتن قدری که در نماز واجبست واجب عینیست
و اکرام قرآن و خوار کردن حاملان قرآن بی سبب شرعی حرامست
و در تعلیم کردن و آموختن و تلاوت نمودن قرآن باخلاص واجب
و ریا در قرآن و هر عملی حرامست و جایز نیست ترک تلاوه کردن بنحوی که فراموش
شود و مستحبست بسیار تلاوت قرآن خصوصاً ماه رمضان و غنا کردن حرامست
و چنین گویند ترجیع غنا هر صدائیست که او را اش کنند و در گلو بگردانند که باعث
خفت یا سرور شنونده شود و خلاصه کلام خوانندگیهائی متعارف که
در مقدمات و غیر آن میخوانند که در عرف بعضی زمزمه و بعضی خوشخوانی
و بعضی رودمتی و باین نحو القاب که در هر عرف و اصطلاح بیک لقب

و تمام علیحده مینماید اعم از آنکه لا یعنی و پوچ باشد یا در شعر باشد یا در خطاب
باشد یا در قرآن باشد یا در چیز دیگر باشد یا با ساز و دف باشد یا بی آن باشد
یا ضعیف باشد یا سرآوازه یا شعبه باشد یا گوشه باشد یا مقام باشد بزبان
عرب یا بزبان عجم باشد سبب حزن شود و بفکر خواب اندازد
یا بفکرهای باطل اندازد و بر هر تقدیر که باشد غنا است باطل و حرام است
و کسیکه بعضی اقسام را استثنا میکند بدون شبهه که محتمل باشد
مخالف دین نبی صلعم و ائمه هدی علیهم السلام و تمام فقهای شیعه است
و انکار حرمت غنا از باب انکار ضروریات اصول دین است و باعث
بر تطویل [illegible] و در آیه در این مقام اطلاع یافتن بیچارگان
عوام است که [illegible] فریفته نشوند و اگر نه مقصود از این رساله
بحث نمودن عقل و فهم عوام نیست و تفصیل بیان شده و استدلال
کافی در این باب می شد و اگر کسی خواهد که بحقیقت حال مطلع شوند باید که رجوع
برساله مجتهد الزمانی عالیحضرت فخر الفقهاء والمجتهدین زبدة المتقدمین
والمتأخرین العالم الربانی مولانا حاجی قربان قدس سره در باب غنا
و تحقیق آن تألیف آن نموده رجوع نماید و واجب بر کسیکه آیه
از آیات سجده را تلاوت یا گوش بآن فرا دارد سجده کند هر چند در
یکمجلس مکرر شود اما کسیکه بشنود و مطلبش گوش کردن نباشد
برا و واجب نیست **فصل قنوت** خواندن سنت است و در بعضی
روایات

روایات وارد شده که واجب است و نمیتواند عمدا ترک نباید کرد علی
الخصوص در نماز جهریه و قنوت عبارت از دعا است و در رکعت
دویم بعد از فارغ شدن از قرائت و پیش از رکوع باید دستها برداشت
و خواند مگر در نماز جمعه که آن یک قنوت پیش از رکوع در رکعت اول
و دیگری بعد از رکوع در رکعت دویم دارد و اگر قنوت را پیش از رکوع
ترک کند و در رکوع قضا کند **فصل در احکام رکوع و آن در نمازها**
یک واجب و در نماز آیات هر رکعت پنج رکوع است و در رکوع
خم شدن بحدی واجب است که کفهای دستها بزانو برسد و گفتن
سبحان ربی العظیم و بحمده یکبار یا سبحان الله سه مرتبه در رکوع
واجب است و این را اگر نداند هر چند ذکر خدا باشد خوب است و آرام
گرفتن بقدر ذکر تمام شود واجب است و در رکوع و سجود قرائت
قرآن نیست و کسیکه رکوع را ترک کند بعمد یا بسهو و سجود
کند نماز را باید اعاده کرد و اگر فراموش کند و پیش از آنکه سجود کند
بخاطر آورد که رکوع نکرده است برگردد و رکوع کند و اگر بعمد ترک
کرده باشد باطل است و اگر کسی ایستاده باشد و شک کند که
آیا رکوع کرده یا نه واجب است که رکوع کند و اگر کسی سبحان
ربی العظیم و بحمده یا ذکر دیگر که در رکوع باید کرد و بعمد ترک
نماید نماز را اعاده کند اما اگر بقدر رکوع خم شود و ذکر را فراموش

کند اعاده در کار نیست و سر از رکوع برداشتن و ایستادن راست
نمودن واجبست و ذکر رکوع باید عربی باشد و ترجمه اش گفتن با وجود اختیار
جایز نیست **فصل در یاد کردن سجود و آن در هر رکعتی دو مرتبه واجبست**
و سجود بر هفت عضو باید کرد و پیشانی را بر زمین باید گذاشت
و هر دو کف دست و هر دو زانو و هر دو سر انگشتان بزرگ پاها و واجبست
که در سجده پیشانی را بر آن چیزی گذارد که بر آن سجده کردن صحیح باشد
و سر برداشتن و درست نشستن میان هر دو سجده واجبست و اگر پیشانی
کسی بر جای ناهموار یا چیزی که سجود در آن نشاید کرد واقع شود واجبست
پیشانی را بر زمین بکشد و بجایی برد که سجده توان کرد و اگر کشیدن ممکن نباشد
باکی نیست که اندکی از زمین بردارد و جای دیگر گذارد و سجده کردن با وجود
چیزی که میان پیشانی و میان موضع سجود حایل شود چون دستار و غیر آن
جایز نیست و در سجده کردن آنقدر که سجده بعمل آید که در عرف گویند به
پیشانی سجده کرد کافیست و بهتر آنست که از قدر درهم کمتر نباشد
و جایز نیست که محل سجود از محل ایستادن از قدر ضخامت یک خشت
بلندتر یا پست‌تر باشد و ترک یا ازدیاد سجده کردن یا کمتر از آن در یک رکعت
عمداً جایز نیست و کسی را که در پیشانی دمل و مثل آن باشد باید گودی بر
آن کند و یا بکند که تا موضعی که سالمست بر روی موضع سجود قرار گیرد
و اگر نتواند باید که بر یکطرف پیشانی سجده کند و اگر نتواند بر ذقن سجده کند
وکسیکه یکسجده

و کسیکه یکسجده را فراموش کند پیش از آنکه در رکعت دیگر رکوع کند
اگر بیاد آورد برگردد و سجده کند و اگر بخاطرش بعد از رکوع رسد بعد
از نماز آن سجده را قضا کند و کسیکه شک کند سجده کرده یا نه اگر از
محل سجود تجاوز نکرده و برنخاسته واجبست که سجده را بجا آورد و قرار
گرفتن در سجود بقدر ذکر واجبست و ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده
یا سه سبحان الله بگوید و هر چه ذکر باشد واجبست که بعربی گفته شود و با وجود قدرت
و اختیار ترجمه آن را گفتن جایز نیست و سجده کردن غیر خدا را حرامست
و کسیکه یکسجده را از نماز یا دو سجده را از یک رکعت سهواً ترک کند
اعاده نماز واجبست **فصل در تشهد** از جمله تشهد واجبات
نماز تشهد است و آن در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه و در غیر آن دو مرتبه
واجبست و آنچه در تشهد واجبست همین گفتن شهادتین است
یعنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
و رسوله و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش نیز واجبست بدین نحو
که اللهم صل علی محمد و آل محمد و ترتیب میان شهادتین بنحویکه ذکر شد
واجبست و نشستن و صبر کردن بقدر اتمام تشهد واجبست
و باید بعربی گفته شود و ایستاده تشهد گفتن بغیر حال تقیه و
ضرورت مثل کسی که در میان آب یا گل که نتوان نشست نماز
کند جایز نیست و اگر کسی بعمد ترک نماید نمازش باطلست و اگر

فراموش نماید که رکوع کند یا سلام دهد نماز باطل است اما قضا نمودن تشهد
واجب است و پیش از آنکه در رکعت بعد از آنکه رکوع کند بخاطر آورد واجب است
که بنشیند و تشهد بجا آورد و پس برخیزد فصل از جمله واجبات نماز سلام است
و در آخر هر نماز واجب است و کافیست السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و کسیکه سلام را فراموش کند نمازش
درست است و نشستن و قرار گرفتن بقدر واجب و باید چون باقی اذکار صلوة
باشد مگر با عجز و واجب بعد از تشهد باشد فصل در تعقیب نماز است
و نشستن در جای نماز بعد از فراغت از سنت است و باید که مواظبت بر تسبیح
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن سی و چهار الله اکبر است و
سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله و بهتر از ادعیه و تسبیح و استغفار و تلاوت
و شکر کند بقرائت و بعد از اقرار کلمه شهادتین و امامت ائمه علیهم السلام و
و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و لعن دشمنان ایشان و سجده شکر [illegible]
رو بر خاک مالیدن مستحب است و تکبیر کردن و در دعا با طلب حاجت از خدا
و ریا در دعا و طلب شیء حرام و نا امید از استجابت اگر تاخیر شود
و بدگمان بودن بخدا تعالی حرام است و روایت شده پیش از طلوع آفتاب
و پیش از غروب این کلمات را ده نوبت باید گفت لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر
و نیز قبل از طلوع و قبل از غروب ده بار بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم

[illegible]

من همزة

من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون ان
الله هو السمیع العلیم و اگر وقت فوت شود باید قضا کرد و تعقیب
نشستن بغیر حق جایز نیست و دعا کردن از برای جمیع که مرتکب فسق و ظلم
باشند خوب نیست و شکر خدا در حالتی بقدر سجده واجب علی الخصوص
وقتیکه نعمت عظیم بکسی برسد و واجب است که هرگاه کسی اسم رسول الله
و آله بشنود صلوات بفرستد و استغفار کردن واجب است فصل در بیان
مبطلات نماز که نماز قطع باید کرد یا اعاده کرد و از الجمله بی طهارت نماز کردن است
هر چند بسهو باشد و وقوع حدث است در اثنای نماز و پشت بقبله کردن
و گریه کردن بجهة امور دنیائی و خنده قهقهه کردن و سلام کردن بعمد و همچنین
حرف زدن بغیر دعا و قرآن بعمد نه بسهو و ناله کردن بقصد ~~کردن بعمد~~
و نماز کردن پیش از وقت و اجتناب از نجاست نکردن از نواهی هم
مبطل نماز است و دست بستن در نماز جایز نیست فصل در احکام نماز
جمعه و آن واجب عینیست و بر هر مکلفی بغیر از مسافر و بنده و زن
و بیمار و کور و کسیکه از جائی که جمعه منعقد میشود زیاده از دو فرسخ
باشد و مشروط بچند شرط است یکی آنکه با جماعت کرده شود و کسیکه لیاقت
امامت داشته باشد و حاضر باشد و هفت کس و بروایتی پنج کس جمع شود
در صحرانشینان و مردم دهات نیز واجب است و واجب است حاضر شدن
هرکس که از موضع دو فرسخ زیاده دور نباشد و نماز جمعه دو رکعت و پیش از آن

دو خطبه و در جمعه منعقد نتواند شد مگر میان آنها یکفرسخ زیاده فاصله باشد
و کسیکه نماز جمعه کند ظهرش نباید کرد و شنیدن خطبه واجبست و در آن وقت
سخن گفتن حرامست و واجبست که خطبه قبل از نماز باشد و خطیب باید
در وقت خطبه ایستاده باشد مگر نتواند و کسیکه روز جمعه بسبب ازدحام
مردم نتواند رکوع یا سجود کند باید بعد از آن بجا آورد و باز ملحق بامام شود و
آنجماعت که جمعه از ایشان ساقطست اگر در موضع جمعه حاضر شوند بر ایشان هم
واجب میشود و خطبهٔ اوّل باید که مشتمل باشد بر حمد خدا و صلوات بر نبی
و آل و موعظه کردن به پرهیزکاری و خواندن سورهٔ کوچک و خطبهٔ ثانی نیز از اینها
دارد و بذکر کردن ائمه هدی و دعا کردن بتعجیل فرج که ظهور صاحب الامرست
و اگر کسی خطبه را در نیابد و نماز را ادراک کند باز نماز واجبست و مجتهد
واقفند ابقاش و کسیکه مجهول الحال باشد و عدالتش معلوم نباشد
جایز نیست و اذان سیم در جمعه بدعتست و تعظیم کردن روز جمعه راجحست
و در حین خطبه خواندن نماز جایز نیست **فصل در نماز عید و آن واجبست**
در عید رمضان و عید قربان بجماعت و اگر از کسی فوت شود قضا ندارد
و اگر جماعت متعذر نباشد سنتست که فرادی کرده شود و نماز عید دو رکعتست
و پنج تکبیر وارد و بعد از قرائت و پیش از رکوع در رکعت دویم چهار تکبیر
و قنوت بعد از هر تکبیر باید خواند و وقتش از طلوع آفتابست تا زوال
و اذان گفتن از برای این نماز بدعتست و خطبه بعد از نماز است و پیش
از نماز بدعتست

از نماز بدعتست **فصل در نماز آیات یعنی چیزهائی** که در آسمان و زمین
بهم رسد که باعث خوف شود و آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله و بادهای سیاه
و تاریک و باقی علامات هائله از برای اینها نماز واجبست و وقت
این نماز اول وقت شروع تا وقت برطرف شدن آن علامتست
سوای زلزله که نماز آن هرگز قضا نمیشود و مدت العمر اداست و اگر در وقت
نماز واجب کسوف با آیات واقع شود و توسعه در هر دو داشته باشد و در تقدیم
هر یک بر دیگری مخیرست و نماز آیات و کسوف و خسوف و زلزله
همه یکنواختست و آن دو رکعتست و در هر رکعتی پنج رکوع و پنج قرائت
و دو سجده واجبست و بعد و نحو قرائت ممکن است یکبار الحمد
بخواند و بعد از آن سورهٔ از قرآن تمام بخواند و در رکوع کند و همچنین تا پنج رکوع
تمام شود و بعد از رکوع پنجم سر بردارد و دو دیگر به سجود رود و چون سایر نمازها
و بعد از آن برخیزد و رکعت دیگر را نیز بدین دستور بجا آورد و تشهد بخواند
و سلام دهد و قسمی دیگر آنکه بعد از تمام الحمد پارهٔ از سوره بخواند و رکوع کند
و چون سر از رکوع بردارد از همانجا که سوره را تمام گذاشته بخواند و الحمد دیگر
نخواند مثلا سوره را به پنج حصه کند و هر حصه را پیش از رکوع بخواند و بر این قیاس
پس هر وقت که سوره تمام کند در مرتبه دیگر الحمد را از سر بخواند و اگر سوره
~~تمام کند در مرتبه دیگر الحمد را از سر بخواند~~ و اگر سوره را تمام نکند دیگر الحمد نخواند
اما در هر رکعتی ناچار است از خواندن یک حمد و تمام کردن یکسوره هر چند

[illegible] نتوان کرد واگر بعد از آنکه علم بکسوف وخسوف بهم رساند ترک کند
تا آنکه خبر شود که تمام قرص گرفته بوده است واجبست که قضا کند **فصل در احکام**
خللی که در نماز واقع شود وبعضی از خلل باعث وجوب اعاده نماز است
مانند[?] شک کردن در صبح ومغرب ودو رکعت اول از چهار رکعتی
ویک رکعت را فراموش کردن یا استدبار قبله وشک نمودن در عدد رکعات
که نداند که چند کرده است وترک رکوع وترک هر دو سجود از یک رکعت
وترک تکبیرة الاحرام وترک نمودن قیام وکسیکه بفراموش سخن گوید
بگمان که نماز را تمام کرده است وسخن گوید وبعد از فراغ شدن از نماز
باید که دو سجده سهو کند وسجده سهو چنانست که بنشیند ونیت کند
وتکبیر بگوید وسجده کند وسر بردارد وباز سجده کند وبنشیند وتشهد
بخواند وسلام دهد ودر سجده اول سهو بگوید بسم الله وبالله وصلی الله
علی محمد وآله ودر دویم بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة
الله وبرکاته واگر کسی شک در عدد رکعات کند وظن غالب بیکطرف
داشته باشد بنا را بر ظن خود باید گذاشت ونماز را تمام نماید وبعد از آنکه
کسیکه نماز احتیاط کرد دیگر اعاده نماز در کار نیست هر چند که یقین
بهم رساند که نمازی که اول کرده بود ناقص بوده است وکسیکه شک کند
که دو رکعت یا سه کرده است بعد از آنکه از رکعت دویم دو سجده را
کرده باشد واجبست بنا را بر سه گذارد ویک رکعت دیگر را تمام کند
وسلام دهد وبعد از آن یک رکعت ایستاده بکند واگر شک میان دو وچهار کند
بنا بر چهار گذارد

بنا بر چهار گذارد وبعد از فراغ دو رکعت ایستاده بکند واگر میان دو و
چهار شک کرده باشد باز بنا بر چهار گذارد ودو رکعت ایستاده ودو رکعت
نشسته بکند واز برای هر زیاده ونقصان که نماز را باطل نکند سجده سهو واجب
واجبست کسی را که شک میان چهار وپنج کند واجبست در بعضی [illegible]
بنا بر چهار گذارد ودر نماز احتیاط بخصوص حمد واجبست وتسبیح جایز
وکسیکه یک رکعت یا زیاده عمداً زیاده کند نمازش باطلست واگر سهواً زیاده کند
واگر بعد از چهارم بمقدار تشهد نشسته باشد نماز درست واگر نه باطلست
وواجبست خود را از سهو حفظ نمودن بقدر امکان ودر سهو سهو نیست ودر کثیر
السهو حکم سهو نیست وسهو امام با آنکه ماموم حفظ داشته باشد ودر [illegible]
اعتبار ندارد وشکی که از فارغ شدن از نماز عارض شود نیز اعتبار ندارد
وکسیکه در فعلی از افعال شک کند واز محلش تجاوز نکرده باشد واجبست
که اتیان کند **فصل در نماز واجب** که از کسی فوت شود خواه عمداً
خواه سهواً وخواه بسبب خواب یا عدم طهارت وقضای آن واجبست
اما بسبب صغر یا جنون یا کافر یا حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد
وترتیب بهمان نحو فوت شده واجبست وکسیکه بیهوش بهم رساند [illegible]
که تمام وقت نماز را فرا گیرد وآنچه از او فوت شود قضا ندارد
ونمازی که در سفر فوت شود قصر باید کرد هر چند در حضر باشد وهر چه
در حضر فوت شود تمام باید کرد وهر چند در سفر باشد وقضای نماز واجب

همچنین سجده سهو [illegible]

[illegible]

بر بالای آب جایز نیست و کسیکه نمازی از فرایض یومیه از او فوت
شود و نداند که کدام است سه نماز کند صبح و مغرب و چهار رکعتی و کسیکه نماز از او
بسیار فوت شود عددش را نداند واجبست که آنقدر نماز کند تا ظنّش غالب شود
که وفا نموده است **فصل در جماعت در نماز های واجب سنّت مؤکدست**
یعنی بجماعت نماز کردن سنت مؤکد است
مگر جمعه و عیدین که واجب باشد در آنها واجبست و اقتدا کردن بمخالف
مذهب حق جایز نیست و بفاسق و اگر عدالتش معلوم نباشد نیز جایز نیست
و بکسیکه ختنه کرده نباشد نیز اقتدا جایز نیست و مسافر اگر بحاضر اقتدا کند
یا بعکس واجبست که هر کدام آنقدر نماز خود را رعایت کنند و بمقدم شدن
زنان جایز نیست و در نماز های نافله سوای نماز استسقا و نماز عیدین که
با شروط واجب نشده باشد و نماز فرایض که بار دیگر بجهة استحباب اعاده شود
بجماعت جایز نیست و کسیکه در عقب مخالف بجهة تقیّه نماز کند باید
که قصد اقتدا باو نکند و آهسته چنانکه کسیکه نشنود که اذیّت باو رساند
تلاوت کند بلکه در ظاهر متابعت میکرده باشد و مأموم را واجبست
که اتیان بجمیع واجبات نماز بمتابعت و بر نماز جهریّه امّا بغیر از قرائت
که در عقب امام عادل هرگاه قرائت امام بشنود جایز نیست و در غیر آن
خلاف است و اگر ظاهر شود امام بیطهارت بود اعاده بر او واجبست و بر مأموم نه و همچنین
اگر نیّت نکردن باشد یا رو بقبله از او ظاهر شود اعاده واجب نیست اگر فسق یا کفرش
ظاهر شود و کسیکه بعد از آنکه امام یکرکعت یا زیاده کرده باشد ملحق شود باید که آنرا
اول نماز خود بگیرد

اول نماز خود بگیرد و متابعت نماید در افعال و دو رکعت را تمام کند تشهّد
بخواند بعد از سلام دادن برخیزد و آنچه باقیست تمام کند هرگاه امام در رکوع
در یابد چنانست که آن رکعت را در یافته باشد و اقتدا غیر زده را با وجود مانع
چون دیوار و غیره جایز نیست امّا اگر ستون حایل شوند باکی نیست و با دوری
بسیار از صف یا بلند تر بودن بقدری که معتد به باشد چون دکان و غیره
جایز نیست **فصل در احکام قصر و آن** عبارتست از آنکه نماز چهار رکعتی را
دو رکعت کند و آن واجبست در صورت خوف در سفر و در حضر و آنچه
از واجبات بقدر در شود ساقط میشود و در سفر قصر واجبست خوف باشد و نباشد
بشرط آنکه سفر حرام نباشد و قصد رفتن هشت فرسخ که پیش از ده روز برگردد
یا زیاده داشته باشد بجائی برسد که دیوارهای شهر از نظر غایب شود که تشخیص
نتوان کرد و صدای اذان را نشنود و اگر معصیت باشد یا شکار کردن بلهو
و بازی باشد یا آنکه کثیر السفر باشد چون مکاری یا ده روز جائی قصد اقامه
کند یا بمنزل خود رسد که پیش ما دران متوطن کرده باشد واجبست نماز را تمام
کند و معتبر وقت اداست نه وجوب **کتاب الزکات** زکواة واجب
و منکر وجوبش کافرست و ندادن زکواة حرامست و همچنین هر یک
از حقوق واجبی را منع کردن حرامست و در بعضی احادیث وارد شده
که احسان کردن بفقرا و صله رحم و صله دادن برادران مؤمن از غیر
زکواة واجبست این روایات را حمل بر استحباب مؤکد نموده اند یا مخصوص

باشد بجایی که بحد ضرورت رسد **فصل زکواة در نه جنس واجبست** طلا
و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و انگور بشرط بلوغ و عقل
و آزادی و مالک بودن و قدرت بر تصرف بودن و زکواة قرض بر قرض
گیرنده با وجود شرایط واجبست و زکواة با شرایط مذکوره واجبست هرچند
بر مالک دین بقدر آن مال یا زیاده باشد و سنتست در غیر غلات اربع
از چیزهای دیگر و در مال تجارت و در مادیانها که بچریده باشند سنتست
از اسب بهر دو دینار و از یابو یکدینار بشرط آنکه حول گذشته باشد **فصل**
در نصاب انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند هر یک حدی هست که تا بآن نرسد
زکواة واجب نیست پس نصاب اول از شتر پنجست و در کمتر از آن واجب نیست
و در آن یک گوسفند باید داد و دیگر چیزی واجب نیست تا ده شتر شود و در آن دو گوسفند
باید داد از برای زکواة و دیگر چیزی نیست تا پانزده و در آن سه گوسفند است
و دیگر نیست تا بیست و در آن چهار گوسفند و دیگر نیست تا بیست و پنج
و در آن پنج گوسفند است و بیست و شش که شود یک شتر یکساله یا در
دو واجبست و دیگر چیزی تا سی و شش و در آن شتر دو ساله که داخل به سه
شده باشد واجبست و دیگر تا چهل و شش نیست و در آن شتری که بسال
چهارم در آمده باشد و بعد از آن تا شصت و یک نیست و در آن شتری
واجبست که داخل سال پنجم در آمده باشد و دیگر هفتاد و شش است و در آن
شتری که در سال دویم در آمده باشد واجبست و دیگر نود و یک است
و در آن دو شتر

و در آن دو شتر که داخل به سه شده باشد واجبست به صد و بیست که رسد در هر چهل شتر
یک شتر دو ساله یا در سه و در هر پنجاه و سه ساله یا در چهار واجبست و در وجوب
زکواة تفاوت میان شتر عربی یا نه و بختی نیست و در گاو در صحرا بچریده باشد
و در گاو واجب نیست تا به سی نرسد و در آن تبیع یا تبیعه باید داد و آن گاو
که بسال دویم داخل شده باشد و دیگر واجب نیست تا بچهل رسد و در آن واجبست
مسنه و آن دو ساله یا در سه است و در گوسفند تا بچهل برسد یکی واجبست
دیگر چیزی نیست تا صد و بیست و یک پس دو گوسفند باید داد و بعد از آن
دویست و یک و در آن سه گوسفند است و دیگر سیصد و یک و در آن
چهار گوسفند است و چون بچهار صد یا زیاده رسد از هر صد گوسفندی باید داد و لو
و نمی واجب شود که بر قدر نصاب سال بگذرد یعنی یکسال کامل در ملک
و تصرف کسی باشد و ماه دوازده هم که نو شود و نصاب موجود باشد زکواة
واجب میشود و باید که سائمه باشند یعنی در صحرا بچریده باشند و از برای کار کردن
نباشند و در مالک واحد واجبست هر چند مال متفرق باشد و عکس نیست
بلکه مال چند کس که در میان یکدیگر باشد تا هر یک جداگانه بحد نصاب نرسد
زکواة واجب نیست و اگر بعد از گذشتن سال و پیش از زکواة دادن قدر
نصاب را فروشند زکواة بر مشتری واجبست و رجوع ببایع میکند و آنچه
داده عوض از و میگیرد مگر آنکه بایع دلیه باشد و واجبست بر آنکه زکواة
میگیرد که اگر مالک ادعای دادن کند تفحص او نماید و مالک اختیار دارد
[illegible]

ودر معین نمودن مالک زکواة را در طلا ونقره معتبر است که یک سال نزد مالک
باند که تغییر نیابد وبقدر نصاب باشد ودیگر آنکه دینار ودرهم سکه زده باشد
ومالک ممکن از تصرف داشته باشد وکافیست در حلول حول تو شدن ماه
دوازدهم وباید مال زکواة را نگاه داشت وبمستحق رسانید یا نزد امام
برد ودر هر سال زکواة واجب میشود بر قدر نصاب هرچند همان نصاب
که اخراج زکواة اش نموده بعینه باقی باشد **فصل در نقدین که زر سرخ و**
سفید است ونصاب اول طلا بیست مثقال است وازان کمتر زکواة
ندارد وچون باین حد رسد نصف مثقال طلا واجبست بعد ازان هرچه
بالا رود چهار مثقال دران عشر مثقال واجبست ونصاب نقره دویست
درهم است پنج درهم دران واجبست وبعد ازانچه هرچه چهل درهم بالا رود
از هر چهل یک درهم واجبست ودرهم تقریبا بقدر ربع بستی کمتر
یا زیادتر است وکسیکه از برای عیالش نفقه بقدر نصاب گذشته باشد
یا زیاده بر آن زکواة از آن واجبست با وجود حضورش نه در غیبت
فصل در زکواة غلات اربع گندم جو مویز خرما در اینها گذشتن سال
شرط نیست اما رسیدن نصاب شرطست ونصاب غلات پنج وسق است
وهر وسق شصت صاعست وهر صاع تخمینا کمتر ده استار یا قدری زیاده است
به تبریزی پس قدر نصاب تخمینا سیصد وهفتاد وپنج من تبریز است ودر کمتر
ازاین زکواة نیست وانگور اگر بر فرض مویز شود وآن مویز بقدر نصاب
باشد واجبست

باشد زکواة واجبست وهرچند مویزش نکنند وشرط آنست که هر یک ازان
اجناس بتنهائی بقدر نصاب برسد زکواة واجب شود پس اگر مثلا گندم
وجو شخص هر دو باهم بقدر نصاب باشد وتنها کمتر باشد واجب نیست وانچه
ازاینها از برای زکواة اخراج باید کرد عشر است اگر آب روان یا آب باران
یا از بیخ آب خورده باشد واگر بدلو آب خورده باشد نصف عشر واگر یکبار به آب
روان وخواهی به آب چاه آب خورده باشد رعایت طرف غلبه باید کرد
واگر هر دو برابر باشد از نصفش نصف عشر واز نصف دیگر عشر باید ولو در زکواة
برحصه دهقان که زراعت یا باغ حصه برد بر سبیل مزارعه ومساقات
زکواة با شرایط واجبست وهمچنین حصه مالک وهر دو باهم در نصاب فهم
نمیشود ودر زکواة حصه حاکم از غله ساقط میشود پس بر عامل واجب نیست وخرج
دادن نیز مجزی نیست در غله ودر انعام وحرز کردن در غله کافیست وشرطست
که مالک غلات بزراعت باشد یا در حالی که نمو نمیکرده باشد مالک شود و
فصل واجبست دادن زکواة بمستحقین وایشان فقرا اند ومساکین
وجماعتی که عامل زکواة اند اگر امام حاضر باشد وقرض دارانند وبنده کان
که در شدت باشند وسبیل الله است وان عبارتست از وجوه بر وحصه مؤلفه
قلوبهم درین زمان ساقطست وواجب نیست که تمام این اصناف مذکوره را
برساند ودعوی استحقاق هر کسی کند قبولست مگر جائی که محل
تهمت باشد وکسیکه ترک زکواة کند بر او واجبست هرچند نداند که زکواة میباید
مگر نداند که زکواة واجب نمیبود وقتیکه داشت باید انچه زکواة نبوده بدهد

و هرگاه مخالف مذهب شیعه شود برا او اعاده هیچ عبادت بجا آوردن واجب نیست
سوای زکواة هرچند باهل حق خود داده باشد و شرطست در مستحق اقرار
بشهادتین و ائمه علیهم السلام لکن اطفال ایشان و مالکان نیز شده است
و بمستضعف نمیتوان داد مگر در صورت ضرورت و ممکن نبودن رسانیدن
بجائیکه مؤمن یا مستحق باشد و در هر صورت انتظار کشیدن جایزست و زکواة
باطفال مؤمن دادن و خریدن چیزهائی که بآن محتاج باشند از مال زکواة جایزست
و بمخالف دادن جایز نیست چون اهل سنت و مجسمه و واقفیه و امثال
اینها و در فقیر و در مسکین شرطست که مالک قوت یکساله از برای خود و عیال
خود نباشد بالفعل و نه بالقوة مانند کسب نداشته باشد و روز بروز قوت ایشان
میرسیده باشد و اگر فقیر مالک خادم یا چارپائی یا خانه که مناسب او باشد
و زیاده از حاجتش نباشد او میتوان داد و زکواة را بکسی که نفقه او
واجب باشد دادن جایز نیست چون پدر و اولاد و زوجه و مملوک مگر آنکه
بدین ایشان بدهند یا بجهة توسعه و چیزهائی که در اصل نفقه و کسوه واجب نباشد
و باقوام خویشان دادن اگر مؤمن باشند و مستحق جایزست بلکه بهترست
و بشارب الخمر زکواة دادن جایز نیست و در مستحق بودن عدالت شرط نیست و بعد
کسیکه بنده باشد خرج نفس از زکواة جایزست و بجبر کننده جایز نیست
دادن با وجود اختیار و زکواة بکسیکه باشد واجبست که فی الفور
بدهد و اگر بیمار شود بآن وصیت واجبست بدادن و اگر بمیرد از اصل مال میت
باید که اخراج شود

باید که اخراج شود و اعم از آنکه وصیت کرده باشد یا نه و زکواة واجب بر بنی
هاشم از غیر ایشان حرامست مگر در حالت ضرورت بقدر دفع ضرورت
یا آنکه از جانب مادر بهاشم رسیده باشد نه پدر و واجبست با عدم مستحق
که بجائی نقل نمایند که مستحق آنجا باشد پس اگر در شهر مستحق در جائی دیگر نقل
نمایند اگر تلف شود ضامن است و اگر تلف نشود و بمستحق بدهد مجزیست
و جایزست که از مال زکواة بنده بخرند و آزاد کنند و امی که مستحق و بکلیهم باشد
جایزست پس اگر بمیرد و مستحقان وارث او باشند و دین مؤمن ادا نمودن
خواه زنده باشد یا مرده از مال زکواة جایزست و کفن نمودن میت از آن
نیز خوبست و واجبست در وقت زکواة نیت قربت کردن و وقت وجوب
زکواة غلات ربع بدو و صلاحست یعنی ظاهر شدن میوه و دانه و در غیر آن تمام
شدن سال و داخل شدن ماه دوازدهم

فصل در زکواة فطره دادن بر هر

مکلّفی که مالک قوت سال باشد واجبست و واجبست از خود و از هر کس
که عیال اویند باشد از بزرگ و از طفل و غنی و آزاد و بنده و مرد و زن و
کافر و مسلمان و مهمان و هر کس که در وقت نو شدن ماه شوال در خانه کسی باشد
از هر سری یکصاع و صاع نه رطل عراقیست و نزدیکست بیکمن و ده سیر
یا زیاده از تبریزی میشود و از قوت که غالب باشد باید بیرون کرد و قیمت
آن دادن نیز جایزست و از آن طفلی که پیش از دیدن ماه عید متولد شود
و آنکه پیش از آن مسلمان شود نیز واجبست هرچند یک لحظه باشد نه بعد از آن

اعتبار بجهت خود

دعا که نذر شود و نیز واجب نشود و وقت دادن تا نماز عید است
و تاخیر جایز نیست و اگر تاخیر کند برود نه با قیمت تا دلیه و با عدم مستحق که
فقرا و مساکین اند واجب است از مال خود بیرون نماید و انتظار وجود
یعنی واجب جز در نزد اند مسئله ما
مستحق شود تا پیدا شود بعد از آن بمستضعف نتوان داد مگر در حال ضرورت
و بنا صبی و کافران دادن جایز نیست و به مستحق کمتر از یک صاع دادن
شایسته نیست **فصل صدقه دادن خمس صدقات شریفه** عبد و جهت اشتغال
مستحب است و بکافر و دشمن اهلبیت نتوان داد و صدقه که داده شده باشد
پس گرفتن جایز نیست مگر معلوم باشد که اهلیت نبوده است و منت
گذاشتن بعد از صدقه جایز نیست و ریا کردن در صدقه و غیر آن حرام است
و ملامت کسیکه عطا کند جایز نیست و گدائی کردن بدون ضرورت جایز نیست
و وقت ضرورت جایز است و مال مردم را بدون اذن مالک
تصدق کردن جایز نیست و بمومنی که محتاج و مضطر باشد تصدق نمودن
واجب است و منع کردن جایز نیست و صدقه که بنذر و شبیه نذر واجب شود
فصل خمس دادن از مال غنیمت که از حرب گرفته شود یا از جای کافر حربی
و مال ناصب که مسلمان از ایشان بگیرد و در تمام معدن از طلا و نقره و مس
و آهن و روی و [illegible] و قلع و نمک و گوگرد و نفت و غیر اینها از باقی معدنها
و در معادن شرط است که بقدر بیست مثقال طلا یا زیاده شده باشد و گنج
که کسی باید خمس دادن واجب است و آنچه از دریا بیرون آورند چون مروارید

وغیر آن واجب است بشرطی که بقیمت یک مثقال طلا برسد و در سود تجارت
و زراعت و کسبها نیز واجب است بعد از آنکه از قوت سال شخص و عیال
او زیاده باشد مثلا اگر ده تومان زیاده از مال باشد و دوازده تومان شود و
آن دو تومان که ربح است اگر برابر بقوت عیال باشد چیزی نیست و اگر
فرضا قوت سال بقدر یک تومان باشد در یک تومان دیگر که زیاده است
خمس واجب است پس دو هزار دینار که پنج تومان است واجب و مال
یعنی از پنج تومان یک تومان است
حلال بحرام آمیخته شود و ممتاز از یکدیگر نشود و قدرش و صاحبش نیز
معلوم نشود نیز واجب است و در جمیع اینها که مذکور شد خمس یعنی از پنج حصه
یک حصه واجب است و باید که آن دو نصف شود یک نصف مخصوص امام است
و نصف دیگر برای یتیمان و مسکینان و مسافران بی زاد و راحله بنی هاشم
بی توشه و بی سواری
بشرطیکه محتاج باشند و از جانب پدر به هاشم ابن عبد مناف برسد اعم از
آنکه از قبیله امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام باشند یا نه چون عقیلیان و
اولاد عباس و غیر ایشان از سادات و بر ایشان قسمت باید کرد بانقدر
که از برای قوت سال ایشان بس باشد پس اگر حصه ایشان بس نباشد
باید بقدر کفایت ایشان از مال امام بایشان دهند و حصه امام را نیز
در زمان غیبت بایشان باید داد اگر محتاج باشند و از جائی که یکمرتبه
خمس داده شد دیگر در آن مال خمس واجب نیست **کتاب الصوم روزه**
ماه رمضان بر هر عاقل و بالغ واجب سوای حایض و نفسا و غیر آن

وجدال واننده نرکس کافراست و نیت روزه در شب واجبست پس
اگر کسی نیت نکند تا پیش از زوال نیت میتوان کرد اگر افطار نکرده باشد
و قضای روزه رمضان را بعد از زوال افطار نمودن جایز نیست و قبل از آن
جایز است مگر آنکه وقت تنگ شده باشد و در روزه یوم الشک به نیت ماه
رمضان جایز نیست **فصل بر روزه داران واجبست ترک خوردن و آشامیدن**
و جماع کردن و انزال ببازی زدن و استمنا کردن و سر در آب فرو بردن
و حقنه بمایع کردن و کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی کردن روزه را
باطل میکند و هر کس که بعمد و از روی علم روزه را افطار کند بر او کفاره و قضا
واجبست و کفاره یکی از سه چیز است آزاد نمودن بنده یا دو ماه متوالی روزه
داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن پس اگر عاجز باشد بهر چه طاقت
داشته باشد تصدق کند و اگر بفراموشی افطار کرده باشد یا جاهل باشد
بر او چیزی نیست و کسیکه بحلال افطار کرده باشد یک کفاره بر او واجبست
و اگر بحرام چون شراب مثلا افطار کند هر سه نوع کفاره را باهم باید بدهد
و کفاره متعدد میشود بتعدد جماع در یکروز دو بار بکند دو کفاره و
اگر سه بار کند سه بار کفاره بر این قیاس و اما بتعدد اکل و شرب کفاره متعدد
نمیشود و کسیکه زوجه خود را بر جماع اکراه نماید بر او دو کفاره واجبست
و تعزیرش باید کرد و اگر زن اطاعت نماید بر هر یک کفاره خود واجبست
و تعزیر نیز و کسیکه جنب شود پس بخوابد باز بیدار شود و غسل نکند
و باز بخوابد

اعنی ما نقضا و چهار ماه یا نه باید زد

و باز بخوابد پس بیدار شود و غسل نکند و باز بخوابد بعد از خواب سیم بیدار
شود صبح شود قضا و کفاره هر دو واجبست و در شب ماه رمضان باقی بودن
بر جنابت تا صبح با وجود بودن روزه حرامست پس اگر چنین کند قضا
و کفاره واجب میشود و اگر کسی غسل جنابت را در یکروز از ماه رمضان
یا چند روز یا تمام ماه فراموش کند قضای روزه و نمازی که در آن وقت
کرده واجبست و کسیکه جنب باشد اول صبح قضای ماه رمضان را در آن
پس از صبح غسل باید کرد هر دو روزه واجب
نیت نمیتوان کرد و اما روزه نیت میتوان داشت و غسل کردن
و غسل نکند تا صبح روزه اش نبود
حایض اگر پیش از صبح پاک شود واجبست و قضا و کفاره واجب میشود
و کسیکه در رسیدن آب بحلق رود همان قضا واجب میشود و پس
و کسیکه بعمد قی کند یا بمایع عبیه و استمنا انزال کرده قضا و کفاره واجب
میشود **فصل امساک نمودن** صایم از مفطرات که مذکور شد از اول
طلوع صبح صادق و تا بر طرف شدن سرخی مشرق وقت شام
واجبست و وقتی واجب میشود که بطلوع صبح یقین حاصل شود
یا شخصی که اعتماد بر او توان کرد اذان بگوید و حرام است جماع هرگاه
اعتبار بقول او توان کرد
از صبح آنقدر نمانده باشد که از جماع فارغ شود و غسل کند و کسیکه چیزی
بخورد یا جماع کند بدون آنکه از صبح تفحص نماید و بعد از آن معلوم شود
که صبح بوده است واجبست که آن روز را تمام کند و قضا نماید و همچنین
است حال کسیکه تصدیق قول آنکس کند که گوید شب باقیست

و چیزی که خورد و بعد از آن خلافش معلوم و آنکه کسی گمان کند که دروغ میگوید
چیزی که خورد بعد از آن ظاهر شود که راست میگفته است و همچنین هم قضا واجب
بر کسیکه بسبب تاریکی که موهوم دخول شب باشد افطار کند بعد از آن خلافش
ظاهر شود مگر که ظن اش بسیار غالب شده باشد و افطار کردن پیش از زایل شدن
سرخی مشرق جایز نیست و تاخیر کردن افطار تا سحر جایز نیست و کفاره و قضا واجب
میشود بر کسیکه در ماه رمضان افطار کند چنین است و اگر کسی قضای ماه رمضان را
بعد از ظهر افطار کند و افطار نمودن در نذر معین نیز این حکم دارد و افطار کردن
از برای تقیه یا ترسیدن از قتل واجب و قضای آن نباید که بکند و از کسیکه برسند
که روضه داری بضرورت دروغ گفتن جایز نیست

فصل در حکم روزه داشتن

مسافر افطار نمودن بر مسافر در ماه رمضان واجبست با چند شرط چنانچه در روزه داشتن
عاجز جاهل باشد و قضای آن واجبست هر چند روزه گرفته باشد مگر کسیکه جاهل بمسئله
باشد که آن قضا ندارد و همان شرط که در قصر کردن نماز معتبر است اینجا نیز معتبر
باشد و لیکن در آن زیادتی آنست که شب نیت سفر کردن در فردا داشته باشد
یا آنکه پیش از زوال بیرون رود و هرگاه مسافر بمنزل خود برسند پیش از زوال
بیرون رود و هرگاه مسافر بمنزل خود برسند پیش از زوال و چیزی نخورده باشد
واجبست که آن روز را روزه دارد و اگر چیزی خورده باشد امساک نمودن مستحب است
و باید قضا کند و قضای ماه رمضان را و روزه کفاره را نیز در سفر گرفتن جایز نیست
و روزه که نذر کرده باشد اگر معین باشد در سفر و حضر و صحت و مرض باید گرفت

هرچند

هر چند بهمان نیت کردن باشد و مرد پیر و پیره زن هرگاه طاقت روزه نداشته
باشند و کسیکه تشنگی بر او غالب شود افطار میتوان کرد و واجبست از برای هر روزی
بقدر یک مد از گندم تصدق کنند و مد تقریبا نیم ده سیر تبریز است و همین حکم
دارد زنیکه حامله است و وضع حملش نزدیک باشد بشرط عدم طاقت
و شیرده که کم شیر باشد و قدرت بر دیگری نباشد و نیز قضا واجبست هرگاه که عذر
زایل شود و افطار بر بیمار یکه روزه او را بضرر باشد واجبست که قضا کند و در ضرر نمودن
رجوع بنفس خود میکند پس اگر با خوف ضرر روزه بگیرد آن روزه مجزی نیست
و باید قضا کند و افطار کردن بر حایض و نفسا و قضای آن واجبست و
بر مستحاضه غسل در شب نزدیک صبح و روزه داشتن واجبست و اگر حایض
در اثنای روز پاک شود امساک بر او سنت است قضا باید کرد

فصل روزه ماه رمضان

بر همه کس سوای آنها که مذکور شد واجبست پس اگر کسی روزه
نگرفتن حلال داند واجب القتل است و اگر حلال نداند یکبار باید او را
منع کرد باز اگر نگیرد و تعزیر رود تا دو بار باید کرد و در مرتبه سیم باید کشت
و واجب نمیشود مگر بدیدن ماه یا آنکه از اول ماه شعبان سی روز گذشته
باشد و افطار کردن بجهة عید نیز بدیدن یکی از اینها است باید بلکه تا ماه دیده
نشود یا سی روز از ماه رمضان نگذشته باشد روزه واجبست و در دیدن ماه
با تمام شدن یقین باید و ظن تنها کافی نیست و کسیکه روز سی ام از ماه
رمضان روزه داشته باشد و دو شاهد عادل بگواهی بدیدن ماه بدهند

افطار براو واجبست هرچند بعد از ظهر باشد و اگر تا پیش از زوال نماید افطار
کردن پیش از شام جایز نیست و در روزه داشتن نیز جایز نیست و اگر در اول روز ماه را
ببینند و کسیکه در بند باشد یا کسیکه غایب و در بلاد بعیده الحال خبرش زایل شود
و نداند کدام ماه رمضانست و از کسی معلوم نتواند کرد یکماه را که ظن اینست
آن رود واجبست که روزه بگیرد پس اگر بعد از آن معلوم شود که موافق
واقع بوده یا که بعد از رمضان آن سال بوده یا اشتباه باقی باشد در سنت
و اگر مقدم بر ماه رمضان بوده است قضا واجبست و رؤیت ماه ثابت
میشود بشهادت دو عادل اگر ابر باشد و اگر هوا صاف باشد بگواهی پنجاه
کسیکه ادعای دیدن کنند ثابت میشود و بدیدن ~~[illegible]~~
کمتر از این ثابت نمیشود و بشیاع نیز ثابت میشود و بدیدن شهری
که سی فرسخ زیاده دور نباشد نیز ثابت میشود و بشهادت زنان و اقوال
منجمان و اخبار مخالفان ثابت نمیشود و اگر از دیدن اول ماه رمضان تا دیدن
ماه شوال بیست و هشت روز باشد قضا یکروز را گرفتن واجبست و اگر
روزه از کسی فوت شود و قضای او در رسد بر پسر بزرگتر قضای
آن واجبست اگر مقدور باشد **فصل واجبست روزه ماه رمضان و روزه کفاره**
و بدل هدی و روزه نذر و عهد یمین و در روزه اعتکاف لواجب و در کفاره
افطار و بدل هدی و کفاره نذر و شبیه آن تتابع یعنی پی در پی گرفتن
واجبست و کسیکه نذر کند که مدة العمر روزه یا تا وقت ظهور قائم
علیهم السلام

علیهم السلام روزه گیرد بر او واجبست روزه همه روزها سوای
روزهای که در آن روزه داشتن حرامست و ایام بیماری و کسیکه نذر
کند که چنین را روزه بگیرد و شش ماه بر او واجب میشود و اگر نذر کند که
زمانی روزه بگیرد پنج ماه واجب میشود و اگر روز معینی کسی نذر کند
که همیشه بگیرد و عاجز شود از هر روزی واجبست که یک مد طعام کفاره بدهد
فصل در بیان روزهای که روزه گرفتن حرامست از انجمله روز عید
رمضان و روز قربانست و ایام تشریق و آن سه روز است که حاج در منا
توقف میکنند اما روزه ایام تشریق حرامست بر آن کسی که در منی باشد
نه بر غیر او و در روز نهم و دهم محرم و روزهای دوشنبه روزه گرفتن
بجهة تبرک حرامست و یوم الشک را به نیت که از رمضانست روزه
داشتن حرامست و صوم وصال حرامست و آن دو نحواست یکی آنکه
افطار نکنند تا سحر یا آنکه دو روز یا زیاده روزه بگیرند و در میان افطار
نکنند مطلق و صوم الصمت یعنی روزه بگیرد که سخن گفتن را در آن
بر خود حرام داند و روزه نذری که بجهة معصیتی کرده باشد حرامست
و صوم الدهر بنحوی که شامل روزهای که روزه در آن جایز نیست باشد
حرامست و روزه داشتن مسافر و مریض سوای آنهاکه مستثنی شده
حرامست و روزه گرفتن حایض و نفسا حرامست و روا نیست
که بنده بی اذن مولا و زن بی اذن شوهر و فرزند بی اذن پدر جایز نیست

که روزه سنّت بگیرد **کتاب الاعتکاف** اعتکاف کردن واجب نمیشود
بغیر از نذر و شبه آن و در اعتکاف که سنّت باشد نیز اگر دو روز را بجای
آورند روز سیم نیز واجبست و اعتکاف عبارتست از آنکه آدمی در گوشهٔ
بنشیند سه روز مشغول عبادت شود و بدون روزه درست نیست و در جای
دیگر نیز سوای مسجد الحرام مسجد رسول الله صلعم و آله و مسجد کوفه و مسجد بصره
یا مسجد الجامع درست نیست و کمتر از سه روز اعتکاف درست نیست
و جماع کردن مبطل اعتکافست اگر در روز سیم واقع شود حرامست و بسبب
آن یا افطار نمودن روز سیم کفّاره واجب میشود و آن آزاد کردن
یک بنده یا دو ماه متوالی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام داده است
و این وقتیست که شب جماع کند و اگر روز سیم جماع کند دو کفّاره واجب
میشود یکی بجهة ابطال روزه و یکی بجهة جماع و از مسجد جایز نیست
بیرون رفتن مگر بضرورتی که از آن چاره نباشد هر چند بر آوردن حاجت
مؤمنی باشد یا حیض و چون بیرون رود جایز نیست که جائی بی ضرورت
بنشیند و در راه رفتن در زیر سایها باختیار جایز نیست و نماز کردن
در غیر مسجد جایز نیست مگر در مکه و بوی خوش استعمال نمودن و بو کردن
گلها و جدال کردن و بیع و شری کردن بر معتکف حرامست

کتاب الحج حج کردن بر مکلف که استطاعت

رفتن داشته باشد واجبست در عمری یکمرتبه و اما بر جمیع مردم در هر سال
رفتن کفایت
حج رفتن واجب

حج رفتن واجب کفائیست پس معطّل از حج کردن کعبه و زیارت
رسول الله صلعم و آله و اوّلیست نمودن در حرمین شریفین در هیچ سال
جایز نیست و اگر چنین شود بر حاکم واجبست که مردم را بر حج کردن جبر نماید
و اگر ایشان را مالی نباشد از بیت المال مسلمانان نفقه دادن ایشان
واجبست و وجوب عینی و کفائی تداخل در هم بکنند و کسیکه مستطیع شد
فوراً بر او واجبست و دیر کردن بدون عذر شرعی و ترک نمودن
و گفتن که حالا اگر نرفتیم وقت دیگر و سال دیگر خواهیم رفت حرامست
و کسیکه از روی استخفاف ترک نماید یا منکر وجوبش باشد کافر و مرتد است
و استطاعت آنست که توشهٔ راه و سواری بهم رسد اگر قدرت سواری
داشته باشد و بر قدر قرضی که داشته باشد یا آنچه از آن چاره نباشد زیاد باشد
و راه باز باشد و قدرت بر رفتن داشته باشد و واجبست خریدن آنچه با آن
احتیاج باشد و آنچه کفایت خرج عیال کند تا هنگام بازگشت و کسیرا
که زاد و راحله بهم رسد هر چند آن راحله الاغ باشد رفتن بحج واجبست و
اگر در سابق حج واجب شده باشد و اهمال در رفتن کرده باشد تا آنکه فقیر
شده باشد کسی اگر باو زاد و راحله ببخشد لله باشد واجبست که قبول نماید و
بحج رود و کسیکه طاقت پیاده روی داشته باشد بر او واجبست که اگر
چارپای سواری بهم رسد که نیز برود و بنده هر گاه آزاد شود و مستطیع
باشد بر او حج واجبست اگر چه در سابق با آقای خود حج کرده باشد مگر که یکی

از موقفین یعنی عرفات و مشعر را در حالت آزادی دریافته باشد
که همان حج از او مجزی است و مخالف اگر مؤمن شود اعاده نمودن حج
اگر کرده باشد بر او واجب نیست و اگر کسی توانگر باشد اما از حج رفتن مانع
داشته باشد چون مرضی یا پیری باشد و قدرت رفتن نداشته باشد یا
از دشمنی ترسد واجبست که نایب بگیرد و وجوه حجة الاسلام را واجبست
که از اصل ترکهٔ میت اخراج کنند و حج نذر از ثلث مال و در کسی وصیت
کند که حج بجهة او بخرند و قدری مال تصدق کنند و بنده آزاد کنند واجبست
که اول حج را ادا نمایند و کسیکه پیاده و یا برهنه نذر کند بر او واجبست
که وفا کند و عهد یمین نیز چنین است و کسیکه حج پیاده نذر کرده باشد
اگر کشتی رود باید که بایستد و نیت قربت کردن در حج واجبست
و بجهة ربا احرام بستن و مشورت کردن در ترک حج جایز نیست و استخاره
در باب رفتن حج جایز نیست و بتعویق انداختن جایز نیست و نفقهٔ
حج واجبست که حلال باشد و در حج کردن زن و شرط است که بر نفس
خود ایمنی داشته هرچند با نامحرم باشد و اذن شوهر در حج کردن سنّت
درکار است نه در واجب و در عدهٔ طلاق رجعی نیز بی اذن شوهر
حج سنّت جایز نیست اگر کسی وصیت کرده باشد بحج یا نکرده باشد که بعد
از فوت بر ولی نایب گرفتن از همان شهر که فوت شده است واجبست
پس اگر ترکه آنقدر نباشد که از آن شهر نایب تعیین شود از هر جا که
برسد معین کنند هر چند از میقات باشد و هر که در راه بمیرد واجبست

که از همانجا که فوت

که از همانجا که فوت شده است نایب بگیرند و کسیکه وصیت کند از برای
او حج کنند و از کلامش تکرار حج فهمیده میشود تا ثلث مالش مستهلک میشود
وفا میکنند باید حج کننده و در نایب شرط است که بر خودش حج واجب نباشد
و کسیکه مالی بامانت پیش کسی گذارد و بعد از آن فوت شود کسیکه
مال در نزد او هست میتواند که بجهة او اجاره کند و باقی را بورثه دهد
و هر که بعد از احرام و دخول حرم فوت شود آن حج از او مجزی است و کسیکه
در مکه حاضر باشد جایز نیست که بجهة طواف نایب گیرد و اگر غایب
باشد جایز است هرچند بقدر ده میل دور باشد و بر یک کس جایز نیست
که در یک سال بنیابت دو کس بحج رود و نیابت حج بجهة دشمن
اهلبیت و شیعه جایز نیست مگر پدر آنکس باشد و چنین کسی را
نایب گرفتن نیز جایز نیست و کسیکه مترصد موت باشد واجبست
که بحج وصیت نماید **فصل در اقسام حج و آن بر سه نوع است تمتع**
و قران و افراد و حج تمتع بخصوص بر آنکس واجبست که خانه اش
در مکه معظمه نباشد و حج قران و افراد بخصوص بر اهل مکه واجبست
که آنکس میان او و مکه از چهل و هشت میل دورتر باشد و همچنین
کسیکه در مکه دو سال مجاور باشد و بعد خواهد حج کند و عمره را بر حج
در تمتع مقدم داشتن و در حج قران و افراد تاخیر کردن واجبست
کسی را که حج تمتع میکند که اول احرام بعمره ببندد و در تمتع جایز

نیست که طواف حج را و سعی را بر وقوف عرفات مقدم دارد
مگر مضطر باشد بخلاف حج قران و افراد که باید مقدم ساختن و واجبست
که احرام عمره و تمتع و مطلق حج در اشهر حج واقع شود و آن شوال و ذو القعده
و ذی الحجه باشد و جایز نیست مقارن گردانیدن حج و عمره و داخل کردن
هر یک در دیگری و وقتی که ضرورت داعی شود و چون تنگ شود وقت
یا آمدن حیض واجبست که از عمره تمتع عدول بحج افراد کند و وقتی
که عدول کند واجب نیست و واجبست در کمال اتیان بحج تمتع و عمره
او کنند و از مکه بیرون رفتن جایز نیست بعد از عمره تا احرام بحج بندند
پس اگر چنین کند و بعد از یکماه بیرون رود برا و عمره دیگر واجب نیست
که با آن تمتع کند و واجب در عمره تمتع احرامست و طواف و دو رکعت
نماز طواف و سعی میان صفا و مروه و از شارب یا موی اندکی
گرفتن و در عمرهٔ مفرده طواف نسا نیز زیاده میشود و واجبات حج
طوافست و ایستادن در عرفات و ایستادن در مشعر و رمی جمره
و ذبح نمودن و سر تراشیدن و تقصیر کردن و طواف کردن و طواف
هفت شوط کردن و بعد از آن دو رکعت طواف کردن و سعی هفت
شوط کردن و طواف نسا و دو رکعت نماز آن را گذاردن و رمی جمره
کردن و شب را در مشعر بروز آوردن الا آنکه واجب بودن ذبح
مخصوص بحج تمتع است فصل در میقات احرام بستن و بغیر از میقات
در جای دیگر

در جای دیگر جایز نیست که او نذر کرده باشد یا آنکه در آخر رجب عمره بیاورد
و ترسد که وقت فوت شود و میقاتهائی که احرام در غیر آنها درست نیست
یکی عقیق است و آن از مسلخ تا ذات عراق و این مخصوص اهل عراق است
و میقات اهل مدینه ذو الحلیفه است یعنی مسجد شجره و در نزد ضرورت جحفه
و میقات اهل شام جحفه است و میقات اهل یمن یلملم است و از اهل طایف
قرن المنازل و کسیکه خانه اش بمکه نزدیکتر از میقات باشد میقات او
همان خانه خودش است و از میقات گذشتن بدون احرام جایز نیست پس
اگر چنین کند باید برگردد بمیقات هر چند فراموش کرده باشد پس اگر متعذر
باشد از آنجا بحل نزدیکتر باشد پس اگر نتواند بجائی که هست احرام بندد
و هر کس بر میقات نگذرد واجبست که از آنجا احرام بندد پس اگر متعذر باشد
از حرم احرام بندد و کسیکه در مکه ساکن باشد هرگاه برا و عمره واجب شود
واجبست که بیکی از میقاتها رود پس اگر رفتن بمیقات متعذر باشد
واجبست بجائی که نزدیکتر بحل باشد رود و احرام بندد و احرام بستن بحج تمتع
از مکه واجبست فصل در حکم سفر کردن در غیر طاعات چون زیارت
مشاهد مباحات چون تجارت و امثال آن جایز نیست و اگر غایت
سفر واجب باشد چون حج و جهاد و طلب علم واجبست و عمل کردن
بنجوم در سفر و غیر آن جایز نیست و تعلیم و تعلمش نیز حرامست مگر
بآنقدر که در بحر و بر باعث هدایت شود مثل معرفت قبله و دانستن

جهاد و راهها و شناختن وقت نماز و امثال اینها و احتراز کردن از خطرها
که در سفر می‌باشد واجبست بلکه باید در چنین راهی رفقا بهم رسانند
و دیگر بردن و دفع ضرورت دزد و غیر آن در سفر و غیر سفر از نفس خود
و مؤمنان بقدر مقدور واجبست و آوردن حاجت مؤمنان بقدر امکان
واجبست و اسراف در نفقه کردن حرامست مگر در راه حج و عمره و کسیکه
با زن حایض داشته باشد یا رفیق او باشد جایز نیست که تا آن زن پاک
شود و مناسک خود را بجا نیاورد رجوع کند و واجبست در سفر برداشتن
زاد و راحله و آنچه در آن سفر احتیاج بآن باشد **فصل در چهارپا نگاه داشتن**
اسب باشد یا غیر آن از برای ضرورت و ادای واجبات واجبست
و کسیکه حیوانی نگاه دارد نفقه آن حیوان بر او واجبست و اگر نداشته باشد
بفروشد یا ذبح کند اگر ماکول اللحم باشد و کاری که حیوان طاقت نداشته
باشد و تحمیل کردن جایز نیست و لعن کردن حیوان جایز نیست و زدن
بر روی حیوان جایز نیست **فصل چون کلام منجر شد بسفر کردن و آداب**
آن از جمله آداب معاشرت کردن با رفقاست و این مناسبست
شیخ دام ظله بعضی از آداب را بیان میفرمایند پس بدانکه در معاشرت
کردن با مردم چند چیز فرض است هر چند مخالف باشند یکی آنکه امانت
از صاحبش ادا نمایند دیگر آنکه کسی که شهادتی داشته باشد باید کتمان
آن نکنند و راست گفتن واجبست مگر وقت ضرورت و باز داشتن
خویشتن

خویشتن از آزار کردن مردم بزبان یا دست واجبست و بحقوق برادران
مؤمن قیام و اقدام نمودن واجبست و تقیه نزد مخالفان واجبست و
دشمنی بمؤمن کردن حرامست و خواری بمؤمنان رسانیدن حرامست و
غیبت مؤمن کردن و او را بازی دادن حرامست و ترک نمودن معاونت
بمؤمن که ضرر داشته باشد با وجود قدرت بآن حرامست و با فاسق و با احمق
و قاطع رحم و عاق والدین و امثال اینها صحبت داشتن و رفاقت کردن
جایز نیست مگر بجهت ضرورتی یا تقیه و مترجم گوید که بخیلی که در شرع مذموم است
آنست که حقوق واجبی خود را چون زکوة و خمس و امثال آن منع نماید و
نه بد و نیک که چنین کسی از فسق فاسق است پس معاشرت او جایز نیست
و در روایت آمده که هر کس که ادا نماید هرچه خدا تعالی بر او واجب کرده بخیل نیست
و هر کس که آنچه خدا تعالی بر او فرض کرده است ندهد بخیل است هر چند
در چیزهای دیگر کمال همت داشته باشد و با صاحبان بدعت بی ضرورت
همنشینی کردن یا بدون آنکه خواهد هدایت ایشان کند جایز نیست و
انکار بر ایشان کردن بقدر امکان واجبست و ابتدا بآن کردن مستحبست
و حرامست سلام بر غنی بخلاف سلام بر فقیر کردن بلکه مساوات
واجبست و جواب بلند گفتن بقدری مخاطب بشنود لازم و هرگاه
شخصی از جماعت کثیر در جائی باشند جواب سلام گوید مجزیست
و از یکی از ایشان ابتدا بسلام کند نیز از باقی مجزیست و سلام کردن

بر کفار و مخالفان و ارباب لهو و لعب یا ضرورت جایز نیست
و بخانه کسی رفتن بی اذن او جایز نیست و تعظیم و تکریم مؤمن کردن
لازمست و حقیر شمردنش و اهانتش جایز نیست و کسیکه حرفی بکسی
سپرده باشد بکسی دیگر بی اذن او جایز نیست مگر آنکه خوبی او باشد
و از همه مسلمانان کف اذا واجبست خصوصاً همسایه و خویشان (بازداشتن اذا و ایذا)
و جواب کتابت را نوشتن اگر محتاج بجواب باشد واجبست و کاغذی
که قرآن یا حدیث یا اسم خدا تعالی دران نوشته باشد سوختنش جایز
نیست مگر در حال ضرورت و خوف و دروغ گفتن مگر برای مصلحت
شرعی جایز نیست و نگاه داشتن زبان از چیزهای که جایز نیست گفتنش
چون سخن چینی و غیبت کردن واجبست و مانع شدن مؤمن و اذن
ندادن او بخانه خود جایز نیست و حسد بر مؤمن و خیانت کردن
با او حرامست و دروغ گفتن حرامست خواه بجد باشد و خواه بخوش
طبعی و خواه کوچک باشد و خواه بزرگ و مؤمن را گفتن که دروغ مگو
حرامست و راستی که منجر بفساد باشد حرامست و خواندن کسی
باسم و لقب که بآن راضی نباشد حرامست و دورویی کردن و دو زبان
داشتن حرامست مگر از برای اصلاح دادن دو مؤمن و حرامست که
بی سبب حرف بیچ بمؤمن گوید یا اف کند و خفت بمؤمن رسانیدن
حرامست و آزار کردن والدین و عاق شدن و قطع رحم کردن حرامست
وشمردن

وشمردن عیبهای مؤمن که بانها سرزنش خواهد کند حرامست و غیبت
کسیکه فاسق بر علانیه باشد یا صاحب بدعت یا ظالم باشد یا بدون
ضرورت ترک نماز جماعت کند جایز است و کفاره غیبت آنست
که از ان حلیت خواهد و استغفار کند و واجبست کسیکه غیبت مؤمن کند
زود قولش نماید و منعش کنند و شنیدن غیبت هرچند دران شرکت
نکند جایز نیست و سر مؤمن را فاش کردن جایز نیست و طعن بر او زدن
جایز نیست و بدیها در اینجا طرح گرفتن و لعن مؤمن کردن و با او بدگمان بودن
و بر ایذای او یاری کردن هرچند بیک کلمه باشد و حکایت ایذای او
کردن جایز نیست

فصل در احکام احرام بستن از برای حج و عمره

واجبست و غسل کردن و جامه پاک پوشیدن سنت و موی سر ابش
از احرام بلند کنداشتن سنت و نیت احرام و تلبیه و اشعار و تقلید
واجبست و آنچه در احرام حرامست بعد از اتیان بیکی ازان سه چیز
حرام میشود و باید که آنچه بر ذمه اوست نیت کند و تلفظ کردن به نیت
واجب نیست و پوشیدن دو جامه احرام واجبست و زیاده بر دو تا
نیز جایز نیست و احرام بستن در حریر محض و آنچه نماز دران صحیح نباشد
جایز نیست و احرام بستن بر حایض و نفسا نیز واجبست غسل غیر ازین
اما نماز نباید کرد و مستحاضه حکم طاهر دارد و داخل مکه شدن بدون
احرام جایز نیست مگر بیمار را یا کسی را که از مکه بیرون رود و پیش از یکماه باز

داخل شود یا هیمه کش و علف کش و امثال آن باشد **فصل بر محرم شکار**
کردن حرامست و درست کردن بچه مرغان یا تخم آن نیز حرامست و نیز
حرامست اگر کسیکه بسوی صید اشاره یا دلالت کند مگر صید دریا که آن
جایزاست و خوردن گوشت صید بر او نیز حرامست هرچند دیگری گرفته
و کشته باشد و صید از حرم کردن حرامست بر همه کس خواه محرم باشد یا نباشد
و محرم را صید مطلقا حرامست خواه در حرم باشد یا در حل و همین حکم دارد و
صید حل که در حرم ذبح کنند و بر محرم کشتن ملخ و امثالش نیز حرامست
و هرگاه محرم صید را ذبح کند بحکم میته دارد و جماع بر محرم حرام است و تمتع
کردن آنچه غیر جماع باشد حتی نظر کردن بشهوت نیز حرامست و بر کسیکه
محرم نباشد جایز نیست که محرم را عقد کند نه از برای خود و نه بوکالت دیگری
و حاضر شدن در مجلس عقد هم حرامست و اگر محرم کدخدا شود در
احرام با آنکه عالم باشد از روی تعمد واجبست که با آن زن مفارقت
هرگز آن زن بر او حلال نمیشود مگر جاهل مسئله باشد و دیگر از چیزهای که
بر محرم حرامست استعمال بوی خوش است چون مشک و عنبر و
زعفران و ورس و هر بوی خوش که باشد مگر مضطر به بوی خوش شود
جایزاست و باید کفاره بدهد سوای بوی خوش که از دکان عطاران
که در مسعی شنیده شود و خلوق کعبه که آن باک ندارد و بینی را از بوی بد
گرفتن جایز نیست و روغن مالیدن بر بدن جایز نیست و قسم خوردن

لا والله بالله

والله بالله و امثال آن جایز نیست و سرمه کشیدن از برای زینت و انگشتر
بدست کردن از برای زینت و پوشیدن جامه نجس و پوشیدن حریر و
زنان را که دوخته باشند یا پوشیدن موزه و جوراب و نقاب بستن زن
نیز در احرام و برقع بر انداختن و در پوشیدن اینها هیچیک در احرام جایز نیست
و جایزاست وقت ضرورت دامن جامه و امثال آن بر صورت باز گردانند
و پوشیدن زیور از برای زن حرامست و گره زدن جامه نیز حرامست مگر
آنچه همیشه با او باشد و اظهار زینت کردنش از برای شوهر جایز نیست
و بر مرد محرم سر و گوشها را پوشیدن حرامست مگر در ضرورت و سر را به آب فرو بردن
و حجامت کردن نیز حرامست مگر در حال ضرورت و کندن موی حتی
از کسی که محرم نباشد از برای آنکه محرم است حرامست و در سایه رفتن اختیارا
و بیرون آوردن خون از بدن و ناخن گرفتن و کیک و شپش و امثال آن کشتن
و کشتن جانوران مگر آنکه استثنا شده است در احرام حرامست و کشتن شتر
و ذبح بقر و گوسفند بر محرم حرام نیست و قطع نمودن درخت و گیاه حرم
سوای اینها که استثنا است حرامست و اگر درختی که بیخش در حل باشد
و شاخش در حرم یا بر عکس نیز قطعش حرامست **فصل در کفارات بعضی**
اعمال که از محرم صادر شود اگر محرم شترمرغ بکشد شتری واجبست
که کفارهٔ آن بکشد و در گوره خر واجبست شتری یا گاوی ذبح کند و
در قتل آهو گوسفندی کفاره است همچنین بکفاره قتل روباه یا خرگوش

بز گوسفندی باید ذبح کرد و در کشتن قطاة یعنی سنگ شکنک و کبک و درّاج
وامثال اینها برّه که از شیر باز شده باشد باید ذبح کند و در کفاره قتل موش دوپا
و خارپشت و سوسمار بزغاله واجبست و در قبره که آنرا چکاوک گویند
و صعوه و گنجشک یک مُد از گندم باید تصدق کرد و در قتل کلپاسه بزرگ
کفی از طعام بدهد و در کشتن زنبور که اراده زدن نداشته باشد قدری از
طعام باید تصدق داد و در کبوتر و قمری و فاخته و مرغهای مثل آن
گوسفندی و در بچه آنها که بر داشته باشند بزغاله باید ذبح نمود و در تخم اینها
اگر بردارد یا بشکند یکدرهم واجبست اگر جوجه دران حرکت نکند و اگر
جوجه دران حرکت کند برّه واجبست و کسیکه محل باشد و در حرم کبوتری
بکشد یکدرهم باید داد و در بچه آن نیم درهم و در تخم ربع درهم این کفارها
که مذکور شد از برای محرم است که در غیر حرم بکشد اما در کفاره واجبست
یعنی مثلا درین صورت درهم و گوسفند هیست مگر که از قدر قیمت بیشتر تجاوز
کند و کسیکه با خود صیدی داشته باشد و بحرم داخل کند واجبست که
آزادش کند پس اگر نگاه دارد و تلف شود فدای آن واجبست و
بیرون کردن صید حرم از حرم حرامست و اگر در بر روی صیدی ببندد و
و تلف شود کفاره آن واجبست و اگر کسی را دلالت و اشارت
بصیدی کند و آن کشته شود نیز کفاره واجبست و دو کس از محرم یا زیاده
اگر در گرفتن صید شراکت کنند بر هر یک از ایشان فدای کامل واجبست

و چنین است

و چنین است اگر آتش در افروزند و مرغی دران افتد و اگر درین صورت
قصد صید نداشته باشد یک فدا بر همه واجبست و اگر دو محرم بر صیدی تیر
افکنند و از یکی بخورد و از دیگری نه بر یک فدا واجبست و قیمت کبوتری
که صید کند باید داد و بچه کبوتران حرم بخورد یا تصدق کند و محرم هرگاه تخم
شتر مرغ را بشکند و بچه دران حرکت واجبست که شتران نر در میان
ماده بهمد و آن بخمارها کند پس انچه نتاج کنند هدی کعبه کنند و در تخم
سنگ شکنک اگر بشکند گوسفندان نر را در میان مادگان بدان دستور
که مذکور شد رها کنند و اگر در تخم بچه حرکت پس بچه هر تخم شتر مرغی یک شتر
جوان که نزاییده باشد بدهد و در تخم قطاة یعنی سنگ شکنک گوسفندی
چنین بدهد و در شکستن تخم کبوتر حرم قیمتش را بدهد و اگر دران بچه متحرک
باشد در تخمی گوسفندی بدهد یا بزغاله و اگر محرم تیری بر صیدی بزند
و آن بکمر برود اندکه پیچه بر او فدای کامل آن واجبست و اگر دست
و پایش بشکند ربع فدا بدهد هر چند بعد از آن تواند راه رفت و در
شکستن شاخ آهو ربع قیمت او را باید داد و روایت شده که در دو سینش
نصف قیمت باید داد و صیدی که قصد رفتن حرم داشته باشد نیز گرفتن
آن حرام است و اگر بکشد فدا دارد و کفاره صید واجبست بعمد باشد
یا سهو جاهل باشد یا عالم و در هر ملخ یک کف گندم فدا کند و اگر بسیار باشد
گوسفندی بکشد مگر جایی که اجتناب از قتال ممکن نباشد و کسیکه شتر را

درحرم بدون آنکه قصد او کند بکشد بر او قیمت واجبست و هرگاه محرم مضطر شود
بانکه صید یا میته بخورد یکی کدام بخورد باید که اختیار صید کند و فدا بدهد و
اگر صید از محرم مکرر بعمد واقع شود گناهکار است اما فدا بغیر از مرتبه اول
بر او نیست و اگر از روی خطا مکرر واقع شود در هر مرتبه فدای علیحده واجبست
و واجبست که آنچه فدای صید باشد در منی ذبح شود و اگر در احرام حج از کسی
صادر شده باشد در منی ذبح شود و در احرام حج از کسی صادر شده باشد
در منی ذبح شود و در احرام حج از کسی صادر شده باشد و اگر در احرام
عمره واقع شده باشد در مکه ذبح باید کرد و فدای افعال دیگر که غیر
صید باشد هرجا که خواهد و اگر کسی آهوی بگیرد و شیرش را بخورد فدا واجبست
که گوسفند را بکشد و اگر در حرم باشد قیمت شیر تصدق کند و اگر از صیدی
که نشناسد بخورد گوسفندی واجبست و دفن نمودن صید فدا واجبست
پس اگر بخورد یا دور اندازد فدای دیگر بر او واجبست و هرگاه غلامی باذن
آقا احرام بندد و پس صید بزند فدای آن بر آقا واجبست فصل هرگاه محرم
که پیش از وقوف مشعر بعد از روی علم جماع کند شتری واجب میشود
با حج دیگر در سال آینده و مرد و زن بیک حکم دارند پس اگر عاجز باشد گوسفندی
و واجبست میان آن زن و مرد را تفریق کنند از آن موضع که این عمل واقع شده
تا از مناسک حج فارغ شوند و بآن موضع عود نمایند و تفریق آنست که ایشان را
تنها نگذارند بلکه همیشه شخصی ثالث با ایشان بوده باشد تا بمکان
منزل عود کنند

منزل عود کنند و اگر از راه دیگر برگردند بعد از ادای مناسک دیگر تفریق بر
واجب نیست و هرگاه محرم زن را که احرام داشته باشد بر جماع اکراه کند
بر او دو شتر واجبست و حج سال آینده و بر زن واجب نیست و اگر جماع
کند حال آنکه او را اکراه کرده باشد بعد از آنکه یکی از ایشان تقصیر کرده
باشد و دیگری نکرده باشد یک شتر بر او واجبست و حج سال آینده
واجب نیست و همین حکم دارد کسیکه در غیر فرج جماع کند پس اگر
زن را اکراه کند دو شتر بر او واجبست و محل اگر با کنیز خود که باذن او احرام
بسته باشد از روی عمد و علم جماع کند بر او شتری یا گاوی یا گوسفندی
واجبست و اگر بی‌چیز باشد روزه داشتن یا صدقه واجبست و هرگاه بعد
از وقوف و پیش از طواف زیارت باشد جزوری بر او لازم است
پس اگر عاجز باشد گاوی یا گوسفندی و اگر بعد از طواف زیارت
و وقوف و پیش از طواف نساء واقع شود و اگر مالدار باشد شتری
و اگر میانه حال باشد گاوی و اگر درویش باشد گوسفندی واجبست و همین
حکم در محرم نیز با اهل خود نگاه بشهوت کند و منی از او بیاید نیز
چنین است عمره کننده هرگاه بعد از سعی و پیش از تقصیر جماع کند
و اگر پیش از سعی جماع کند شتری و قضا نمودن عمره بر او واجبست و اگر
بعد از سعی قبل از تقصیر بوسه واقع شود گوسفندی واجبست
و کسیکه با اهل خود در حال احرام بازی کند تا انزال شود شتری و حج

کردن سال آینده براو واجب است و همین حکم است و کسیکه با اهل خود
در حال احرام بازی کند تا انزال شود شتری و حج کردن سال آینده بر
او واجبست و همین حکمست برای کسیکه بدست خود بازی کند
تا اخراج منی شود و کسیکه دست بزن خود کشد از روی شهوت یا اورا
ببوسد گوسفندی براو واجبست پس اگر بشهوت دست کند تا انزال
منی شود شتری واجبست و هرگاه زن مناسک را بجا آورد و او حایض باشد
شتری و حج در سال آینده براو واجبست و اگر محرم کدخدا شود با وجود
علم دخول کند شتری براو و همچنین حکم زن اعم از آنکه محرم باشد
یا احرام نداشته باشد اما احرام رو علم داشته باشد و کسیکه متولی عقد
شود هرچند محل باشد حکمش اینست فصل محرم هرگاه جدال کند
یعنی بگوید والله یا بالله و امثال آن و اگر سه سوگند چنین کند راست باشد
بخورد یا یکبار که دروغ باشد گوسفندی براو واجبست و اگر سه سوگند
دروغ باشد بخورد شتر جزوری و اگر بعمد دشنام یا فسوق
از او واقع شود گاوی واجبست و اگر بوی خوش بکار برد
گوسفندی و اگر سر را بعمد بپوشد مسکینی را طعام دهد و سر را
اگر سایه کند هرچند از روی تعذر باشد گوسفندی واجبست
و اگر چیزی براو حرام باشد خوردنش بخورد یا پوشیدنش حرام
باشد عمداً ذبح کردن گوسفندی براو واجبست و اگر چند قسم از درخت
ببرند

بپوشد بجهة نوعی فدای علیحده واجبست هرچند مضطر باشد و اگر موی
یک زیر بغل را بکند ده مسکین را باید طعام داد و اگر ناخن بگیرد از برای هر
ناخن یک مد از طعام واجبست و اگر ده تا تمام شود گوسفندی براو واجبست
و همچنین اگر هر پنج ناخن را از پا و دست در یکمجلس بگیرد و اگر
در دو مجلس بگیرد دو گوسفند واجبست و هرگاه کسی بکسی فتوای ناخن
گرفتن بدهد پس خون بردن آید برآنکه فتوی داده است گوسفندی واجبست
و اگر کسی سر را بعمد تراشد براو گوسفندی یا طعام دادن بشش مسکین
و هریک دو مد واجبست هرچند بسبب آزاری باشد و کسیکه ریشش را
از بدن بیفکند یا بکشد بی آنکه با او آزاری رسد کفی از طعام فدا
کردن واجبست و همچنین است اگر کسی دست بموی خود کشد بیفت
بکند و هرجا که خون کند و کسیکه دندان بکند با او خون کردن واجبست
و هرگاه درخت بزرگ از حرم بکند واجبست که گاوی فدا کند و اگر درخت
کوچک باشد قیمت کردن قیمت آن واجبست فصل در حکم محصور
و محصور کسیکه او را در احرام بسته راه کنند یا محاصره نمایند محل میشود
اما زن دیگر با زن بر مسه تو حلال میشود بدون محصور مگر بعد از طواف
و بر محصول بعد او هدی واجبست و براو حلال نیست تا هدی بمحل
خود برسد و براو حج کردن در سال آینده واجبست و اگر مانع برطرف
شود واجبست که اگر داند که میتواند او را که حج کرد خود را برساند

پس اگر او گر از او فوت شود باید که متحلل بعمره شود و حج را قضا کند و اگر فوت
شود از مالش حج قضا نمایند و اگر کسیکه حج قران کند محصور شود حج سال
آینده سوای قران جایز نیست و افراد و تمتع نیز چنین است و بر محصور
اگر هدی نیابد قیمتش را نیز نداشته باشد بدل هدی روزه داشتن ده روز
واجبست سه روز در افعال حج و هفت روز در خانه اش **فصل بنای کعبه**
معظمه اگر خراب شود بر مسلمانان تعمیر آن واجبست و تعظیم و احترام
حرم و کعبه واجبست و از خاک کعبه و مسجد یا سنگ ریزه از آن برداشتن
حرام است پس اگر کسی بردارد واجبست که باز بانجا رد کند و کسیکه
از او جنایتی یا قتل واقع شود و بحرم گریزد و قصد بر او زدن و سیاست کردن
او نمایند مادامی که در حرم باشد جایز نیست بلکه خوردن و آشامیدن بر او
تنگ گیرند تا بیرون آید مگر آنکه در حرم از او جنایتی صادر شود که او را آنجا
حد توان زد و خراب کردن کعبه و آزار کردن مجاوران آنجا و مال کعبه را
خرج کردن و نذر و وصیتی که بانجا آورند تصرف نمودن و در زیور کعبه و جامه
کعبه رغبت نمودن و بآن کفن کردن جایز نیست و چیزیکه در حرم بیابند
برداشتن آن جایز نیست مگر آنرا فریاد کند و مرد ناختنه کرده نباشد
حج کردن و طواف کردن بر او جایز نیست و بول و غایط کردن در کعبه
و در مسجد حرامست و اول را کشتن واجبست و ثانی را تعزیر کردن
فصل در طواف طواف در حج و عمره و طواف از برای حلال شدن
زن که آنرا

زن که آنرا طواف نسا گویند واجبست و واجب میشود حج و عمره
بنذر و عهد و یمین و طواف نسا بر مرد و زن و خنثی و خواجه بر همه
واجبست در حج و در عمره تمتع و بر بچه یکی از مکلفین بعد از آنکه احرام
بسته باشد مباشرت با زنان و بازی کردن با ایشان و بوسیدن و غیر
اینها از لذات که میان زن میباشد جایز نیست و تمکین کردن مرد زنرا
تا طواف کردن واجبست و طواف باید هفت دور گشت و باید
که از پیش حجرالاسود ابتدا شود و باز تا آنجا تمام شود و اشواط را باید شمرد
و کعبه را بطرف دست چپ باید گرفت و طواف کردن میان کعبه و
مقام ابراهیم علیه السلام میباید باشد و از کعبه زیاد از این دور شدن
از جمیع جهات با وجود اختیار جایز نیست و حجر اسمعیل را باید در دوران در طواف
داخل نمودن واجبست یعنی از بیرون آن باید گشت و کسیکه طواف
واجب را کم کند یا در حجر راه رود یا شوط زیاده کند اعاده بر او واجبست
و کسیکه یکشوط از طواف را فراموش کند اتیان بآن کند هر چند در اثنای
سفر باشد و اگر قدرت نداشته باشد نایب بگیرد و کسیکه در عدد
اشواط پیش از آنکه فارغ شود شک کند واجبست که از سر گیرد و کسیکه شوط
زیاد کند در طواف واجب عمداً بر او اعاده واجبست و اگر بفراموشی
زیاد کند پیش از آنکه برکن رسد بخاطرش رسد قطع کند و کسیکه شک کند که
هفت شوط یا زیاده نموده واجبست که بنا بر هفت گذارد و قطع کند

وطهارت داشتن در طواف واجب واجبست واگر بی‌طهارت طواف
واجب را بجای آورد واجبست که اعاده کند و این حکم دارد کسیکه
حدث در اثنای طواف پیش از آنکه از نصف تجاوز کند واقع شود
امّا بعد از آن نه و چنین است کسیکه پیش از تجاوز از نصف قطع کند
هرچند بجهة مرضی باشد و اگر بعد از تجاوز از نصف قطع کند اعاده واجب نیست
بلکه از همانجا که قطع کرده تمام کند و کسیکه عاجز باشد از راه رفتن باید
کسی او را بردارد و او را طواف فرماید و از حامل و محمول هر دو آن طواف
مجزیست بشرط نیّت و همچنین است سعی طواف کردن از نیابت
کسیکه در مکه حاضر باشد جایز نیست و از غایب جایز است و در طواف
طهارت رخت و بدن شرطست و ستر عورتین نیز شرطست و کسیکه
بعمد طواف را ترک کند حجش باطلست و شتری بر او واجبست
با اعاده حج هرچند جاهل مسئله باشد و کسیکه طواف نسا را فراموش کند
تا بجائی که خود رجوع کند و مباشرت نماید واجبست که هدی بفرستد مگر
آنکه چند شوطش را کرده باشد و تجاوز از نصف نموده باشد که واجب نیست
و مقدم داشتن طواف بر سعی واجبست پس اگر خلاف این کند اعادهٔ
سعی واجبست و کسیکه حج تمتع میکرده باشد طواف و سعی را بر وقوف
عرفات و مشعر جایز نیست که مقدم کند مگر در حال ضرورت مثل
خوف حیض و طواف نسا واجبست که از سعی مؤخر باشد و کسیکه نذر
کند

کند چهار دست و پا طواف کند واسبوع که چهارده شوطست طواف کند
و واجبست که دو رکعت طواف را در عقب مقام ابراهیم علیه السلام یا در یکی
از دو جانب او که امکان در آنجا هست بجا آورد و پس اگر در غیر آن بجا آورد
اعاده واجبست و اگر فراموش کند تا آنکه بیرون رفته واجبست که
عود کند و اگر نتواند نایب بگیرد و دو رکعت طواف را بر سعی مقدم داشتن
واجبست و بر حایض و نفسا طواف کردن جایز نیست پس اگر وقت
عرفات تنگ شود واجبست که عدول بحج افراد کند و بعد از پاک شدن
طواف کند و اگر پیش از تجاوز از نصف طواف باشد واجبست که
وقتی که پاک شود از سر گیرد و از نصف تجاوز کرده باشد که حایض
شود و قطع نمودن واجبست لکن از همانجا که گذاشته طواف را اتمام
کند جایز است و سعی کردن بر حایض و نفسا جایز نیست

فصل

در احکام سعی بعد از طواف که بالاصاله واجبست سعی واجبست
مکرر طواف و نیّت کردن در سعی واجبست و واجبست که سعی نیز
هفت شوط باشد و ابتدا از صفا و ختم بمروه واجبست و رفتن
یک شوطست و برگشتن یکی دیگر است و حج اشواط را باید نگاه دارد
و کسیکه سعی را بعمد ترک کند حجش باطلست و سال آینده باید حج
کند و اگر فراموش کند باید چون بخاطر آورد بجا آورد و اگر از مکه
بیرون رفته باشد واجبست اگر تواند برگردد و اگر متعذر باشد
رفته باشد

واجبست که نایب بگیرد وکسیکه از مروه سعی را ابتدا کند باید که اعاده کند
وهمچنین اعاده میکند کسیکه عمداً زیاده بر هفت شوط سعی کند اگر بفراموشی
زیاده کند وکسیکه گمان کند که سعی را تمام کرده است او ترک کند و بعد از ان
بخاطرش رسد که چیزی از هفت شوط کم بوده هرچند یک شوط باشد
واجبست که آنرا کامل کند و گاوی ذبح کند و بان تصدق کند **فصل در**
تقصیر یعنی موی گرفتن و عمره تمتع و عمره افراد بعد از سعی تقصیر
واجبست و تقصیر کردن چیزی از موی و ناخن است هرچند کم باشد
و نیّت واجبست و در عمره افراد سر تراشیدن کافیست بلکه افضلست
و در عمره تمتع سر تراشیدن حرامست و بر زن مطلقا سر تراشیدن حرامست
بلکه در حج و عمره تقصیر خود کند وکسیکه عمداً تقصیر را ترک کند تا آنکه
احرام بحج بندد عمره اش باطلست و حجش حج افراد خواهد بود وکسیکه
حج تمتع کند بیرون رفتن از مکه جایز نیست تا احرام بحج ببندد و پیش از
تقصیر بر او زنان حلال نیست پس اگر بکند کفاره بر او واجبست **فصل**
در وقوف عرفات بعد از احرام روز نهم ذی الحجه بر حاج رفتن بعرفات
و آنجا توقف نمودن از وقت زوال تا غروب که بذهاب حمره مشرقیه
معلوم میشود واجبست و حدود عرفات و ثویه و نمره و ذو المجاز واراکست
در وقوف مجزی نیست وکسیکه از روی عمد وقوف را ترک کند حجش
باطلست و واجب و وقوف در نیّت است و وقوف در عرفات
عبارتست

عبارتست از بودن در انجا بقدر مذکور خواه سواره باشد یا پیاده خواه
نشسته باشد یا ایستاده وکسیکه قبل از غروب از عرفات بعمد
برگردد بر او شتری واجبست عمل کردن در تعیین روز عرفه بر دیدن
ماه یا گذشتن سی روز کسی فوت شود از او وقوف اختیاری در شب عید
وقوف بر او واجبست **فصل در وقوف** مشعر بعد از وقوف
عرفات بر حاج وقوف در مشعر واجبست و اگر عرفات از کسی فوت
شود در وقوف مشعر او را اجزا نیست و واجبست در وقوف مشعر
نیّت کردن و بودن در مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و پیش
از صبح برگشتن از مشعر بدون ضرورت مانند خوف و غیر آن جایز نیست
پس اگر ضرورت باشد وقوف در شب جایزست وکسیکه او را وقت
اختیاری و اضطراری اوّل فوت شود و ثانی از او مجزیست و اضطراری
ثانی از طلوع آفتاب تا زوالست وکسیکه از مشعر پیش از زوال بیرون رود واجبست
که باز عود نماید و آنجا توقف کند هرچند بعد از طلوع آفتاب باشد
وکسیکه وقوف عرفات در روز از او فوت شود واجبست که شب
عود بعرفات کند پس اگر بترسد که وقت اختیاری مشعر از او فوت
شود اختیار آن کند و هرچه اختیاری و هرچه اضطراری باهم و اختیاری
یا اضطراری مشعر تنها مجزیست وکسیکه وقوف عرفات و مشعر
هر دو از او فوت شود هرچند از روی سهو باشد حجش باطلست و واجبست

که از روی عمد از ان [illegible] بگیرد [illegible] واجبست

براو جمره محل شود وکسیکه یکی از دو موقفین بعمد از او فوت شود حجش
باطلست وشتری براو واجبست **فصل در حکم** جمره زدن جمره عقبه را
در روز عید زدن واجبست ورمی بغیر سنگ ریزه حرم آن سنگ ریزه را
که یکبار انداخته باشد جایز نیست وواجبست نیت در اول جمره زدن
وباید که هفت ریگ باشد وواجبست سنگ بجمره بفعل شخصی که میزند
برسد ووقت جمره زدن از طلوع آفتاب تا غروبست ورمی در شب
بی ضرورت جایز نیست وکسی را از وقوف شود قضا در فردا واجبست
وواجبست که خود مباشر انداختن شود ونایب گرفتن بدون ضرورت
جایز نیست **فصل ذبح نمودن** هدی بر خصوص آنکه حج تمتع میکند
واجبست ویک گوسفندی مجزیست از شخصی که از او هدی فوت
وهرکه بنده باشد مالکش مخیرست که هدی از برای او ذبح کند یا آنکه
اورا امر بروزه بدل هدی کند وغلام که یکی از موقفین یعنی عرفات
یا مشعر را لذا او دریابد حج از او مجزیست واگر متمتع باشد هدی براو
واجبست وکسیکه گو دیگری را بحج برد واجبست که از جانب هدی ذبح
کند واگر نتواند باشد بنیابت او روزه بگیرد وذبح کردن در منی
روز عید یا دو روز بعد از آن واجبست وواجبست که هدی یا شتر یا گاو
یا گوسفند باشد وغیر از اینها مجزی نیست وگاو وگوسفند کوهی جایز نیست
واقبل آنکه در ذبح در کار است جذع از میش کافیست وثنی
از بز وتبیع

از بز وتبیع از گاو وجذع آنست که هفت ماه تمام شده باشد ودا
ماه هشتم شده باشد وثنی وتبیع یکساله باشد ودوم آنکه خصیه را کشیده باشد
آنکه ونقصی در خلقتش باشد یا لاغر باشد بنحوی که بر گرده اش پیه نباشد
جایز نیست مگر آنکه بگمان چاق بودن خریده باشد وکسیکه هدی گم شده
بیابد واجبست که در ایام تشریق تعریف کند پس اگر صاحبش را نشناسد
واجبست که به نیت او ذبح کند ونحر واجبست که بسم الله بگوید وروبقبله کشد
وخود مباشر ذبح شدن واجب نیست بلکه نایب گرفتن نیز جایز است بشرطی
که نایب مسلمان باشد وشتر را نحر باید کرد یعنی کاردی یا نیزه یا امثال
آن بر گردنش باید فرو برد وغیر آن ذبح واجبست یعنی بریدن حلقوم و
واجبست که ابتدا بجمره زدن کند ودیگر ذبح کند وبعد از آن سر را بتراشد
واگر خلاف این کند نیز مجزیست وخوردن هدی واطعام کردن وبهدیه
فرستادن واجبست وکسیکه هدی نیابد وقیمتش را داشته باشد
باید قیمتش را نزد کسی که اعتماد براو توان کرد بگذارد تا در طول ذیحجه
هدی نحر وذبح کند واگر در آن ذیحجه نتوان خرید در سال آینده نحر و
وذبح کند وکسیکه بعد از ایام ذبح قیمت را بهم رساند وکسیکه قبل از آن
بهم رساند قدر روزه بگیرد بعد از آن درروزه بدل هدیست ده روز واجبست
سه روز پیوسته در مکه در ماه ذیحجه بگیرد وبهتر آنست در اولش باشد وهفت روز دیگر
وقتی که بخانه خود باید یا بقدر ازقدر مسافت تا بخانه خودش بگذرد

یا بکمال اگر مجاور مکه شود بگیرد و کسیکه سه روز در ذالحجّه نگیرد گوسفندی بر
او واجبست و روزه مجزی نیست و کسیکه قبل از روزه گرفتن بمیرد و واجب
که ولی او همان سه روز را از او قضا کند نه هفت روز را و کسیکه روز ترویه
و روز عرفه را روزه بگیرد و روزه یکروز دیگر بعد از ایام تشریق از او مجزی نیست
و اگر یکروز روزه بگیرد و دیگر عید شود بعد از آن هر سه روز را از سر گیرد و کسیکه
بر او شتری واجب شده باشد و از آن عاجز باشد هفت گوسفند بعوض آن مجزی نیست
پس اگر از این نیز عاجز باشد هجده روز روزه بگیرد و فروختن جامه که از برای
زینت و تجمّلست از برای هدی واجب نیست و کسیکه نذر کند که هدی را
در مکان معین ذبح کند بر او ذبح در همان مکان واجبست و اگر مکان را
تعیین نکند در مکه واجبست که ذبح کند و اطعام که گوشت قربانی کند
از کفاره صید مجزی نیست فصل در حلق و تقصیر بر حاج سر تراشیدن
و تقصیر کردن بعد از ذبح واجبست پس اگر پیش از حلق زیارت
بیت کند بعمد ذبح گوسفندی بر او واجبست و اگر طواف و سعی را
مقدم بر حلق کند بعد از آن حلق را اعاده کند و هرگاه ترک کند و از
منی بیرون رود بر او واجبست که اگر ممکن باشد عود بمنی کند و
حلق کند و حلق سر تراشیدن بر زنان حرامست و مردی که حج اولش
باشد یا موی سرش بسیار بلند شده باشد او را از حلق چاره نیست
بر مرد و زن حرامست پیش از طواف نسا مباشرت با یکدیگر نمایند
هرچند نه جماع

هرچند بغیر جماع از لذّات دیگر باشد و استعمال بوی خوش نیز از برای
متمتع پیش از طواف حج جایز نیست و از برای غیر متمتع پیش از حلق بوی خوش
و باقی محرّمات نیز جایز نیست و صید کردن در حرم مطلقا جایز نیست و طواف حج را
اگر بر وقوف مقدم نداشته باشد بعد از حلق واجبست و بعد از آن دو رکعت
طواف و بعد از آن طواف نسا روز عید یا فردای آن و عود کردن بمنی از برای
جمره زدن واجبست و شب یازده و دوازده هم و سیزده هم در منی بودن واجبست نه
در غیر آن پس اگر غیر منی این سه شب را بروز آورد واجبست که در هر عوض
هر شب گوسفندی قربان کند مگر آنکه در مکه بعبادات مشغول باشد یا آنکه
بعد از نصف شب از منی بیرون آمده باشد و کسیکه رمی جمره را فراموش کند
تا آنکه از منی بیرون رود واجبست که برگردد و رمی جمره کند و اگر معذور شده باشد
باید نایبی بگیرد و هرچند در سال آینده باشد و واجبست که اوّل رمی جمرهٔ
اولی کند و بعد از آن جمره وسطی و بعد از آن جمرهٔ عقبه و واجبست که رمی
هر یک از جمرات هفت سنگ ریزه باشد و نیّت نماید و اگر ترتیب را رعایت
کند واجبست که اعاده کند بنحوی که ترتیب بعمل آید و بچهار ریگ متحقّق
میشود و کسیکه یکی را فراموش کند آنرا بعد آورد پس اگر در میان هر سه
جمره مشتبه شده باشد زدن هر سه واجبست و روز دوازدهم کوچ کردن از منی
پیش از زوال جایز نیست و بعد از آن جایز است امّا روز سیزدهم قبل
از زوال جایز است و کسیکه در احرام خود پرهیز از صید نکرده باشد

مخیّر است میانه آنکه در روز دوازدهم یا در روز سیزدهم از منی کوچ نماید و اگر
پرهیز ننموده باشد باید که در روز سیزدهم کوچ نماید **فصل عمره** واجبست بر هر کس
که مستطیع باشد و عمرهٔ تمتع مجزیست و واجبست که عمرهٔ تمتع بر حج مقدم
کند و عمرهٔ مفرده را مؤخر و عمرهٔ تمتع در غیر ماههای حج جایز نیست و گاه عمره
بسبب نذر و عهد و یمین واجب میشود و تفصیل افعال و احکام سابقا
مذکور شده **فصل زیارت حضرت رسالت صلعم و آله** و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین واجب کفائیست و حرمت مدینهٔ مشرفه را مکرم و
مشرفه داشتن واجبست و عمارت ساختن بر بالای قبور مطهر ایشان و تعظیم
آن واجبست و حرم مدینه از عایر تا وعیر است و آن دو کوه است و درخت
حرم مدینه را قطع کردن و حیوانات آنرا میان حرمین شکار کردن جایز نیست
فصل اعتقاد بروز عید غدیر داشتن و عید کردن و از جهة الحاح و
ثنا کردن مدارا نیز واجبست و در بعضی روایات وارد شده که زیارت
ائمه خصوصا حضرت امام حسین علیه السلام واجبست و استخفاف
آن حرام بلکه کفر است و بقدر نخود بجهة شفا خوردن آن جایز نیست و خوردن
هر خاک سوای تربت حسینیه حرامست و در روایت که سفر کردن برای
زیارت قبور سوای ائمه علیه السلام جایز نیست و در بعضی روایات
نهی طواف کردن بقبور وارد شده است و استثنای قبور ائمه علیه السلام
معلوم و سجده کردن بغیر خدا جایز نیست **کتاب الجهاد** جهاد
کردن

کردن بر هر شخص در وقت حاجت بان واجبست و آن مشروط است
بچند شرط بلوغ و عقل و ذکوریت و امر امام علیه السلام و قدرت
بر آن داشتن و با حکام جور جهاد کردن جایز نیست مگر از برای دفع ضرر
از مسلمانان و در زمان غیبت بشمشیر خروج کردن جایز نیست مگر
از برای دفع ضرر از مسلمانان و در حرب کودکان و زنان کشتن جایز نیست
و کسیکه بکافران امان دهد بر او و بر مسلمانان دیگر وفا نمودن جایز است
و فریب دادن و جنگ کردن با فریب کننده بدون ضرورت جایز نیست
و در شهر حرام یعنی رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم قتال جایز نیست
مگر با کسیکه حرمت این ماهها را نگاه ندارد و از جنگ گریختن حرامست
مگر آنکه اراده انحراف بجهة قتال داشته باشد یا خواهد ملحق بجمعی شود
که جنگ میکرده باشند و تعرب بعد از هجرت حرامست مترجم میگوید
که مراد از آن اینست بعد از آنکه کسی مسلمان شود باز عود بدیار کفر کند
والله اعلم و سکنی کردن مسلمانان در دار الحرب حرامست مگر بجهة
ضرورت و بر هر کس حرب کردن و دفع نمودن از خود و عیال خود
و سایر مؤمنین واجبست هر چند خوف کشته شدن باشد و اما بجهة
واجب نیست اگر چه جایز است و با اهل کتاب [مثل یهود و] قتال کردن واجبست
تا آنکه مسلمان یا شرایط ذمه قبول کنند یا کشته شوند یا جبری قبول
کنند [یعنی جزیه دادن] و جنگ کردن با غیر اهل کتاب از مشرکان واجبست تا آنکه

[illegible]

مسلمان شوند یا کشته شوند و جزیه از غیر اهل کتاب یعنی یهودی و نصاری از مجوس
قبول نیست و عبادات بکفار رخت پوشیدن و سواری و غیر آن جایز نیست
و اگر کشته مسلمان بکافر مشتبه شود واجبست هر یک که ذکرش کوچک باشد
دفن نمایند اگر طفل بابالغ مشتبه شود ملاحظه انبات مو کنند فصل
در جهاد نفس با نفس خود جهاد کردن اعظم جهاد است یعنی خود را از حرام
منع کند و بر واجبات خبر فدیه علی الخصوص قیام نمودن بواجبات جوارح
و حقوق مؤمنان را بر یکدیگر میباشد و تحصیل علم و یقین و توکل بر خدا اشتغال
کردن و در میان خوف و رجا بودن و گمان خوب بخدا اینست داشتن و طاعت
و ترک معاصی نمودن و ملازم پرهیزکاری بودن و عفت و تقوی داشتن
و اختیار رضای خدا بر رضای خود نمودن و اندیشه در عاقبت در کار خود
کردن و در همه چیز انصاف داشتن و عدل ورزیدن و اصلاح نفس نمودن
و اجتناب از گناهان و لذتهائی که حرامست کردن و گناهان حقیر ندانستن
و کفران نعمت نکردن و دوستی و دشمنی از برای خدا اینست داشتن و همواره
و مواسات برادران مؤمن کردن و اجتناب کردن از گناه خصوصاً
از کبایر واجبست و کبایر بسیارند بلکه فی الحقیقه هر گناهی که کبیره است
چنانچه در اخبار آمده است که لا تَنظُر الی ما عَصَیتَ وَ انظُر الی مَن عَصَیتَ
یعنی نظر بگناه خود مکن که کمست یا زیاده بلکه نظر بآن کسی کن که نافرمانی او
کرده پس در نظر تحقیق صغایر در میان ذنوب یافت نشود لکن بالنسبه اما
کبایر که در قرآن

کبایر در قرآن مجید واقع شده و تهدید و وعید بر آن شده بزرگ ترین آنها
شرک ورزیدن است بخدا تعالی که بکیفی حقیقی است و دیگر نومید بودن
از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب ناشناهی است و عاق شدن پدر
و مادر است و دیگر خون کردن بغیر حق است و دشنام و فحش گفتن است
و ربا خوردن است و جادوئی کردن و زکوة ندادن است و گواهی بدروغ
دادن است و دزدی کردن است و خمر خوردن است و قمار باختن است و اعلام
کردن است و زنا کردن است و دروغ گفتن است و حبس نمودن حق مسلمانان
و مشغول بودن بلهو و لعب است و اصرار نمودن بر صغیره و مداومت بر آن
نیز کبیره است و اسراف کردن از جمله کبایر است چنین گوید مترجم که در بعضی
اخبار واقع شده که اقل اسراف آنست که خرمارا بخورند و دانه اش بیندازند
و در حدیث دیگر واقع شده که اسراف در چیزیست که آنرا تلف کند و ضرر
ببدن رساند و از تضاعیف اخبار فی الجمله معلوم میشود که اسراف
دو نحو میباشد یکی آنکه فی نفسه و نسبت بهمه کس حرام میباشد هر چند
بسیار کم باشد و در چیز سهل باشد و آن سه نوع است یکی آنکه چیزی که ازان
نفعی فی الجمله متصور باشد آنرا تلف کنند و انداختن دانه خرما و امثال
آن ازین نوعست و یکی آنکه چیزی را در مصرفی صرف نمایند اگر چه بالکلیه
تلف و ضایع نشود بلکه نفع سهل برو مترتب شود اما ببدن ضرر
رساند مانند طعامی که بسیار خورد و بکوفت او مضر باشد اگر چه بوجوه

پر نفع نیست زیرا که قوه ذائقه ازان لذت یافته است اما از راه حرز جایز نیست سیم آنکه مال را در شیهای محرمه چون خمر و غیبن صرف نماید و قسم دویم از اسراف آنست باشخاص بحسب فقیری و توانگری مختلف شود مانند آنکه اگر شخصی لباس بسیار داشته باشد و جامهای قیمتی بپوشد که امثال آن میپوشیده باشند نسبت باو اسراف نیست و نسبت بدیگری که بشانی او نباشد اسرافست پس انحصر که در حدیث واقع شده که اِنَّمَا الاِسرَافُ فِيمَا اَتلَفَ المَالَ وَاَضَرَّ بِالبَدَنِ یعنی اینست و جز این نیست که اسراف همین در این چیز است که مال تلف کند و بیدن ضرر رساند اگر محمول بر اضافی شود دور نیست و ابه اعلم و طلب ریاست دنیا داشتن و فروختن دین بدنیا حرامست و بر سالک واجبست که تسکین قوه غضبیه نماید مگر آنکه لله باشد و اجتناب از حسد حرام کند نه آنکه بجهت عبادت و ثواب باشد و خود را از تعصب بر باطل ندارد و ترک تکبر و تجبر کند و اهل حق را حقیر نداند و حب دنیا و حرص بر آن را از خود دفع کند و از بدی خلق کناره گیرد و زبان را از فحش و پوچ به بندد و از آزار کردن مسلمانان و تجاوز از حد کردن و از ظلم و ستم دست بکشد و توبه کردن از جمیع ذنوب واجبست و در توبه اگر حق الله است استغفار و تضرع و نادم بر کرده ها بودن شرطست و اگر حق الناس باشد محض استغفار کافی نیست اگر صاحب آنچه بر ذمه اوست شناسد بلکه بر صاحب رد نماید و اگر شناختن اهل آن

آن حقوق

حقوق ممکن نباشد باید که بجهت ایشان استغفار میکرده باشد و کسیکه باعث گمراهی جمعی شده باشد و ایشان محصور و معلوم باشند باید که راه ضلالت خود را بر ایشان ظاهر کند و نزد ایشان ببدی آن معترف شود و ایشان را براه حق دلالت نماید و الا هرکس که باید او را دلالت نماید و از ناشنیدن التماس علما بنجابت نماید و توبه کند و راضی بظلم بودن و اعانت ظالم کردن و میل قلبی باو داشتن جایز نیست و اعتراف بگناهان نمودن و نادم بودن و عازم بر ترک عود بودن و استغفار کردن و اخلاص در توبه داشتن واجبست و اگر حقوق واجبه از کسی فوت شود شرطست که بجا آورد و اگر توبه را بشکند باز اعاده کند و در آخر عمر نیز هرچند در نفس آخر باشد که توبه صحیح است خواه از کفر باشد و خواه از فسق و بر ایشان لازم است که همیشه با نفس خود در محاسبه گناه و ثواب باشد و تدارک اوقات گذشته و اعمال ناشایسته خود نموده بعبادت و استغفار هرچند عمر زیاده شود باید که محافظت نفس را بیفزاید خصوصا بعد از چهل سالگی **فصل** معروف عبارت از اوامر الهیست و منکر عبارت از نواهیست و امر کردن مردم بواجبات و نهی نمودن از محرمات بچند شرط واجبست یکی آنکه بمعروف و منکر عالم باشد و دیگر آنکه احتمال تاثیر سخن خود بدهد دیگر آنکه از ضرر ایمن باشد و منکر را البته بدل دشمن باید بود بعد از آن

اگر شرط متحقق شود بزبان انکار کند و بعد ازان بدست اگر نتواند تا و
کند و انکار کردن عامه بر خاصه و بالعکس واجبست و ترک کردن
امر معروف و نهی منکر با وجود شرط حرامست و بمنکر راضی بودن جایز نیست
و اظهار اکراه از منکر و کننده آن و دوری ازو واجبست و باعث بر
طرف شدن منکر بهر طریق که ممکن باشد واجبست و غضب نمودن بر معصیت
از برای خدا تعالی که بقصد رضا فرموده باشد و اهل و عیال خود را امر معروف
و نهی منکر واجبست که بآنچه امر باو میکند از واجبات بآن عمل کند و از
آنچه نهی ازو میکند اجتناب کند حرامست که از برای رضای خلق سبب
غضب خالق شود و هرچند رضای والدین باشد باید که رضای خدا تعالی
را بر رضای ایشان اختیار کند و واجبست دوست خدا را از برای خدا
دوست داشتن و دوست داشتن مؤمن از جهة ایمانش و بغض کافر و عاصی واجبست
و امر کردن بسنتها و نهی نمودن از مکروهات برفق و همواری
سنت و خواندن کفار باسلام با وجود امن سنت و تقیه
کردن در قول و عمل از برای دفع ضرر واجبست مگر از ناسزا
بانبیا و ائمه هدی علیهم السلام گفتن و تبرا از ایشان کردن
و در قتل و جرح بغیر حق و پوشیدن دین از مخالف با وجود خوف
واجبست و نام صاحب الامر علیه السلام را بردن و نام ائمه
علیه السلام را نیز در حال تقیه جایز نیست و از اهل بدعت

و از اهل بدعت برائت

و از اهل بدعت برائت کردن و سب ایشان نمودن
دوری کردن و دشنام دادن اهل بدعت
و مردم را از ایشان باز داشتن اگر ممکن باشد واجبست
و مردم را از فعل ایشان باز داشتن واجبست

فصل احسان کردن بمال زیاده بر واجب مستحبست
و بجهة دفع ضرورت مؤمن واجبست و بغیر مصرف
صرف کردن جایز نیست و کفران نعمت حرامست و
قرض دادن مؤمن با وجود ضرورت واجبست اگر ممکن شود
و کسیکه پریشان و مفلس باشد در قرض واجبست که
که مهلت دهد و شکر نعمت واجبست و اهتمام بامور مسلمانان
نمودن و نصیحت با ایشان با وجود قدرت واجبست و خیانت
و غش با ایشان کردن حرامست و یاری نکردن ایشان با ضرورت
ایشان حرامست

کتاب التجارة

واجب است در وقتی که کفاف خود و نفقهٔ واجبه بر آن موقوف
باشد و طلب رزق کردن بتجارت و غیر آن بقدر دفع ضرورت
واجب است و باید از حلال طلب نمود و نفقه دادن بجمعی که نفقهٔ
ایشان واجب است از حلال واجب است و توسعه سنت است

فصل

کسب کردن از جهة حرام حرام است و آنچه از مال حرام خریده شود
حلال نیست و خرج کردن مال حرام هرچند در طاعت باشد
جایز نیست مادام که مالک را نشناسد و اجرهٔ فاحشه حرامست
و بیع خمر و نبیذ و مسکر و فقاع و خوک و میته و ربا و رشوه
و کهانت و اجرهٔ قضا و فروختن سلاح و زین باعدای دین
وقتیکه با اهل حق صلح نداشته باشند و بیع شرای سگ
سوای سگ گله و سگ شکاری و سگ پاسبان حرامست
و منعقد نیست اجرهٔ زنان مغنیه و خوانندهٔ حرامست مگر از برای
عروس بشرط آنکه مردان داخل میان ایشان نشوند و صدای ایشان را نامحرم
نشنوند و بیع شرای کنیزان مغنیه و سازنده و گوش کردن
آواز ایشان و تعلیم کردن غنا حرامست و اجرهٔ زنی که نوحه
بباطل کند یعنی باوصافی چند میت را یاد کند که در او نباشد حرامست

اما نوحه بباطل

اما اگر نوحه بباطل نباشد و نامحرم نشنود جایز است و تدلیس
ماشطه حرامست مترجم گوید که آن عبارت از آن است
که زنی را که خواهند شوهر دهند یا کنیزی را که خواهند بفروشند
و آن مرد یا آن خریدار یا کسان او را ندیده باشند و بر چگونگی او
کسی واقف نباشد آرایش و زینتی چند با او کنند که
در نظرها بهتر از آنکه در واقع چنان نماید بشرطی که عرضی
ذاتی ملتبس شود مانند آنکه گیسوهای عملی یا دندان
بجهة او بندند و اگر چنین نباشد باکی نیست والله اعلم
و تعلیم و تعلّم علم نجوم و عمل کردن بآن حرام است و همچنین
سحر و تصدیق کاهن و منجم کردن و کهانت کردن حرام است
و علم قیافه را یاد گرفتن و یاد دادن و سایر علوم باطله

جفر واعداد و شعبده و نرد و شطرنج همه حرام است و اجره
بر آن و ذات آنها گرفتن و فروختن اصل مصحف نه کاغذ و جلد
او حرامست و قمار باختن حرامست هر چند بجوز و تخم مرغ و انگشتر
و امثال اینها باشد و هرچند محض بطریق بازی کردن باشد و برداشتن
نثار که در عروسیها نثار کنند جایز نیست مگر باذن مالک و بیع
شرای بوزینه و امثال آن و عذره آدمی و هر نجس العینی و بیع چوب
بجهة تراشیدن بت و آلات لهو و لعب جایز نیست و یاری
کردن ظالم بر ظلم هر چند بقدر قلمی باشد و مدح ظالم کردن و بقای
او را خواستن بدون ضرورت و دفع کردن ضرر او و نفع رسانیدن
بمؤمنان و عمل بحق کردن بقدر امکان و از قبل او حکومت کردن
حرامست و رد کردن مظالم و حقوق مردمان بایشان اگر ایشان را
شناسد

شناسد واجب است و اگر نشناسد و پیدا کردن ممکن
نباشد از قبل ایشان تصدق باید کرد و بر حاکم واجب است
که عدالت کند و بمضمون شرع شریف حکم کند و قبول هدیه
از حاکم جابر کردن اگر بخصوص داند که حرامست حرامست و الا فلا
و در خوردن مسلمانان بدون اذن ایشان نزول کردن حرامست
و شرب خمر و دادن آن بدیگری و حمل نمودن آن و فروختن
و مساعده بر شرب او کردن و شیره انگور بعد از آنکه بجوش آید
و پیش از آنکه دو ثلث از آن برود حرامست و مال یتیم را خوردن
و تلف کردن حرامست و هر کسیکه مال یتیم نزد او باشد
بعد از بلوغ و رشد واجب است که باو تسلیم نماید و در مال مسلمانان
تصرف کردن بدون اذن و طیب خاطر او جایز نیست
و غش کردن با مسلمانان یعنی چیزهایی که باعث فریب شود
مثل آنکه جنس بد را داخل خوب کند بدون علم مشتری
یا جنس زبون را بفروشند مانند آب در شیر کردن و مردان را
بلباس زنان در آمدن و عکس حرام است و کسیکه خراج
محلی را با حاکم بقدری مصالحه کرده باشد زیاده از آن قدر
از رعیت گرفتن جایز نیست و ساختن صورت مجسمه
و تمثال چیزی از حیوانات باشد و طفلی که در بلاد اسلام یافت

شود و بیع او حرام است و غیبت تعلیم او کردن حرام است چنانکه
تفصیل این مسئله سابقاً گذشت و بیع و شری کردن در استعمال
نمودن و استعمال نمودن تار و دفها و سازها و ملاهی حرامست
و غیبت کردن نیز حرام است مترجم گوید که در حرمت اقسام
غیبت میان فقهای شیعه رضی الله عنهم خلافست بعضی
گفته اند که غیبت مسلم مطلقا حرامست هرچند بخلاف مذهب
باشند مگر بجهة آن باشد که او بشنود و ترک آن فعل کند و
بعضی گویند که غیبت مخالفین در غیر اعتقادات باطله حرامست
باشد آنکه بگویند که فلان کس سنی کور است یا شل است و امثال
آنها و بعضی گویند که فاسق بر علانیه فسق میکرده باشد
و مخالف دین مطلقا جایز است و بعضی گویند از حیثیت فسق
جایز است و بعضی گویند که اگر غیبت کسی بکسی گفته شود که
او مطلع بر حال آنکس باشد جایز است و از جمله اقسامی که
استثنا کرده اند از جایزات غیبتی است که در صورت دعوی
و شهادت واقع شود چنانچه گوید فلان مال که فلان مرد دارد
بغیر حق در تصرف اوست و از آن جمله ترجیح اقوال بعضی علما
بر بعضی است بشرط آنکه مراد احقاق حق باشد نه عناد و تشنیع
و از آنجمله آنست که بجهة این غیبت کند که آن شخص بشنود
و ترک کند

و ترک کند و غیبت شخصی که بعلانیه فسق کند و فاسق الاعتقاد نباشد
باتفاق فقها از هیچ وجه جایز نیست و در همه جا راه احتیاط واضح است والله اعلم
و سخن چینی میان مردم حرام است و نرد و شطرنج و سایر اقسام
قمار بازی کردن و آلات قمار ساختن و خرید و فروش کردن و
در مجلس قمار نشستن و بر قمار بازان سلام کردن و آلات لهو
و لعب ساختن و نگاه داشتن و نظر بآن کردن و دوست داشتن حرام است

فصل فروختن چیزی که ملک آنکس نباشد بدون اذن مالکش
جایز نیست مگر پدر و جد پدری و اوصیای طفل و مال مشترک خریدن
بدون اذن وصی و شریک جایز نیست و اگر مالک قبول بیع نکند
بر مشتری رد آن و منافع که از آن فوت شده است واجب است
پس اگر درخت در زمینش بکارند یا بنا کنند بر آن بدون اذن مالک کندن آنها
جایز است و هرچه بوزن و کیل در آید بیعش تخمین جایز نیست و در
کیل و وزن کم دادن جایز نیست و بکیل و وزن که مجهول باشد جایز نیست
و بیع گریخته بتنهائی جایز نیست و بیع مجهول بدون ضم نمودن
او بچیزی که معلوم باشد جایز نیست و در خریدار و فروشنده بلوغ
و عقل و رشد شرطست و رشد عبارت از آنست که سفیه نباشد
و عارف بر نفع و ضرر باشد و مال را بیجا صرف نکند و بیع و شری
و وقف زمینی که اهل اسلام باذن امام حق بجنگ از کفار گرفته باشند

جایز نیست و کسی که شخصی را امر کند که از برای او چیز را بفروشند آنرا
از برای خود جایز نیست که بخرد و از برای خود احتکار کند یعنی نگاه داشتن
گندم و جو و مویز و خرما و روغن و زیت و نمک با ضرورت مسلمانان
بآن حرامست و احتکار بغیر اینها نیست و حرمتش مخصوص بوقتیست
که فروشنده سوای محتکر نباشد و در اینوقت بر محتکر فروختن واجبست
و تسعیر یعنی چیزها قرار کردن جایز نیست **فصل** در احکام خیار و اقسام
او یکی از انجمله خیار مجلس بیع است یعنی هریک از خریدار و فروشنده را
از هنگامی که بیع واقع شده تا دامی که از یکدیگر مفارقت نکرده اند
اختیار بر فسخ بیع هست مگر آنکه در اصل عقد سقوط خیار شده باشد
پس هریک که بگوید که فسخ بیع کردم بر دیگری قبولش واجبست و در بیع
حیوان از برای مشتری تا سه روز خیار باقیست مادام که تصرف یا احداث
عیبی در او نکرده باشد و از جمله خیارات خیار شرطست پس اگر در بیع
شرط کرده باشند که اگر فرضاً زیاد از یکماه بیاید قدرت بر فسخ باشد
بر او حسب وفا کردن بآن واجبست و یکی از خیارات خیار رؤیت
و آن تا وقت دیدن مشتری مبیع را باقیست و از جمله الخیار
عیب است مادام که در حین بیع مشتری را علم بعیب نباشد و وجود
عیب قبل از بیع ثابت شود مشتری را اختیار در فسخ هست
و یکی از خیار غبن است و غبن عبارت از آن است که مشتری ادعای
آن کند

فصل

آن کند که بقیمتی که خریده است ثمن ارزیده یا بایع ادعا کند که بآنچه
فروخته زیاده ارزش داشته و بیع لعیان کردن در آن دخل داشته
باشد بدون رشوت آن با وصف آن کردن جایز نیست و پوشیدن
عیب و مغبون ساختن مشتری جایز نیست و خیانت نمودن
کردن حرامست **فصل** هرگاه مدت دادن قیمت معین نشود
بر بایع دادن مبیع و مشتری تسلیم قیمت واجب است و هرگاه یکی
از ایشان مبیع یا قیمت را بدهد آن دیگری قبض کردن واجبست
و اگر تعیین مدت کرده باشند بر هر دو وفا نمودن بآن واجبست
و تعجیل حالی یا دادن واجب نیست یعنی جنس را در حال
بیع کند و گوید که اگر زیاده بر قیمت مذکوره شود تا فلان مدت در
گرفتن تأخیر میکنم اما عکس این جایز است یعنی بیع موجل
باشد و گوید اگر قیمت حال داده شود چیزی کم میکنم و جایز نیست
که دلال جنسی را که باشد که بقیمت معین بفروشد بمرابحه بیع کند
و در بیع را خود متصرف شود هرچند زیاده را با و تفویض کرده باشند
و در بیع که مرابحه باشد و موجل تعیین مدت مذکوره کردن واجبست
و در اینصورت برگردانیدن مبیع بسبب کم شدن قیمت
جایز نیست و اگر عین بسبب تفریط دلال تلف شود یا شرط
ضمانش کرده باشد دلال ضامن است و اگر مناعی چند

فصل

بهم خریده باشد جایز نیست که بعضی از انها را بمرابحه بفروشد مگر خبر آن
بدهد و علم بهر دو داشتن واجبست و انچه زیاد از حق گیرنده باشد
ردّ آن واجبست مگر دهنده بآن راضی باشد و کسی را که کسی وکیل
کند که بجهة او چیزی بخرد جایز نیست که از برای خود بخرد و بعد از ان
بفروشد مگر آنکه باو اعلام نماید و هر شرطی که جایز باشد در عقد
لازم وفا کردن بآن واجبست و بایع را جایز نیست که رشوه بوکیل
مشتری بدهد که اخذ غیر حق خود کند و اگر کسی کنیزی بخرد و بعد از انکه
با او وطی کند عیبی در او ظاهر شود ردّ آن جایز نیست بلکه تفاوت
قیمت را از بایع میتواند بگیرد مگر عیب حمل باشد و اگر بعد از وطی
ردّ او کند واجبست ده یک قیمت او را با او رد کند اگر کنیزی بکر بوده باشد
بهانه عیب رد نتوان کرد **فصل** در ربا حرامست و آن دو نوعست

فصل

یکی آنکه دو چیز که مثل یکدیگر باشند از مکیل و موزون بزیادتی یکدیگر فروشند
مانند آنکه یکمن گندم را بدو من گندم بیع کنند هر چند تفاوت در خوبی
و بدی میان آن دو من گندم باشد و یکی دیگر قرض بشرط نفع دادن
و جو و گندم یک جنسند پس فروختن یکی از انها بدیگری بتفاضل جایز نیست
و گرفتن ربا و دادن آن و بر آن گواه شدن و کاغذ نوشتن همه حرامست
و اگر کسی عالم بتحریم ربا شد و بگیرد رد نمودن انچه گرفته بمالک
واجبست بلکه بعد از علم توبه کند و رأس المال خود را بگیرد و هیچ
و اگر نباشد واجب نیست

خرمای

خرمای خشک بتازه و مویز با انگور با تفاضل جایز نیست و همچنین
گرفتن و دادن و گرفتن در زبونی جایز نیست هر چند یکی از دیگری
بهتر باشد و اگر کسی خواهد که زبونی را بتفاضل بخرد بیع کند و ا
که چیزی دیگر از غیر جنس آن با آنکه ناقص است ضم نماید **فصل**

فصل

زیاد گرفتن در بیع نقره بنقره و طلا بطلا حرامست اما بیع انها مساوی
هم جایز است و بیع طلا و نقره بیکدیگر قبض در مجلس بیع واجبست
و اگر قبض نشود باطل است و مدت قرار دادن جایز نیست
و اگر چیزی دیگر با آنکه ناقص است ضم نماید بیع بر سبیل بتفاضل و
زیادتی جایز است و هرگاه طلا و نقره باهم جمع شده باشند
و مقدارش معلوم نباشد بیع ان بیکی از طلا و نقره تنها جایز نیست
بلکه باید بهر دو یا بجنس دیگر بیع نماید و اگر مغشوش بجنس خود
فروخته شود واجب است که ثمن زیاد نماید بمقابل غش و بیع
مزابنه و محاقله حرامست و مزابنه آنست که میوه درخت
خرما را بخرمای همان درخت بفروشند و محاقله آنکه زراعت را
بغله ازان بفروشند **فصل** مرد مالک محارم خود از زنان هر گز نمیشود
و چون مادر و خواهر و امثال ایشان اعم از انکه نسبت باشد
یا برضاع بلکه یکی از ایشان که هرگاه بجهة از جهات بیع باشد با غیر آن
بملک شخصی منتقل شود آزاد میشود و ما عدای زنان محرم را

[illegible]

از اقوام دیگر مالک میشود و خواه زن باشد یا مرد سوای پدر و جد

هر چند بالا رود و فرزند هر چند پایین رود و زن بغیر از پدر و جد

و اولاد مذکور مالک اینها میشود و کسیکه کنیزی بخرد واجب است

که او را بقدر یک حیض استبرا فرماید یعنی با او وطی نکند اگر حیض میدیده

باشد و الا چهل و پنج روز و بر آنکه اراده فروختن دارد نیز استبرا بنحوی

مذکور واجبست و بر مشتری جایز نیست که قبل از استبرا او وطی کند

مگر آنکه آن کنیزه صغیره باشد یا بکر یا حایض باشد اما نه در همین حیض

بلکه بعد از آن جایز است یا آنکه آن کنیز را از زن خریده باشد یا از

کسیکه گوید من استبرا فرموده ام و اعتماد بر قولش باشد و کنیزیکه حامله

باشد بر مشتری وطیش جایز نیست الا بعد از حمل یا بعد از گذشتن

چهار ماه و ده روز و جدا کردن میان اطفال و مادران ایشان تا آنکه

از مادر مستغنی شوند جایز نیست مگر مادام که ایشان راضی باشند

و اگر بایع با مشتری در بیع شرط کنند که کنیز را بدیگری هبه نکند و نفروشد

بر مشتری وفای بآن واجب است اما اگر گوید که بمیراث ندهد وفا واجب

نیست و فروختن کنیزی که ام ولد باشد تا ولد در حیوة است جایز نیست

مگر در صورتی که مولی معسر باشد و بیع کردن آزاد حرامست **فصل** فصل

در بیع سلف بیان کردن جنس و وصف و بیان نمودن عوضین و

مدت واجب است و بیع سلف جایز نیست و چیزی که بوصف

مضبوط باشد

مضبوط نباشد و ناچار است که قیمت در حال قبض نماید و بیع

بنحوی باشد که در غالب در وقت رسیدن وعده بهم رسد **فصل** فصل

در احکام قرض بجهة ضرورت قرض کردن واجب میشود و اگر

کسی حاجت نداشته باشد و وجه دین را نداشته باشد بر او جایز نیست

و قضا نمودن دین با وجود قدرت و قصد آن داشتن با عجز و طلب

کسب کردن از جهة آن واجب است و مهر زوجه نیز حکم قرض دارد

و مماطله بدین کردن و بر دادن با قدرت و باز داشتن هر حقی از

صاحبش حرامست و بر کسی که قرض داشته باشد فروختن آنچه

زیاد بر قدر ما یحتاج است از مسکن و امثال آنها از برای قضای

دین واجبست و دون آنچه زیاد نباشد و بیع دین بدین جایز نیست

و راضی کردن قرض خواه وقت مطالبه یا بدادن یا بمهلت طلبیدن یا بزبان خوش

معذرت خواستن واجب است و نفع کردن با شرط حرامست

نه با عدم شرط و کسی اگر برذمّه او دینی باشد از برای غایب نیست

ادا کردن و جهد کردن و بطلب غایب واجب است و ادای

دین کسیکه گشته شده از دیت او میتوان ادا کرد و اگر چیزی

دیگر از او نمانده باشد یا مانده باشد و بدین وفا نکند و کسیکه

معسر باشد بعد از تحقیق اعسار بر قرض خواهان مهلت دادن او

واجبست و کسیکه بنده خود را اذن در قرض کردن بدهد بر او

[illegible]

واجبست که ادای دین او نماید و اگر باذن مولی باشد بر بنده واجبست
هرگاه از او شود فصل در حکم رهن قبض نمودن مرهون در رهن
شرطست و تصرف در آن باذن راهن جایز نیست و مالکش
اگر غایب شود بیعش جایز نیست مگر مالک را نشناسد که انحکم
لقطه دارد و بعد از آنکه تعریف کند جایز است که بفروشد و بعد از بیع
آنچه زیاده از حق او باشد واجبست که نگاه دارد تا بمالکش
رساند و اگر مرهون تلف شود با وجود تفریط مرتهن ضامن است
نه بدون آن و در صورت ضمان رد نمودن زیاده از طرفین بدا
و اگر قدری از غله ملک مرهون مرتهن بردارد بدون اذن
واجب است که از حق خود حساب کند و حفظ رهن هرچند بسبب
نفقه باشد بحساب یکدیگر حساب خواهد شد فصل
در حکم حجر یعنی چیزهای که مانع از تصرف مالک در مال خودش میباشد و آن
شش است کودکی و دیوانگی و سفاهت و بندگی و افلاس
و مرض موت و مال مفلس را واجبست که بر قرض
خواهانش بالنسبه قسمت کنند و اگر مال غریمی بعینه موجود باشد
باید باو دفع نمود و اگر مال کمی بکند و مدیون را باید حبس نمود تا ادای
حق کند تا اعسارش ثابت شود و مریض ثلث مال را وصیت
مگر ورثه تجویز کنند فصل در احکام ضمان و ضمان آنست
که شخصی

که شخصی متعهد حق شخصی شود که بر دیگری داشته باشد برضای
ادای آنچه ضامن آن شده است و واجبست بشرط رضای
آنکس که از برای او ضامن شده است و اگر اذن نداشته باشد
جایز نیست که رجوع باو کند و اگر بعضی ورثه برای ذمه غرما کنند
از دین که بر ذمه ایشان باشد و ضامن رضا شده باشد و ورثه شود
بر ذمه او ثابت شود و در ضامن یکی از دو چیز شرطست مال داشتن
یا اعتبار او از نزد مضمون له جایز نیست که زیاده بر آن قدر که
ضامن شده است از آنکه ضامن او شده مواخذه کند و اگر کسی
کفیل کسی شود مانند قرضدار و امثال آن یعنی تعهد کند که او را حاضر
کند بر او واجبست که در نزد وعده احضار آن شخص نماید و اگر
اهمال او احضار کند باید او را محبوس کنند تا آنکه او را احضار سازد
یا آنچه هرچه بر ذمه آن شخص حق او ادا نماید و کسی اگر شخصی حواله
شخصی نماید و هر دو راضی بحواله شوند دیگر جایز نیست که آنکس
رجوع بآن شخص حواله کننده کند فصل در احکام صلح در
صلح رضای طرفین و عالم بودن ایشان بحق یا جاهل بودن
هر دو بآن شرطست و با علم یکی و جهل دیگری جایز نیست و وفا
نمودن بصلح واجبست و صلح نمودن بر دین که حال باشد
بزیاده بر آن قدر که مؤجل شود جایز نیست مثل آنکه زید نوع...

نیز و عمر داشته باشد والحال وعده منقضی شده باشد با او بدین نحو صلح
کند که اگر یکماه دیگر صبر کنی دوازده تومان دهم و اصلاح کردن میان مسلمانان
واجب کفائیست و مستحب عینیست فصل در احکام شرکت منع نمودن
مسلمانان از آب مباح قبل از آنکه کسی حیازه کند و از معدن عام و سایر
چیزها که مسلمانان در آن شریکند حرامست و تصرف کردن در حق شریک
بدون اذن او خیانتست و جایز نیست و وطی کنیزی که مشترک باشد
حرامست و حفظ شریک نمودن و در وقت مطالبه باو رسانیدن واجبست
و اگر شرکا اجتماع شرط کرده باشند وفا بآن واجبست و همچنین هر شرط که جایز
باشد بآن وفا کردن واجبست تا وقتی که قسمت کنند و قسمت
کردن دین مشترک قبل از قبض جایز نیست بلکه آنچه حاصل شود هر دو
در آن شریکند فصل در احکام مضاربه هرگاه کسی مالی بکسی بمضاربه بدهد
که عمل بآن شخص باشد و حصه معین کرده باشد بر عامل مخالفت جایز نیست
پس اگر خلاف آن کند و مال تلف شود ضامن خواهد بود و اگر ربح واقع
شود میان ایشان خواهد بود و بر هر دو وفا نمودن بحصه و سایر شروط
تا هر دو یا یکی از ایشان فسخ مضاربه نکرده لازم و واجبست و اگر عامل تفریط
ضامن است و اگر مالک عامل را ضامن نماید مالک را بغیر رأس المال
اخذ نمودن جایز نیست و مضاربه در دین جایز نیست تا قبض نشود
و بمال یتیم نیز جایز نیست مگر ولی مال دار فصل در احکام
مزارعه

فصل

فصل

مزارعه و مساقات زراعات کردن و درخت نشاندن و آب واجب
کفائی و مستحب عینیست و کسیکه زمینی را بکسی دهد که زراعت
کند یا درخت بکارد و شرطست که حاصل میان هر دو مشاع باشد
اعم از آنکه حصه هر دو مساوی باشد یا متفاوت و وفا نمودن
بهر شرطی که جایز باشد واجبست و عمل بر عامل واجبست نه بذر
و گاو مگر که چنین شرط شده باشد و لابدست در مزارعه و مساقات
از معین ساختن مدت و هرگاه مالک بعامل حاصل را بقدری
که ضبط کرده باشد واگذارد و او قبول کند بر ذمه عامل واجب
میشود خواه کم باشد و خواه زیاده و بر هر یک از دهقان و مالک را
زکوة دادن از حصه خود اگر بنصاب رسیده باشد واجبست
و بر زارعان تعدی و ظلم کردن جایز نیست و بیکار فرمودن جایز
نیست مگر مالک با ایشان شرط کرده باشند فصل در حکم ودیعه
ادای امانت بصاحب وی واجبست مگر آنچه استثنا شده است
و خیانت در اموال مسلمانان و اهل ذمه حرامست و کسیکه
تفریط در امانت کند ضامن است و اگر بدون تفریط ضایع شود
ضامن نیست و قرض کردن و دادن از امانت جایز نیست
مگر نزد ضرورت و امین کردن خاین و ضایع کننده و تباه کردن
مال جایز نیست و کسیکه و زوی چیزی در نزد او بودیعه گذاشته باشد

مادام که نداند که مال اوست جایز نیست که باو رد کند بلکه حکم لقطه دارد
در احکام عاریت نگاه داشتن عاریت و بصاحبش رد کردن
واجبست پس اگر بسبب تفریط تلف شود ضمان مستعیر او واجبست
و همچنین است طلا و نقره هرچند ضمان را شرط نکرده باشند و همچنین است
اگر ضامنیت را شرط کرده باشد اعم از آنکه تفریط کرده باشد یا نه و
کسیکه از غیر مالک چیزی عاریه کند نیز ضامن است و در عاریت
دهنده شرطست که مالک باشد و تصرف درو تواند کرد فصل
در احکام اجاره و آن از جمله عقود لازم است و اجاره بر افعال حرام
جایز نیست مانند قتل بغیر حق و دزدی و خراب کردن مساجد و بت
تراشیدن و ساز ساختن و غیر اینها و منع کردن از ادا کردن واجبات
چون جمعه و غیرها حرامست و بعد از فراغ از عمل اجرت را دادن واجبست
و هیچیک از موجر و مستاجر فسخ اجاره بدون رضای دیگر جایز نیست
و وفا نمودن بشرط جایزه واجبست و منع اجیر از اجره نمودن
حرامست و در موجر و مستاجر بلوغ و عقل و تعیین مدت و مسافت
و عمل و اجره شرطست و کسیکه چارپائی را اجاره کند جایز نیست و اگر
مسافتی تعیین نموده از تجاوز فرماید پس اگر چنین کند ضامن اجره میشود
و اگر عاریتی نیز تلف شود نیز ضامن است و دفع نمودن اجره واجبست
هرچند از آن انتفاع نبرده باشد و جایز نیست که اجاره خواند که بکسی
داده باشند

داده باشند زیاده از اجره آن بگیرد مگر احداث چیزی کرده باشد
یا غرامت بر او ثابت شده باشد و یا بغیر جنس باشد و کسیکه
عملی را استجاره نموده باشد جایز نیست که همان عمل را اجاره دهد
بغیر بکمتر از آن اجره مگر آنکه عملی در آن کرده باشد و اگر عینی را اجاره
نموده بر موجر فروختن جایز نیست بشرط آنکه مشتری را اعلام باجاره
کند و کسیکه صنعت داشته باشد اگر عین بتفریط او تلف شود
یا بسبب فعلی از افعال او معیوب شود ضامنست مانند گازر که
رخت را پاره کند و اگر متهم باشد قسم اش باید داد پس اگر از قسم
نکول کند ضامنست و مکاری و کسیکه شرط شده باشد که ضامن باشد
همین حکم دارد فصل در وکالت تصرف وکیل در همه لازم است
تا از وکالت معزول شود پس مادام که بعزل عالم باشد تصرف جایز
و تصرف او بخلاف فرموده موکل جایز نیست و اگر علم بعزل نداشته
تصرف جایز است و وکیل ضامن نیست مگر در صورت تفریط و اگر زن
یکی را وکیل کند که او را بنکاح دیگری در آورد جایز نیست که او را بخود تزویج
کند و پدر جایز نیست که صداق دختر بالغه خود را بگیرد مگر باذن دختر
و خیانت و تضییع مال بر وکیل جایز نیست فصل در حکم وقف کردن
کردن تغییر وقف دادن و عمل بشرط واقف نکردن جایز نیست
در وقف شرطست که موقوف علیه قبض نماید و مالک از مال خود

آنرا اخراج کند و از ملکی که کسی وقف کرده باشد خوردن جایز نیست
و در خوانه که وقف کرده باشند سکنی کردن بدون اذن موقوف علیه
جایز نیست و هرگاه کسیکه بر اولاد کوچک خود چیز را وقف کند آن لازم
میشود نه بر بزرگان مگر بعد از وقف و فروختن وقف جایز نیست و در
وقف تعیین کسیکه بر او وقف شده و دوام شرط است و رجوع کردن
از وقف و صدقه بعد از قبض جایز نیست و در وقف نیت قربة لازم است

فصل

فصل در سکنی و حبس سکنی و حبس تابع شرط مالک اند و وفا نمودن
بآن واجب است هر نحو که باشد اعم از آنکه قید کرده باشد که تا من در حیوة
باشم فلان در فلان خوانه سکنی داشته باشد یا تا ساکن در حیوة باشد
تا اولاد او باشند یا تا مدت معینه و بیع آنخانه بر ساکن جایز نیست
و اگر مدت معین نکرده باشد بموت مالک باطل میشود
در هبه هرگاه کسی آنچه بر ذمه شخصی داشته باشد باو ببخشد برگشتن
جایز نیست و در صدقه نیت قربة در کار است نه در عطا و هبه و در
تحقق هبه اخذ کردن شرط است و قبض پدر از برای طفل صغیر خود
مجزیست نه از کبیر و هبه کسی به پدر و مادر و اولاد و اقوام خود کند
و آنکه موهوب له باشد اخذ کرده باشد و در نزد او تلف شود و آنچه
در عوض چیزی دیگر کرده باشد رجوع در آن جایز نیست فصل

فصل

در سبق و رمایه یعنی شرطی که در دوانیدن اسب و شتر و تیر انداختن
شود

شود بآن شرط وفا نمودن واجب است و شرط در غیر اسب و استر و اشتر
و الاغ در رمایه و در غیر تیر جایز نیست

کتاب الوصایا

کتاب الوصایا بر آنکس که بر ذمه
او حقی باشد یا از او در وقت او حقی باشد وصیت کردن واجب است
اعم از آنکه دین باشد یا زکوة یا حج و جور و حیف در وصیت بر وارث
کردن بنحوی که از ثلث تجاوز کند و از حقوق واجبی نباشد خوب نیست
و اگر زیاده بر ثلث وصیت کند موقوف بر اذن ورثه اگر راضی باشند آن
باشند بمضمون آن عمل نمایند و اگر نه زیاده ثلث باید کرد و منجزات
مریض را بر وصیت مقدم باید کرد و هرگاه ورثه تجویز وصیت کردند
دیگر بازگشت جایز نیست و اگر میت متهم باضرار وارث باشد
و زیاده بر ثلث را از برای غیر در مرض الموت اقرار کند اقرار از ثلث
مال محسوب است و الا از اصل مال و مدبر گردانیدن بنده از ثلث

معتبر است و کسیکه وصیت بغایب کند بر او قبول واجب است و نیز نفوذ
اگر وصیت کند چنین است و هر گاه یکی از ورثه بدین یا بوارث شخص اقرار کند
بر او بقدر حصه خودش واجب است نه بر دیگران و نیز چنین است اگر دو کس از ورثه
که عادل نباشند اقرار کنند اما اگر دو کس از ورثه که عادل باشند بر جمیع
ثابت میشود و قیمت کفن را از اصل مال باید اخراج کرد و همچنین دین
و حج واجب و زکواة و خمس و کفارات پس یکی کند بالتسویه مال را بر آنها
قسمت باید کرد و اخراج وصایای میت از ثلث قبل از قسمت میراث
واجب است و ثلث دیت اگر میت را دیتی باشد نیز داخل مال است
و کسیکه فوت شود و قرضیکه تمام مال را فرا گیرد و بر ذمه اش باشد جایز نیست
از آن مال انفاق کند بر عیال او مگر در حال ضرورت بعنوان قرض
و امضای وصیت شرعیه واجب است و تبدیل جایز نیست پس اگر کسی تبدیل کند
ضامن است

ضامن است و مال یتیم قبل از بلوغ و رشد بدو دادن جایز نیست
و بعد از آن واجب است و بر او قبض لازم است و هر گاه شخصی صغیر و کبیر را بر وصیت
شریک باشد بر کبیر امضای وصیت واجب است و انتظار در کار نیست و کسیکه
بدو کس وصیت کرده باشد یکی از ایشان جایز نیست که در نصف ترکه به تنهائی
دخل کند مگر باذن و اگر وصی بعضی از مصارف وصیت را فراموش کند
واجب است که در وجوه بر صرف نماید و وصایا متعدد باشد واجب است که بترتیب
اخراج کنند تا ثلث تمام شود و کسیکه از برای بنده خود وصیت نماید
واجب است که در آزادی او صرف و صرف نمایند و اگر چیزی باقی بماند
واجب است که باو دفع کنند

کتاب النکاح

کتاب النکاح

نکاح در وقت ضرورت و خوف افتادن بحرام واجب است و نکاح حلال
نیست مگر بعقد دوایم یا متعه یا ملک یمین یا کنیز که مالکش تحلیل کسی کند

و دخول کردن بزوجه قبل از بلوغ بنه سالگی جایز نیست اگر کنیز قبل از بلوغ
دخول کند جایز است و ترک کردن جماع با زن جوان زیاده بر چهار ماه جایز نیست
هر چند ترکش از برای ضرر رسانیدن نباشد و هر چند بجهت تعصیب باشد و غیرت
داشتن بر مرد واجبست بخلاف زن و آنچه بر مرد حلال باشد و بر زن تمکین نمودن
شوهر از هر نحو استمتاع و لذّت که باشد واجبست مگر در حرام چون وطی در حیض
در روز ماه رمضان و منع شوهر نمودن جایز نیست هر چند از حمل خوف داشته باشد و جایز
که ترک اطاعت زوج کند و از خانه بیرون رفتن بی اذن شوهر حرامست و در کار شوهر
طلب کند او را برای جماع دافع کردن جایز نیست و زینت و بوی خوش بکار بردن از برای
غیر شوهر حرامست و اگر بوی خوش از برای غیر برده باشد ازالهٔ آن واجبست و تمکین غیر شوهر
کردن حرامست و زنان در دیگر یکدیگر ازار کردن حرامست و در نزد زن یهودیه و نصرانیه
برهنه شدن زن جایز نیست و وصف کردن زن بیگانه از برای مرد اجنبی با احتمال
مفسده حرامست

مفسده حرامست و مرد اجنبی را با زن اجنبیه خلوت نمودن و بر روی
و موی او نظر کردن و او را بخود ضمّ نمودن و دست بر او کشیدن
و بوسیدن هر چند کنیز دیگری باشد یا خواهر زنش باشد جایز نیست
مگر پیره زنان بسیار پیر و زنان اعراب و اهل ذمّه و نظر بر روی
ایشان کردن جایز است اما بدون شهوت و بر زن دریدن گریبان
و طپانچه بر روی زدن و موی سر را کشودن و رو خراشیدن و
برهنه زن دیگر را در بر گرفتن و تنها بودن در نماز کردن و نسبت
ولد الزّنا بزوج دادن و قوادگی کردن حرامست و واجبست
اذن خواستن فرزند هر گاه خواهد که بخانه پدر رود و در حالتی که پدر
با زوجه خود خلوت نموده باشد و زنان را حکایت اسرار زوج کردن
و موی کندن و حکایت از دروغ کردن و ترک حجاب کردن
با وجود نظر کننده حرامست و بر خواجه نیز نظر کردن بروی نامحرم
حرامست و مقنعه بر زن آزاد و بعد از بلوغ و با وجود نظر کننده واجبست
و موارا نیز واجب است که از مرد نامحرم بپوشاند و بر زن جایز نیست
که بمرد نامحرم نظر کند هر چند آن مرد کور باشد و دیوثی کردن
حرامست و غیرت کردن در غیر محلّش و در محلّش ترک کردن
و غیرت کردن در حلال حرامست و بر زن سحر کردن حرامست
هر چند جلب محبّت شوهر باشد و جماع کردن و انزال زدن

در مسجد از برای غیر معصوم حرمت و در نگاه احتیاط کردن بیش
از غیران در کارات

فصل

نکاح کردن حره بغیر عقد جایز نیست
و بلفظ هبه و عاریه و غیران از زن و نه از ولی آن منعقد نمیشود و
تحلیل آزاد جایز نیست نه بر پدر و نه برادر و نه غیر آنان و همچنین
است هر بکر بالغه رشیده که پدر نداشته باشد و عمو و برادر و مادر
و خالوی دختر خواه صغیر باشد یا کبیر او را بشوهر نتوانند داد
و بشوهر دادن صغیره هر کس سوای پدر و جد پدری جایز نیست
و بکر که بالغه و رشیده باشد بدون او و اذن پدر او بشوهر نتوانند
داد و نکاح کردن کنیز و غلام بی اذن مالک جایز نیست و اگر بمزاح
و ظرافت کسی صیغه نکاح بگوید یا تحلیل کند که منعقد نمیشود
و جایز نیست که زن زانیه را نکاح کنند و مهر او را نکاح زن دیگر قرار
دهند

فصل

زنا کردن بر مرد و زن و تمکین بزنا کردن حرامست
اعم از آنکه مرد کدخدا باشد و زن شوهردار باشد یا نه حرامست
ازاله بکارت از غیر شوهر و آنها بسبب نکاح یا غیر نکاح و اگر
کسی ازاله بکارت غیر حلال خود بکند اگر آزاد باشد مهر المثل
بر او واجب است و اگر بنده باشد عشر قیمتش را باید بمالک بدهد
و انزال زدن در فرج زنی که حرام باشد حرامست و دو اثم بر این
مترتب میشود یکی دخول بعنوان زنا و یکی انزال و اگر عزل
کند و انزال

کند و انزال نزند همان گناه دخول ثابت و زنا با صبیه غیر بالغه
نیز حرامست و زن نیز اگر با طفل نابالغ زنا کند زانیه است و زن
با غلام خود حلال نیست و جایز نیست بر مرد که غصب کند فرج زنان
اجنبیه را و همچنین حرامست بر زن که غصب نماید فرج مرد اجنبی را
مطلقا حرامست خواه محرم باشد و خواه نامحرم خواه مسلمان
باشد یا کافر خواه آزاد باشد یا بنده یا کوچک یا بزرگ خواه در
قبل باشد یا در دبر و حلال نیست وطی کردن کنیز مشترک بر هیچیک
از شرکا و همچنین حرامست خلوت نمودن زن با مرد نامحرم و نیز
حرامست جمیع مقدمات زنا از نشستن در میان پای زن و او را در
بر گرفتن و بوس خوردن و خوش طبعی کردن و نظر کردن و در حیض
و نفاس جماع کردن در قبل حرامست خواه با زوجه باشد و خواه با کنیز
باشد یا غیر آنان و در حالت صوم واجب نیز حرام و مطلقا
و در احرام حج و عمره و اعتکاف نیز حرامست و لواط بر فاعل
و مفعول و تمکین کردن و مقدمات آنرا بعمل آوردن حتی
نظر بشهوت کردن حرامست اعم از آنکه بالغ باشد یا نابالغ
و ایقاب حشفه بالتمام شود یا نه و خوابیدن دو مرد در زیر
یک لحاف اگر برهنه باشند نیز حرامست و مساحقه کردن دو زن
با یکدیگر و در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن و از روی هم بشهوت

بوس خوردن ونظر بشهوت کردن جائز نیست و با بهایم جماع کردن هرچند
ملک فاعل باشد واستمناع بدست کردن وقیاده یعنی کسی را برزنا
دلالت کردن ودشنیدن بیگانه کردن هرچند ازعقب پرده یا رخت
باشد حرامست وعفت از محرمات داشتن وحفظ بصر وفروج از حرام
خود را نگاه داشتن — نگاه نکردن
کردن واجبست فصل در محرمات بغیر عوراتی که نکاح ایشان حرامست
از انجمله مادرست هرچند بالا رود ودختر هرچند نازل شود وبینی دختر
دختر وهمچنین دیگر خواهرانست وعمه وخاله ودختر برادر ودختر خواهر
وزن پدر ومادر زن ودختر زن وزن پسر اینها حرامند ونکاح
ایشان حرامست پس مادر رضاعی وخواهر رضاعی حرامند ودر رضاع
معتبرست که پدر یکی باشد پس اگر دو خواهر باشند که هرکدام از یک
پدری باشند ورضاع میان یکی از انها و میان شخص متحقق شود
انخواهر دیگر بر آن مرد حرام نیست وعمه وخاله وخواهرزاده وبرادر
زاده رضاعی نیز چنین الا از اگر فحل متحد باشد حرام میشوند والا نه
وبسبب رضاع حرام نمیشود مگر یک شبانه روز یا پانزده شیری پیوسته
که در میانه شیر دیگر خورده نشود واز پستان بخورد وشیری باشد بسبب
ولادت بهم رسیده باشد وباید که طفل کمتر از دو ساله باشد رضاع به [illegible]
ثابت میشود نه بقول مرضعه تنها وکسیکه حبلیه شیرخواره را نکاح کند
وزن او ام ولدش وولدش اورا شیر دهد بر او حرام میشود ونکاح کند
وزن را

وزن را نکاح کردن بر سر عمه اش یا خاله اش که در خانه آن شخص باشد
بدون اذن ایشان جایز نیست وجمع کردن میان خواهران هرچند
خواهر رضاعی باشد جایز نیست وبر مرتضع اولاد آن شخص که صاحب شیر
بوده حرامست خواه اولاد او نسبی باشد یا اولاد رضاعی وبر پدر مرتضع
نیز اولاد صاحب شیر واولاد مرتضعه حرامند وهرگاه زن غلام خود را
شیر دهد آزاد او میشود ونعتش جایز نیست فصل زن پدر حرامست هرچند
بالا رود وبنی پدر پدر وجد او وعلی هذا القیاس وزن پسر نیز حرامست
هرچند نازل شود وهرچند دخول واقع نشده باشد وهرکس کنیز را وطی
کند یا مس کند یا نظر بفرجش از روی شهوت کند بر پدر وپسر آن شخص
حرام میشود نه بمحض ملک وکسیکه بکنیز پدرش پیش از آنکه پدر با او وطی کند
زنا کند بر پدر حرام میشود اما بعد از وطی کردن ~~[illegible]~~ پدر
حرام نمیشود ونیز هرکس بزنی زنا کند بر پدر وپسر حرام میشود ومادر
ودختران آن زن نیز هرچند رضاعی باشند حرام میشوند مگر زنا بعد از تزویج
پدر باشد که حرام نمیشود وکسیکه بعمه یا خاله اش زنا کند دختران
ایشان بر او حرام است وکسیکه بزن شوهردار زنا کند بر او حرام میشود
وهمچنین است اگر بزنی که در عده دیگری باشد زنا کند اما اگر چنین نباشد
حرام موبد نمیشود
زن حرام موبد نمیشود اما عده بر آن زن واجب میشود خواه خواهد
که زن همان مرد شود یا از دیگری وکسیکه با پسری لواط کند که

غیبوبت حشفه بعمل آید مادر او و دخترش و خواهرش بر او حرام مؤبّد
میشود و هیچکدام دختر یکدیگر را نکاح نمیتوانند کرد و در روایت آمده
که زوجه بر شوهر حرام میشود اگر شوهر با برادرش اغلام کند اگر کسیکه شوهردار یا صاحب
عدّه را نکاح کند بر او حرام مؤبّد میشود امّا در صورتیکه عالم باشد و دخول
کند حرام میشود والّا فلا بلکه همان عقد باطل میشود و صورت حمل و دخول
مهر واجب میشود و کسیکه زنی را نکاح کند بعقد دوام یا متعه و با او دخول
کند دختر آن زن بر او حرام میشود اعم از آنکه در پیش آن شوهر بزرگ شده و در حجر او
باشد یا نه و اگر دخول نکرده باشد دختر حرام نمیشود امّا با یکدیگر در عقد
جمع نمیتوانند شد و آزاد و بنده درین حکم یکسانند امّا اگر دختر را عقد
کند مادر و جدّه حرام میشوند هر چند دخول نکرده باشد و همچنین اگر
مادر و دختر آزاد باشد و دختر او بنده باشد یا نه حرام میشوند و جمع
بین الاختین حرام است خواه بعقد دوام باشد یا متعه خواه خواهر نسبی
باشد و خواه رضاعی حتی خواستن یکی و دیگری در عدّه رجعیّه یا عدّه متعه
باشد آن دیگری حرامست پس اگر از کسی این فعل صادر شود بر او مفارقت
آنکه آخر بعقد واجبست و عقد باطل است و بر او واجب است که از وطی
نیز اجتناب کند تا عدّه آن یکی منقضی شود اگر بدخول باشد و اگر
دو کنیز که خواهران باشند کسی مالک باشد بهر دو وطی نمیتواند کرد
و اگر بکند هر دو بر او حرام شوند تا آنکه یکی از ملکش بیرون رود و عقد کردن

در حال احرام

در حال احرام حرامست اگر کسی عالماً ازو تزویج واقع شود بر او
حرام مؤبّد میشود و همچنین است زنی که با او ملاعنه کرده باشد یا بقذفه
بزنا باشد و نیز حرام مؤبّدست دختری قبل از نه سالگی با او دخول کند
و افضا شود و زن شوهردار در عدّه باشد بتصریح خواستگاری با او کردن جایز نیست
و میان دو زن که از نسل فاطمه علیها السلام باشند جمع کردن سزاوار
نیست و خواستن کنیز بنکاح بر سر زن آزاد جایز نیست مگر باذن آن زن
و آدمی وطی امه خود کند اگر آنکه شوهر داشته باشد حرامست

فصل

بر مرد آزاد جایز نیست که زیاده از چهار زن آزاد بعقد دوام بخواهد و نه
زیاده بر دو کنیز که از جمله چهار تا می نکاحی باشند و کسیکه چهار زن داشته باشد
و یکی را بطلاق رجعی طلاق دهد دیگری را نتواند خواست تا عدّه آن منقضی
نشود پس اگر بکند عقد باطلست و کسیکه پنج زن را بیکبار عقد کند بر او
واجبست که یکی را بیرون کند و کسیکه دو زن را بیک عقد بخواهد و دو زن
دیگر داشته باشد یکی از آن دو تا مفارقت کند و هر کافری باسلام در آید
و زیاده از چهار زن داشته باشد واجبست که از زیادتی مفارقت کند
و کنیز را شوهر حرامست هر چند در عدّه یکی باشد و بر بنده جایز نیست
که زیاده از دو زن آزاد را با یکدیگر جمع کند یا یک آزاد و دو کنیز یا چهار کنیز
و بر بنده جایز نیست که کنیز را سریّه خود کند مگر باذن صاحب و کسیکه
یک زن را سه طلاق بدهد تا آن شوهر دیگر نکند بر او حلال نیست و اگر

فصل

کنیز را او طلاق بدهد تا شوهر دیگر نکند بر شوهر اول حلال نیست
نکاح کردن کفار حتی اهل ذمه حرامست مگر در حال ضرورت و متعه را
نکاح میتوان کرد و هرگاه زن و شوهر هر دو کافر باشند و شوهر مسلمان شود
زن کافره بر او حرام نمیشود و کنیزی که اهل ذمه باشد نیز جایز است و جایز
نیست که زنان مؤمنه را بناصب و بر عکس نکاح کند مگر از جهة ضرورت
یا تقیه **فصل** دختر را متعه کردن قبل از بلوغ بدون ولی جایز نیست و کنیز
کسی را بدون اذن او عقد کردن جایز نیست و همچنین کنیز را بر سر آزاد
خاستن جایز نیست مگر باذن زن آزاد جایز نیست ایجاب و قبول
و تعیین مدت مضبوط در متعه شرطست و مهر باید قرارداد شود و شرطی در حال
عقد شود واجب میشود و بر زن بعد از انقضای مدت عده داشتن
بدو طهر یا انکه حیض ثانی را که ببیند هرچند تمام نشود واجب است و اگر
خون نمیدیده باشد چهل پنج روز باید صبر کند و اگر مدت منقضی نشده
باشد که آن مرد فوت شود چهار ماه و ده روز چون سایر زنان باید که
عده نگاه دارد و اگر حامله باشد تا وقتیکه وضع حمل شود عده نگاه دارد
و در حمل زن شخص دیگر بغیر از شوهر سابق نمی تواند شد و کسیکه زنی را
متعه کند بعد از آن مدت را باو هبه کند رجوع بر او روا نیست و نفی
ولد کردن یعنی این ولد از من نیست جایز نیست هرچند عزل کرده باشد
اعنی منی را بیرون فرج ریخته باشد یا شرط عزل با زوجه کرده باشد

فصل

فصل کسیکه کنیزی را که مدخوله او باشد آزاد کند بر او واجبست که
عده نگاه دارد و از برای غیر نه برای مولی و عده او بقدر عده آزاد است
از طلاق و استبرای کنیزی که اسیر کنند واجبست و کسیکه کنیزی را وطی
کند مادر و دختر او بر او حرام میشود خواه نسبی باشند یا رضاعی و خواهرش را
نیز با او جمع نمیتوان کرد و بر مشتری استمتاع از کنیز جایز نیست مگر بعد
از ایجاب و قبول بیع و قبض بعد از بیع و کسیکه کنیز را آزاد کرد
بر او حرام میشود مگر آنکه او را نکاح کند و اگر طلاق دهد بر او حرامست
مگر رجوع کند پس اگر مرتد شود کنیز بر او حرامست مگر توبه کند و بر بنده
جایز نیست که جدا شود یا تصرف در مال خود کند مگر باذن مولی مگر
یک خوردن از طعام و مکاتب نیز چنین است پس اگر تصرف کنند
صحت اش موقوف بر اذن مالکست و بنده که میان چند کس مشترک
باشد جایز نیست که جدا شود مگر باذن آقایان و در تحقق اذن سکوت
کافیست و رجوع از رخصت کردن جایز نیست و بشوهر دادن کنیز کسی را
بدون اذن او جایز نیست و وطی کردن کنیز بدون عقد و از مالک یا تحلیل
او حرامست پس اگر وطی کند باید که عشر قیمت را بمالک بدهد اگر
کنیز بکر باشد و اگر نه نصف عشر و اگر ممنوع از استمتاع را حلال کرده
باشد فرضا نظر بشهوت کردن حلال کرده باشد آنچه مادون آنست
حلال است چون ملامسه و قبله و امثال آنها تابع و خدمت فرمودن
و دست کشیدن و بوسه کردن

حلال نیست مگر باذن جدید و کسیکه بکنیزی زنا کند در توبه از آن
طلب حلال جستن از مالک شرطست و هرگاه شوهر کنیز بعضش را
مالک شود بر او حرام میشود تا تمامش را بخرد زیرا که بمحض بیع عقد
باطل میشود پس بعد از آن اگر شریک خواهد بتحلیل او و غیر او [illegible]
وطی جایز نیست و چون تمام بخرد بملکیت بر او حلال میشود و کسیکه
یکی از زوجین را بخرد پس او را میرسد که فسخ عقد کند و هرگاه زن
شوهر خود را بخرد هر چند بعضش باشد عقد باطل میشود پس اگر آزادش
کند و خواهد زن او شود تجدید عقد واجبست و کسیکه کنیزی را
غصب کند [illegible] او واجبست که آن کنیز با آن
فصل
فرزند تسلیم مالک کند [illegible] بخواهد و او را عیبی باشد دخول
کند اگر زن تدلیس کرده عیبهاست عیب را که بر مردم معلوم نشود
از او
اختیار فسخ دارد و اگر تدلیس نکرده باشد مهر بر او لازم است
اگر بعد از علم دخول کرده [illegible] دخول کند بر وی مهر لازم
میشود و بر مسلمانان جایز نیست که خمر و خوک و امثال اینها را
بر مهر کنند و کسیکه زن بخواهد بر او مهر واجب میشود با وجود امکان
و اگر ممکن نداشته باشد نیست ادا داشتن واجبست در عدم امکان
و اگر کسی زنی خواست و یقین مهر از برای او نکرده و دخول کرده
مهر المثل بر او لازم است و کسیکه بر مهر سنت نکاح کند بر او پانصد
درهم

درهم که تخمینا سیزده تومان عراقی باشد واجب میشود و پدر را جایز نیست
که مهر دختر خود را بگیرد و برای خود خرج [illegible]
دختر نماید مگر آنکه وکیل باشد [illegible]
و گوید مهر او آنست که خود [illegible]
حکم کند و مردی که پسر خود را [illegible]
باشد مهر بر ذمه پدر ثابت میشود و اگر [illegible]
هر چند صغیر باشد و کسیکه پیش از دخول [illegible] طلاق [illegible] نصف
بر او لازم میشود و اگر مهر چیزی باشد که حاصل داشته باشد نصف
حاصل نیز بر زوج لازمست و بعد از [illegible] تمام مهر واجب
و اگر زوجه با زوج شرط نماید [illegible] عقد که [illegible] استمتاعات
دیگر بر شوهر حلال باشد و وطی نکند و وطی بدون اذن زن حلال
نیست و اگر شرط کرده باشد که از آن شهر [illegible] زن در آنجاست پرورش
باشند
نبرد وفا نمودن واجبست و اگر خصی یعنی کسیکه خصیه اش کشیده
که جدا شود و دخول کند مهر بر او لازم میشود و کسیکه بکارت دختری را
بانگشت ببرد مهر بر او لازم میشود و اگر مادر فرزند خود را تزویج نماید بغیر
اذن پدر پسر، پسر را با نماید واجبست بر او در مهر آن و کسیکه
زن را طلاق دهد قبل از دخول و قبل از تعیین مهر بر او واجبست که
بقدر حال خود از نقد چیزی باذن زن دهد و اگر یکی از زن و شوهر

[illegible] شود و دخول نکرده باشد نصف مهر بر زوج ثابت است

فصل بر مرد واجب است که از چهار شب یک شب در نزد زوجه خود بخوابد
اگر یک زن داشته باشد و اگر دو زن داشته باشد دو شب از چهار شب حق آن زنان است و دو شب
دیگر را اختیار دارد و اگر سه زن داشته باشد سه شب از چهار شب حق ایشان
است و یک شب مختار است و اگر چهار زن باشد هیچکدام را بر یکدیگر تفضیل
جایز نیست اما در یکی از چهار ترجیح جایز است و در قسمت عدالت کردن
واجبست خوابیدن در نزد زوجات نه مباشرت بلکه مباشرت در چهار ماه
یکبار واجبست و در حرّه و چند آن کنیزی که در عقد کسی باشد نیم جهت
و چنین است [illegible]

فصل اعتراف کردن بفرزند زن و کنیز مادامی
که احتمال داشته باشد که از آن مرد است واجبست و امکان شرعی آنست
که بعد از آنکه وطی کرده باشد شش ماه یا نه ماه گذشته باشد و آرزوی مردن
منسوب کردن خصوصا اولاد هرچند اناث باشند جایز نیست و کسیکه
عزل منی از زن کرده باشد نیز نفی ولد نمیتواند کرد و همچنین اگر در فرج
بکر انزال زند و حامله شود و همچنین است اگر کنیز را خود وطی کرده باشد
اما وقت وطی معلوم نباشد و ختنه کردن طفل واجبست و در نزد
بلوغ واجب مضیق میشود و اگر بالغ شده باشد و ختنه نکرده باشند بر خود
اش واجب میشود هرچند کافر بچه را الحال مسلمان شود و از بعضی روایات
وجوب عقیقه مفهوم میشود و سر طفل را بخون عقیقه آلوده کردن چنانکه
زنان جاهلیت

زنان جاهلیت بود جایز نیست و اگر کسی را ختنه [illegible]
پوست بر روید اعاده ختنه واجب نیست و اولاد را بجهت گریه که کنند زدن
جایز نیست و زن آزاد را بر شیر دادن فرزند خود مجبور کردن جایز نیست
و شیر دادن بر ولی واجبست و اقل شیر دادن بیست و یک ماه است و بوالدین
احسان کردن واجبست و نافرمانی ایشان حرامست و عقوق والدین
از اعظم کبایرات و قطع رحم نیز چنین است و کسیکه اقرار بفرزندی
ولد کرده دیگر انکار نتواند و انکار نسبی که ثابت باشد جایز نیست

فصل در بیان جمعی که نفقه ایشان واجبست نفقه خود و پدر
و مادر و اولاد و زنان و بندگان و حیوانات که ملک این شخص باشند
واجبست و در وجوب نفقه والدین و اولاد فقر شرطست پس هر یک
از پدر و مادر که فقیر باشند اگر فرزند غنی باشد واجب النفقه او باشند و همچنین
اگر فرزند فقیر باشد و ایشان غنی و در وجوب نفقه عدم شرطست و زن
حامله را هرگاه کسی طلاق دهد نفقه نیز آنکس تا هنگام وضع حمل واجب است
و در مطلقه بطلاق رجعی نیز تا عدّه باقیست واجبست نفقه دادن
و نفقه دادن بزن حامله که شوهرش فوت شده باشد و از حصّه
طفل که در رحم دارد واجبست و نفقه دادن مملوک واجب است
هرچند آزادش کرده باشند و اگر کسی نداشته باشد و اسراف
کردن و تعسر یعنی در نفقه تنگ گرفتن هیچیک جایز نیست

کتاب طلاق در طلاق بلوغ وعقل واختیار وقصد طلاق داشتن
و وقوع صیغه شرطست وصیغه طلاق لفظ طالق است وشرطست که درحضور
دو مرد عادل گفته شود مترجم گوید که عادل کسی است که اصول
دین خود را چنانکه موافق شرطست بدلیل کسب کرده باشد وکبیره ازو
صادر نشود وبصغیره اصرار نداشته باشد وسابقا تفصیل کبایر مذکور شده
واز جمله شروط صحت طلاق آنست که آن طهر که با و جماع کرده باشد طلاق
واقع نمیشود مگر آن حامله باشد یا یائسه یا صغیره واگر شوهر
غایب باشد زن را در میان حیض طلاق کردن جایز است وطلاق
قبل از نکاح صحیح نباشد وپدر زوجه ولد را طلاق نمیتواند داد **فصل**
هر زن که سه نوبت کسی طلاق دهد بر آن مرد حرام میشود وجایز نیست
که او را نکاح کند مگر بعد از آنکه آن زن شوهر دیگر کند واز خانه شوهر ثانی
بطلاق یا بموت بیرون آید واگر نه مرتبه طلاق واقع شود که در میان
هر بار شوهر دیگر کرده باشد بعد از سه طلاق یک مرتبه آخر آن زن حرام موبد
میشود ودیگر نکاحش بر آن شوهر اول جایز نیست واین وقتی است
که شش نوبت در عده رجوع کند وجماع کند وباز طلاق دهد واگر نه
باکی نیست ودر آن شوهر که او را محلل گویند یعنی نکاح زن را که شوهر پیش
او را سه طلاق گفته باشد وبر او حرام شده باشد که حلال کننده شرطست
که بالغ باشد ودخول کند ونکاحش دایمی باشد وکنیز را که دو بار طلاق
دهند حرام میشود

وهند حرام میشود مگر بعد از محلل پس او را بخود یا آقای آن کنیز او را
وطی کند در حلال شدن از برای زوج کافیست **فصل** در بیان
عده واقسام آن بر دختر که بالغ نباشد وزنیکه مطلقه یائسه باشد
وانکه دخول با او واقع نشده باشد عده نگاه داشتن واجب نیست
وعده که واجب است سه طهر است مادام که اول حیض ثالث را ببیند
بعد از آنکه حیض اول بعد از طلاق آمده باشد هر چند بزمان سهل باشد
چون بلحظه از عده بیرون می آید وباین میشود واگر حیض اول از طلاق
مؤخر نباشد بدیدن اول حیض چهارم وعده منقضی میشود وچون عده
تمام شد بگر بر زوج رجوع کردن جایز نیست مترجم گوید که اقل ایامی
که ممکنست که عده طلاق در آن منقضی شود بیست وشش روز ولحظه
است باین نحو زن طلاق دهد پاک باشد وبعد از آنکه یکلحظه از طلاق
بگذرد حایض شود وسه روز اقل حیض است حیض ببیند وپاک
شود وده روز که اقل طهر است پاک باشد باز سه روز دیگر حیض ببیند
وپاک شود وده روز ایام طهرش باشد واین بیست وشش روز که
منقضی شود حایض شود بمحض آن یکلحظه که اول حیض سیم است
عده منقضی میشود ودر کمتر از این زمان فرض انقضای عده ممکن نیست
واگر زن حیض نمیدیده باشد سه ماه عده نگاه دارد واگر در هر سه ماه
یکحیض میدیده باشد پس سه حیض عده نگاه دارد وکمتر از شش ماه

وکس سه حیض عده

وشش روز و دو لحظه ممکن نیست و اگر در عدّه بحیض دیده و یائسه شده
بر او واجب است که عدّه به دو ماه دیگر تمام کند و عدّه بر هر مطلّقه واجب
اعم از آنکه مختلعه شود یا مبارات یا مطلّقه بسه طلاق باشد سوای
آنها که استثنا شده و در طلاق خلع و مبارات و مطلّقه ثلثه بر زوج
رجوع نیست مگر در دو قسم اوّل آنکه اگر زوجه در آنچه بذل کرده
قبل از انقضای عدّه رجوع کند زوج نیز رجوع میتواند کرد و عدّه
طلاق در زن حامله وضع حملست هرچند بعد از یک ساعت باشد
و اگر حمل توام باشد بزاییدن اوّل عدّه منقضی میشود پس زوج
رجوع نمیتواند کرد امّا تا طفل اخری متولد نشود آن شوهر نمیتواند
کرد و در حیض و طهر رجوع بهمان اقسام میکنند که در محلّش مذکور
شد و بر مطلّقه رجعیه جایز نیست که قبل از انقضای عدّه از خانه
بیرون رود اینکه حج سنّت کند مگر باذن شوهر و بر شوهر نیز جایز نیست
که از خانه بیرونش کند مگر از زن فاحشه چون زنا و غیره صادر شود
و بر مرد نفقه او تا در عدّه است واجبست و هرگاه زن ادّعای
انقضای عدّه کند با وجود امکان قولش مقبول است و کسیکه
ریب حمل داشته باشد بر او واجبست که نه ماه عدّه بدارد از
روزی که طلاق واقع شود معتبر است نه از حین علم بطلاق پس
اگر شوهرش در سفر باشد و بعد از طلاق و دادن بقدر انقضای عدّه
خبر بزن رسد

خبر بزن برسد عدّه او تمامست و شوهر میتواند کرد امّا در عدّه وفات
عدّه داشتن در روز رسیدن خبر واجبست هرچند بعد از چند باشد
نه از روز موت و بر زنی که شوهرش فوت شود واجبست جامه ماتم پوشیدن
و آنچه در شرع شریف مجوزات ترک کردن زینت و بوی خوش است
در غیر عدّه وفات چهار ماه و ده روز است و اگر زن حامله باشد ابعد الاجلین
یعنی اگر وضع حمل دیرترست عدّه تا آن وقت واجبست و اگر چهار ماه و ده روز
دیرتر از وضع حمل باشد عدّه تا آن وقت واجبست و اگر در عدّه رجعیه فوت
شود عدّه باید از سر گرفت و زن شوهردار هرگاه بسبب شبهه مثل شنیدن
فوت شوهر خود بغیر آن شوهر شوهر دیگر کند واجبست از شوهر دوم عدّه نگاه دارد
بقدر عدّه مطلّقه باید که از شوهر ثانی مفارقت کند و نزد شوهر اوّل رود و عدّه
کنیز که زن کسی باشد اگر طلاق بگیرد دو طهر است و اگر حیض نه بیند چهل و پنج روز
سوای آنچه استثنا است و هر نحو زن باشد اعم از آنکه متعه باشد یا دائمی
یا کنیزی مالکش با او دخول کرده باشد هرچند مدبّره باشد بعد از فوت شوهر
چهار ماه و ده روز عدّه واجبست که نگاه دارند و اگر کنیزی مدخوله
آقا باشد او را آزاد کند عدّه طلاق بر او واجبست و رجوع جایز نیست
مگر بعقد و اگر آقا در عدّه فوت شود عدّه وفات بر او واجبست و بر
زن زانیه نیز عدّه نگاه داشتن واجبست خواه آنکه زن همان شخص شود
که با او زنا کرده یا زن دیگری و بر زن ذمّیه عدّه مانند کنیز واجبست

واگر در عدّه مسلمان شود چون آزاد باید عدّه بدارد و کسی که چهار زن داشته باشد
و یکی را طلاق دهد تا عدّه او منقضی نشود جایز نیست که زن دیگر عقد کند مگر
طلاق باین باشد و همچنین کسی که زن را طلاق دهد و در عدّه باشد خواهرش را
نیز جایز نیست که عقد کند و خواهر شوهر را نیز در عدّه عقد کردن جایز نیست
و هر گاه کنیز در عدّه رجعیه آزاد شود بر او عدّه حرّه واجبست **فصل**
در احکام خلع و مبارات مترجم گوید که خلع آنست که زن از شوهر طلاق خواهد
و چیزی در عوض بشوهر دهد و مبارات آنست که کراهت از طرفین باشد
و ضرر رسانیدن بزوجه و در عوض طلاق چیزی گرفتن جایز نیست مگر آنکه کراهت
و نخواستن از طرف زوجه باشد طلب خلع و طلاق کردن زن بدون
ضرورت خوب نیست و خلع بصیغه طلاق نیز واقع میشود و در مبارات کراهت
زیاده بر مهر گرفتن جایز نیست امّا در خلع جایز است و مبارات نیز اگر زوجه در بذل
رجوع کند رجوع کردن زوج در طلاق جایز است و الّا فلا **فصل** در حکم ظهار
ظهار آنست که کسی بزوجه خود این لفظ بگوید که اَنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی
و امثال آن پس هر گاه این را بگوید جماع کردن با آن زن حرام میشود مگر آنکه کفّارهٔ
ظهار را بدهد یا طلاق کند و بعد از آن عقد جدید کند و در صحت وقوع ظهار شرطست
که گوینده او عاقل و بالغ باشد و از روی اختیار و قصد بگوید و دیگر آنکه آن
زوجه مدخوله باشد و در طهری واقع شود که جماع در آن نکرده و در عدّه رجوع کند
باز همین حکم دارد و اگر ظهار متعدد واقع شود هر یک زن باشد در هر یک کفّاره
واجب

فصل

واجبست و همچنین است اگر زن متعدد باشند هر چند بیک لفظ باشد
و اگر پیش از کفّاره دادن جماع کند کفّاره دیگر بر او لازم میشود و جایز نیست
زوج را جبر بکفّاره دادن کند مگر بعد از مجامعت و گذشتن سه ماه **فصل**
در حکم ایلا و آن عبارت از آن است که سوگند خورد که با زوجه جماع نکند و این
واقع نمیشود مگر بلفظ الله یا اسماء خاصه بخدا تعالی بقصد ضرر بزوجه پس اگر
قسم یاد کند که زیاده از چهار ماه وطی نکند یا مطلقا آن زن بر او حرامست و
جماع نمیتواند کرد تا کفّاره ندهد و او را جایز نیست که بعد از مدت ایلا کرده ترک
وطی کند مگر برضای زن و شرطست که زوجه مدخوله باشد و آزاد باشد و تا چهار ماه
نگذرد مرد را جبر کردن بر رجوع کردن یا طلاق دادن جایز نیست پس بعد
از چهار ماه اگر مرافعه نزد حاکم برند باید جبرش کند برجوع یا طلاق پس اگر رجوع
کند کفّاره بر او واجبست و اگر طلاق دهد بشرایطی که در طلاق معتبرست
باید که متحقق شود **فصل** در بیان کفّارات کفّارهٔ قتل خطا و کفّارهٔ
ظهار مرتبه است باین ترتیب اوّل آزاد کردن بنده مؤمن پس اگر از این
عاجز باشد دو ماه متتابع روزه بگیرد و اگر از این نیز عاجز باشد شصت مسکین را
طعام دهد و هر مسکینی یک مد و در روزه دو ماه معتبرست که سی و یک روز
متصل بهم بگیرد و بعد از آن تفریق جایزست و اگر بنده باشد روزه
یکماه بر او واجبست و کفّاره مخیّره و مرتبه در کفّاره قسم واجبست
اوّل اختیار دارد میان سه چیز که هر کدام را که خواهد بعمل آورد ده مسکین را

طعام ولون یا لباس پوشانیدن یا بنده آزاد کردن پس اگر قادر بر اینها
نباشد سه روز روزه بگیرد و اگر مسلمانی را کسی بعمد بکشد کفاره جمع
بر او واجب میشود هر چند بنده خودش باشد یا بنده دیگری باشد و
کفاره پاره کردن جامه از برای زنان یا فرزند بغیر کفاره یمین است
و اگر زن موی خود را بکند نیز همین کفاره دارد و در قطع موی کفاره مخیره واجبست
و کسیکه ندانسته زن بخواهد که شوهر داشته باشد چون عالم شد واجبست که
از او مفارقت کند و پنج صاع آرد تصدق کند فصل در احکام لعان یعنی
لعن کردن هر یک از زن و شوهر بر یکدیگر بآن نحو که در شرع مقرر کرده و با تحقق
شرایط و لعان صحیح نیست مگر بعد از دخول و متهم ساختن زن بزنا یا دعوی
معاینه یا انکار ولد که متحقق شد زن و مرد با یکدیگر ملاعنه میکنند باین قسم
که مرد چهار نوبت خدا را بشهادت یاد کند باین نحو که بگوید اَشْهَدُ
بِاللهِ اِنّی لَمِنَ الصّادِقِینَ و مرتبه پنجم خود را لعن کند باین قسم
که لَعْنَتُ اللهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکاذِبِینَ و مرد اگر این را گفت
حد قذف از او ساقط میشود و زن نیز چهار مرتبه میباید خدا را بشهادت
یاد کند بنحو سابق و در مرتبه پنجم بگوید که غَضَبَ اللهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ
مِنَ الصّادِقِینَ پس چون زن این را بگوید حد زنا از او ساقط میشود
از یکدیگر جدا میشوند و زن بر آن مرد حرام مؤبد میشود و هر کدام که نکول
کنند و ملاعنه نکنند حد بر او واجب میشود و کسیکه از تو این اقرار
اقرار کند

اقرار کند انکار و دیگری از او مسموع نیست و رجم کردن ... قبل از
ولادت جایز نیست **کتاب العتق** یعنی آزاد کردن بنده
آزاد کردن بنده جایز نیست مگر بعد از ثبوت ملکیت و قصد قربت
و آن در کفارات و عتق بصیغه باید کرد و منجّز باید باشد نه معلّق بشرطی
مگر در مدبّر و مکاتب و بقصد سوگند واقع نمیشود اما اگر با مملوک
شرط کند که مدت معیّن خدمت کند بر او وفا واجبست و نیز همین حکم
دارد اگر غلامی را کسی آزاد کند و دختر خود را با او عقد نماید و شرط کند اگر
دختر را بخشم آورد و رقیتش عود کند یا فلان مبلغ بدهد و اگر کسی حصه
از بنده که مشترک باشد آزاد کند اگر قصدش اضرار شریک باشد یا توانگر
باشد باید قیمت بر او واجبست و تمامش آزاد میشود و اگر نه باید آن مملوک
سعی کند و تمام قیمت خود را بشریکان بدهد و در آنکس که بنده آزاد کند
بلوغ و عقل و اختیار و قصد شرطست و صیغه عتق آنست که بگوید
اَنْتَ حُرٌّ یا غُلامِی یا عَبْدِی حُرٌّ مُعْتَقٌ و حکم به بندگی کسی
نتواند مگر بعد از ثبوت رقیت که خود اقرار کند یا کسی شهادت دهد
و اگر بعد از آنکه فروخته شود ادعای آزادی کند قولش مسموع نیست
مگر به بینه شرعی و همچنین است اگر بعد اقرار ادعا کند و جایز نیست
که بیع ولا را شرط کند و نه بیعش و نه هبه و اگر عبد بمولی بگوید که
هفتصد دینار بفروش و سعیدش بر عهده باشد و عبد را مالی باشد

براو وفا واجبست والا فلا و سعی برای آزادی او جایز نیست و همچنین طفلی را که در دار
اسلام بیابند و کسیکه نذر کند که بنده آزاد کند براو واجب میشود هرچند
عارف بدین نباشد و کسیکه مملوکی باو مالی دهد که او را بخرد جایز نیست که همه
قیمت را از مال آن مملوک بدهد بلکه باید چیزی دیگر باید ضم نمود هرچند
یک درهم باشد تا ولای آن مملوک از برای او باشد و عبید ذمی
اگر مسلمان شود واجبست که او را بمسلمان بفروشد و تدبیر عبارت است
کسیکه بنده خود را بگوید که بعد از مرگ او آزاد باشد پس آن نیز حکم وصیت
دارد و بعد از موت مالک از ثلث آزاد میشود نه قبل از آن اما اگر در نذر خود
او را منجز آزاد کند آزاد میشود و بر مکاتب واجبست که ادای مال مکاتبه نماید
اعم از آنکه مطلق باشد یا مشروط و برایشان وفا بآن نمودن واجبست
و از مشروط چیزی از او آزاد نمیشود تا تمام آنچه باو اقرار شده نه بدهد و از مطلق
بالنسبه آزاد میشود و مترجم گوید که مکاتبه آنست که کسی با مملوک قرار کند
که فلان مبلغ بده تا تو را آزاد کنم و این بر دو قسم است یکی مطلق و دیگری مشروط
مطلق آنست باین نحو قرار شود که هر قدر از آن مبلغ را بدهد بآن نسبت حصه از او
آزاد شود فرضاً اگر قراری ده تومان باشد یک تومان که بدهد عشر او آزاد میشود
و معنی آزادی عشر آنست که از ده روز مثلا یک روز اختیار خود دارد و علی هذا
القیاس و چون تمام مال را ادا نماید تمام او آزاد میشود و مشروط آنست که قرار چنین
کند تا دانیکه ده تومان مثلا تمام ادا ننمائی آزاد نباشی پس تا تمام را نه بدهد هرچند
که یکدرهم

که یکدرهم مانده باشد بنده است و اختیار خود ندارد و بر مکاتب
جایز نیست که تاخیر وقت از محل خود نماید و مال زیاده از قوت تصرف
نمیتواند کرد مگر باذن مولی و حج نمیتواند کرد و زن نمیتواند کرد مگر باذن مولی
و وطی کنیز مکاتبه بر او حرامست مگر بعد از آزادی که او را عقد کند
و اگر وطی کند بدون عقد مهر المثل بر او ثابت میشود و وفا نمودن بشرط
مشروعه مکاتبت از طرفین واجبست و فروختن ام ولد یعنی کنیزی که
از مالک فرزند داشته باشد جایز نیست با وجود فرزند مگر بجهة قیمت
خودش و در ذمه مولی باشد و او معسر باشد. **فصل** که اقرار بچیزی کند
قیام بمقتضای اقرار و ادای آن واجبست و اگر اقرار در مرض الموت واقع
شود و متهم نباشد از اصل واجبست و اگر نه از ثلث و کسیکه بوارث
بودن اقرار کند و آن مقر خود وارث باشد و در حصه او بنقد رسد میشود
مکرر تا آنکه دو نفر که عادل باشند اقرار کنند که در آن وقت بر جمیع واجب است
در بیان جعاله مترجم گوید که جعاله آنست که کسی با کسی قرار کند
که فلان عمل را از برای او بکند فلان مبلغ باو بدهد و بعد از عمل کردن وفا
به شرط جایز کرده باشند وفا بآن کردن واجبست بعد از اتیان بآن
عمل و جعاله در امر مباح باشد و در حرام جعاله جایز نیست و لازم نمیشود

کتاب القسم

قسم دروغ خوردن حرامست مگر جهة ضرورت تقیه
و جایز نیست که چیزی را که واقع نباشد کسی بگوید خدا میداند که چنین است

ورضا شدن بیمین شرعی واجب است و قسم خوردن به برائت از خدا
یعنی غرضا بگوید که خدا انداخته باشم اگر فلان امر چنین که من گفتم نباشد
یا از پیغمبری یا از امام هرچند که راست باشد حرامست و اگر کسی سوگند خورد
که یک کاری کند واجبست که اتیان بآن بکند مگر در معصیت خدا باشد
مثل آنکه قسم خورد و فلان حلال بر من حرام باشد یا بر عکس یا ترک واجب
یا قطع رحم یا چیزی که شرعا مرجوح باشد و قسم خوردن بغیر خدا منعقد نمیشود و در
قسم خورنده عقل و بلوغ و اختیار و قصد شرطست و همچنین عهد و نذر
و جایز که کسی قسم خورد یا قسم دهد مگر بر علم و بغیر علم یا ثابت کردن فعل غیر
و در ترک حرام و فعل واجب منعقد میشود و اگر خلاف آن کند کفاره
واجب میشود و نذر و عهد همین حکم دارد و کسیکه سوگند یاد کند که از شیر فلان
گوسفند مثلا نه آشامد و از گوشتش نخورد پس باید از آن گوسفند و اولاد آنکه
اجتناب نماید و کسیکه منکر را قسم داد دیگر حق خود را از او تقاضی نتواند
کرد و هرچند حق باشد و اگر قسم دروغ باشد جایزاست فصل نذر
منعقد نمیشود تا آنکه این لفظ بگوید لله علی کذا یعنی فلان فعل و میباید
عبادت باشد و کسی اگر نذر کند که مال کثیری تصدق کند بر او هشتاد و
درهم واجبست و اگر قصد درهم کرده باشد و اگر دینار مقصود باشد دینار
و همچنین وفا نمودن بنذر با امکان واجبست نه با تعذر و در مرجوح و معصیت
منعقد نیست هرچند بعد از نذر مرجوحیت بهم رسیده باشد کتاب الصید

صید سگ معلم یعنی آنکه شکار کرده باشد وقتیکه بسم الله گفته باشد و سگ را
سر داده باشد اگر صید کشته حلالست هرچند سگ خوردش کشته باشد اما اگر
وقتی برسد که ذبح کردن ممکن باشد و نکند و بمیرد حرامست و خوردن صید
حیوانات دیگر غیر سگ جایز نیست مگر ذبحش را دریابد و همین حکم دارد
صید سگی که معلم نباشد هرچند همراه سگ دیگر که معلم باشد از برای شکار رفته باشد
و همچنین است اگر سگ معلم خود بدون آنکه صاحبش بفرستد صید کند و مترجم
گوید که تفصیل این حکم آنست که در حلیت صیدی که سگ خود از آن کشته باشد
چند شرطست یکی آنکه سگ معلم باشد یعنی آموخته شکار کردن باشد بنحوی
که هر وقت بگویند بگیر بگیرد و چون بگویند نگاه دارد و خود نخورد و دیگر آنکه در وقت
فرستادن بسم الله بگوید و دیگر آنکه آن سگ را بطرف حیوان ممتنع ارسال
کند و دیگر آنکه آن حیوان امتناع از گرفتن داشته باشد مانند آهو و گوسفند
کوهی و امثال آنها و از وحوش و طیور و دیگر آنکه قبل از آنکه صیاد بآن صید
رسد سگ آن را کشته باشد که اگر او را که ذبح کردن کند اگر نه حرامست
والله اعلم و همچنین است حکم صیدی که تیر و نیزه و شمشیر و امثال آنها بوده
از گفتن بسم الله شکار کنند و بهمان زخم کشته شود حلالست و در هر دو
قسم شرطست که دیگری از برای آن صید نگفته باشد و به آلتی که آهن
نباشد صید حلال نیست مگر تواند ذبح کند و اگر کسی شکاری بزند یا از کوهی
و یا از دیواری بیفتد یا در آب بیفتد و بمیرد حرامست مگر در آب که

افتاده باشد سرش بیرون و همچنین خوردنش نیست اگر در نظر غایب شود
و نداند که چه چیز او را کشته و صید کردن بچه مرغان قبل از آنکه قدرت بر پریدن
بهم رساند حلال نیست و همچنین شتر و گاو و گوسفند را نیز به شکار
کشتن حرامست مگر بسیار سرکش باشند و بنحوی دیگر قادر بر ذبح آن نباشند
و کسیکه [illegible] صیدی بزند و یک عضو از آن جدا شود آن عضو حلال نیست
و کسیکه مرغی شکار کند و صاحبش را بشناسد یا کسی متهم نباشد او و ادعای
ملکیت آن کند به آن رد کردن واجبست فصل در حکم ذبح کردن
حیوانات ذبح با چیزی سوای آهن و فولاد جایز نیست مگر در حال ضرورت
که چوب و سنگ و نی و استخوان و امثال اینها جایز است و شتر را نحر
باید کرد و در آن معتبرست که نیزه باشد یا شبیه آن که در گودی گردنش فرو برند
و در ذبح معتبرست که بر حلق کاردی و امثال آن کشیده شود تا حلقوم
و رگهای گردن بریده از نزد یک سر و آنچه از موضع دیگر ذبح کنند اکلش
حرامست و همچنین حرامست آنچه او را ذبح باید کرد نحر کنند و بر عکس
و نحر مخصوص بشترانست و ذبیحه پیش از آنکه بمیرد حلال نیست و از
ذبح باید که بگذارند تا حرکت باخت یا بکند تا خون معتدل بیرون آید
و اگر نه حلال نیست و در حلیت استقبال بقبله آن نحو که صورت
و شکمش را تمام بجانب قبله کند و بسم الله گفتن شرطست پس اگر
یکی از این دو تا را عمدا ترک کند حرامست لا بفراموشی حرام نیست و بچه

حیوان

حیوانی که از شکم زنده بیرون آید بدون ذبح حلال نیست و اگر مرده باشد
همانکه مادرش ذبح کردن او نیز حلالست اگر موی و یا کرک او بیرون آورده باشد
و آنچه بغیر ذبح بمیرد حلال نیست و آنچه برای غضب ذبح شود حلال نیست و ذبیحه
کفار هر چند از اهل ذمه باشد حرامست و هر چند بسم الله گفته باشد و آنچه
از اعضای حیوان قبل از ذبح قطع کنند حرامست و ذبح ماهی آنست
که او را از آب زنده بیرون آورند و در بیرون آب بمیرد و آنچه در آب بمیرد
حرامست و ذکات ملخ آنست که او را زنده بگیرند کتاب الاطعمه
یعنی چیزهای که خوردن و آشامیدن آنها حلالست یا حرام میته و خون و گوشت
خوک حرامست مگر در وقت ضرورت و خوف هلاکت که بقدر یک لقمه حلالست
و هیچ یک از مسوخات چون میمون و خرس و فیل و خارپشت و امثال آنها
و سباع یعنی جانور درنده و مار و حشرات الارض و کلاغان و ماهی که
فلس نداشته باشد و ماهی که مار آن بلع کند و بعد از آن بیرون اندازد
پوستش رفته باشد و موش و سنگ پشت و زغ و خرچنگ و جعل و مرغیکه
معلوم نباشد که سنگدان یا چینه‌دان دارد یا نه حلال نیست و آن مرغ در اغلب
اوقات وقت پریدن صف زند حرامست و آنچیزی که گوشتش حرام است
تخمش نیز حرامست پس اگر کسیکه تخمی ببیند و نداند که از مرغ حلالست
یا از حرام اگر در هر دو طرف مساوی باشد حرامست و آنچه مساوی نیست
حلالست و اگر گوسفندی شراب خورد و آنقدر که مست شود و دوشش

کنند خوردن آنچه در میانش باشد جایز نیست و بزغاله که از شیر خوک پرورده شده
و بزرگ شود حرامست و گوشت حیوانیکه در اغلب خوراک ایشان نجاست
باشد مثل آن را استبرا حرامست و تخم مرغ نجاست خوار مثل او استبرا حرامست
و چیزهای که از ذبیحه حرامست چند چیز است خون و خصیه و مثانه یعنی مجری بول
و ذکر و سپرز و زهره و فرج و آنچیزی که در خرزات مانند مهره و سرگین و پرده
رحم و مغز در میان مهرهای پشت میباشد که در عرف آنرا حرام مغز گویند
و چدقه و رگهای گردن و در حیم و پوست و موی و استخوان و سم و شاخ
و اما گرده و غدد و گوشهای دل مکروهست و شیر اگر از او جدا شود مادام
که زنده باشد حرامست و سوختنش در چراغ نیز جایز نیست و استعمال جلد
میته هر چند دباغت کرده باشند حرامست و اگر گوشت بگوشت میته مشتبه شده
باشد بر روی آتش اندازند اگر بهم کشیده شود حلالست و اگر پهن شود
میته است و حرامست موش و مثل موش و هر مایع نجس حرامست و هرگاه
مار ماهی را با ماهی بپزند خوردن آنچه بمار ماهی برابر سیلان کند حرامست
و جگر بکه با سپرز پخته شود همچنین است و خوردن چیزی چون گندم وغیره هرگاه
خون بر آن که ریخته شود و سیلان کند و شستن آن ممکن نباشد حرامست
و آنچه از برای بت یا سنگ یا درخت قربان کنند خوردنش جایز نیست
و بر باغی و عادی در حال ضرورت نیز اکل میته حرامست مترجم گوید که
باغی را در تفسیر جمهور بکس تعبیر کرده اند که از برای لهو صید کند
و عادی آنست که از برای لهو صید بکند چیزی یافت نشود که بخورد بر آن اشتها حرامست نه احتیاج

نه احتیاج و در اخبار اهل بیت علیه السلام وارد شده که باغی
عبارت از دشمن آل محمد است صلعم و عادی قطاع طریق است و معنی
حرمت بر او اینست که اگر بخورد باعث زیادتی عذابش میشود و این اشتداد
غضبیست که بر او واقع شده والله اعلم و خاک خوردن حرامست و چیزی
خوردن بر خوانی که شراب خمر بر آن آشامیده باشد و در چنان جائی باختیار
نشستن حرامست **فصل** طعام کافر کردن حرامست بدون ضرورت و تقیه
و از طعام غیر خوردن بدون رضای او حرام است و حرام نیست خوردن از طعام
انجماعتی که آیه کریمه متضمن ایشانست اگر بکراهیت ایشان مطلع نباشد
جایز است و آیه اینست وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا و اکل و شرب در وقت
ضرورت واجبست و همچنین اطعام مومنان در وقت ضرورت و مستحبست
ذکر الحمد لله در وقت ابتدای اکل و حمد در آخرش نزد او و در نیست مترجم
گوید که حمدی بعد از خوردن طعام در کارست همان لفظ الحمد لله رب
العالمین و امثال اینست اما آنکه متعارف شده است که بو نا حمد را
تمام میخوانند جای مذکور نیست والله یعلم و تعظیم نان و گندم و جو

کردن واجبست و اداء انها یا براٴنها که نشستن و استنجا بدان کردن حرامست
و جایز نیست و هر نجس خواه بالذات نجس باشد یا نجس شده باشد و انچه
مضر بدن باشد حرامست مگر در حال ضرورت و مسکرات و سموم حرامست و
هر حیوان که چنگ و نیش و مخلب داشته باشد حرامست و دوا کردن مثل بخمر یا غیر
آن حرامست و تریاق مثل گوشت مار داشته باشد حرامست **فصل**
در احکام عصیر و شراب و هرچه مست کننده باشد [crossed out] پیش از رفتن
دو ثلث حرامست و دادن شراب بکسی حرامست و هرچه مست کننده قلیل و کثیر
حرامست و نبیذ حرامست و فقاع حرامست بعد از انکه بجوش آید و خمر خوردن
حرامست هرچند در حال ضرورت و تقیه باشد و هر آب که قطره از خمر یا مسکر در ان
افتد اگر کثیر نباشد حرامست و فروختن خمر و نبیذ و هر مسکر و فقاع حرامست
فشردن خمر و نگاه داشتن و خوردن قیمت آن و یاری کردن بر خوردن
آن و بیع انگور بعصیر جایز نیست **کتاب الغصب** غصب یعنی مال دیگری را
متصرف شدن حرامست و کسیکه در زمین مغصوب زراعت کند یا درخت
بکارد اجره زمین واجبست و زرع و غرس از زارع و غارس است و تسلیم
نمودن ملک مغصوب بمالک واجبست و اگر کسی در زمین غیر بدون
اذن او بنای بگذارد واجبست که آن را زایل کند و ملک را بصاحب
رد نماید و مال یتیم را بظلم و عدوان متصرف کردن حرامست و در مال
مغصوب تصرف کردن حرامست هرچند نفقه کردن در حج باشد

مادام که مالک

مادام که مالک معلوم باشد و کسیکه کنیزی غصب کند و ازو فرزندی بهم رسد
واجبست که اورا با فرزند بمالک رد نماید یا قیمتش را بدهد و کسیکه
حیوانرا غصب کند ضامن قیمت اش میشود و اگر تلف شود و اگر معیوب شود
تفاوت قیمت را بدهد و اجرت المثل اورا بمالک اش بدهد و تصرف در
ملک مغصوب سوای مالکش خواه غاصب خود باشد یا غیر او جایز نیست
مگر باذن و اجازت **کتاب الشفعه** شفعه نمیباشد مگر در میان دو شریک که ملک
مشاع باشد و قسمت نشده باشد پس هرگاه بدون اعلام شریک بفروشد
شریک را میرسد که آن املاک بشفعه بگیرد و شفعه پیش از قسمت میباشد
مگر در راه هرگاه با ملک فروخته شود و در زمین ها و خانها و مساکن و متاعها
ثابت است و یهودی و نصرانی را نمیرسد که از مسلمانان بشفعه بگیرند و
در کشتی و در نهر و حمام شفعه نمیباشد و خوانده که متاع جوهر در قیمت فروخته
شود و در ان شفعه نیست و اگر شریک حاضر باشد سه روزش باید مهلتش داد
و اگر غایب باشد تا وقتی که خودش بیاید یا خبر بوی برسد یک روز زیاده
بر آن مترجم گوید که مفصل این مجمل آنست که شفعه چند شرط دارد یکی آنکه شرکا
زیاده بر دو کس نباشند دیگر آنکه حصه آن ملک بمبیع منتقل شود بدیگری
اگر بهبه یا میراث یا غیر آنها منتقل شود شفعه ثابت نیست دیگر آنکه
آن مبیع اگر قسمت کنند از انتفاع بیرون نرود پس اگر قسمت پذیر
نباشد چون حمام و آسیا شفعه نیست دیگر آنکه شفیع قادر بر قیمتی که

ببیع شده باشد که اگر عاجز باشد شفعه برطرف میشود والله اعلم

کتاب الاحیا

کسیکه زمین بایر را آباد کند مالکش میشود و برا او در حاصل آن زکوة
واجب میشود و کسیکه درختی بکارد مال اوست و آبی که کسیکه جاری
کند ملک اوست و هرگاه جمعی در آب مباح نزاع کنند باید انچه بآلات
از برای زراعت باشد تا شراک یعنی جائی که بند نعلین بر پا می بندند
پر کنند و از برای نخل تا کعب باید از آن آب ملک که بعد از آن است
میرود و حریم ملک مردم را اباد کردن جایز نیست و حریم درخت
خرما اینست که پیش او میروند و از چهار طرف بقدر طول شاخهای
نخل حریم است و حریم چاههای که در صحرا میباشند که بئر عادی
میگویند چهل زراع است از اطراف آن و در بعضی روایات پنجاه
زراع وارد شده است مگر بئر عطن یا طریق که باید پنج زرع باشد
و حریم کاریز و چشمه در زمین صلب بالفعل زرعت و در زمین سست
هزار زرع تا اینقدر مسافت چاه دیگر کندن جایز نیست و حریم
چاهی که شتر را از انچاه آب میدهند چهل زرعت و حریم چاهی که
آب را از آن میکشند شصت زرعت پس تا قدر این مسافتها چاه
چاه دیگر کندن جایز نیست و حریم جدراه پنج زرع . و حریم چاه
که محرز شده باشد بیست پنج زرع و ضرر بمسلمانان جایز نیست
و جایز نیست که کسی قنات در پهلوی قنات دیگر بکند بقدری
که مسافت ظاهر بود

که مسافت قدر بود مفاصله نباشد پس اگر چنین کند صاحب کاریز اول
میرسد که آن را زایل کرد و اقل

کتاب اللقطه

چیزی که کسی بیابد واجب است
که اگر بقدر درهم یا زیاده باشد تا یکسال در مجمعها و جایها که کثرت مردم باشد
تعریف کنند و بعد از آن مختارست میان انکه از برای مالکش نگاه دارد
یا خود مالکش شود یا تصدق کند پس اگر مالکش بعد از تصدق کردن پیدا
شود و باو بگوید که تصدق کردم اما مالک قبول تصدق کند فبها والا عوض
باو دهد و کسیکه حیوانی بخرد و در شکمش چیزی قیمتی بیابد واجب است
که بایع بگوید اگر بایع بشناسد مال اوست والا از مشتریست اما اگر
در شکم ماهی چیزی بیابد مال اوست و اخبار بایع در کار نیست و شتر و گاو
و گوسفند را از صحرا گرفتن جایز نیست مگر جائی باشد که بی آب علف باشد
پس اگر بگیرد و تعریف واجبست و کسیکه تعریف نکند و تلف شود بعد از آن
مالک پیدا شود ضامن است و کسیکه مرغی بگیرد که مال او درست باشد
و بداند که از کیست و میتواند رفت رها کند والا از اوست و اگر کسیکه شهر
نباشد ادعا کند واجبست باو رد کند و باو دهند و مملوک کسی را نیز اگر کسی
بیابد واجبست او را بمالکش رد کند

کتاب المیراث

کافر میراث
مسلمان را نمیتواند ببرد و هر چند اهل ذمه باشد مگر پیش از قسمت
مسلمان شود و قاتل نیز در مال مقتول حق ندارد و اگر بعمد کشته باشد
و مملوک میراث نه از کسی میگیرد و نه میراث میدهد و اگر بنده بعضی از او

کتاب اللقطه

78

آزاد باشد بقدر آنکه از او بابت میراث ببرد و هرگاه مملوک از مالک دیگر
مملوک قبل از قسمت مال میان ورثه آزاد شود میراث ببرد و کسی که سوای
مملوک وارثی نداشته باشد واجبست که آقای او را جبر بر فروختن کنند
و او را بخرند و بعد از آنکه آزادش کنند میراث را باو دهند و جایز نیست که
با مکاتب شرط کنند که میراث بدهد **فصل** هر کس که از اقربا نزدیکتر
باشد منع دورتر از میراث میکند مگر آنکه مستثنی شده است پدر و مادر
با اولاد و هر چند نازل شوند منع برادران و اجداد میکنند پس اگر والدین
و اولاد موجود نباشند برادران و خواهران و اجداد نیز باشند وارثند و مانع
اعمام و اخوال میشوند پس اگر ایشان نیز نباشند عمو و خالو و عمه و خاله وارث
اند و اگر ایشان نیز نباشند اگر معتق نیز نباشد ضامن جریره یعنی کسی که
تعهد کرده باشد با شخصی که هر جنایتی که از او صادر شود او ضامن او باشد
و اگر این نیز نباشد امام علیه السلام وارث است و زوج و زوجه با
جمیع ورثه میراث میبرند و امام با وجود زوج و زوجه میراث نمیبرد و فصل
در بیان فروض میراث که در قرآن مذکور است که بهر کس چه قدر میرسد
پس اگر زن بمیرد و فرزند نداشته باشد نصف مال از شوهر است و دختر
نیز اگر پسر نداشته باشد نصف میبرد و خواهر نیز پدر و مادری یا از پدر تنها
نیز چنین است و اگر فرزند باشد شوهر ربع میبرد و مرد از زن اگر فرزند نباشد
نیز ربع میبرد هر چند زن متعدد داشته باشد که همان یک ربع بهمه
بهم قسمت میکنند

قسمت میشود و ثمن از برای زنست که با فرزند جمع شود هر چند زن
متعدد باشند و از برای دو دختر یا زیاده اگر پسری با ایشان نباشد
و دو خواهر یا زیاده از پدر تنها یا پدر و مادر دو ثلث میرسد
و ثلث بمادر میرسد اگر میت فرزند یا برادر نداشته باشد
همچنین است اگر میت دو خواهر مادری یا بیشتر داشته باشد
ثلث میرسد و سدس از برای هر یک از پدر و مادر با ولد و مادر نیز با ولد
یا اخوه پدری یا پدری و مادری با وجود پدر همچنین سدس از برای
برادر یا خواهر مادری است و اگر حاجب دیگر نباشد رد باقی میراث
بکا جب فرض میشود بالنسبه اگر اقرب با اولی یا مساوی
مانع نباشد و بر والی واجبست که مردم را بر فرایض صحیحه
موافق کتاب الله جبر نماید و بعول حکم کردن جایز نیست بلکه
نقص را بر دختران و خواهران پدری یا پدری و مادری واقع ساخت
و تعصیب نیز چنانکه طریقه عامه است جایز نیست بلکه آنچه باقی
میماند بر همانجماعتی که سهمی از میراث دارند باید رد شود
ترجمه میگوید که عول عبارت از آنست که عدد سهام از
فریضه کمتر باشد مانند آنکه بعضی دو ثلث و بعضی ربع میراث
داشته باشد مثل آنکه دختر و مادر و شوهر مانده باشد اهل فریضه که
دوازده است این مجموع از دوازده بیرون نمی آید بلکه فریضه را باید

بالا بر غیر نا قسمت از او صحیح بیرون آید و این طریقه عامه است و در
طریقه شیعه باید که نقص بر آنکس واقع شود که فریضه معیّنه
دارد و تعصیب آنست که عدد سهام که زیاده از فریضه باشد در
طریقه عامه آن زیادتی بخویشان پدری میدهند و در طریقه ما
باز بهمان صاحب فریضه رد میشود والله اعلم **فصل** حکم اولاد
در میراث آنست که مرد دو چندان زن ببرد و حبوه مخصوص
پسر بزرگست و اگر کسی یکفرزند پسر داشته باشد جمیع ازاوست
و بعد از اخراج حصه جمعی که با او در میراث شریک باشند مترجم
گوید که حبوه آنست که پسر بزرگتر چیزی را زیاده از حصه ببرد
و آن در چند چیز ثابتست انگشتر و مصحف و ملبوسات
و شمشیر و عمامه والله اعلم **فصل** فرزندان فرزند با عدم این
وارث اولاد و هر یک از ایشان نصیب آنکس را ببرد که قرابتش
بمیّت از جهة او باشد و اگر نه ثلث و باقی از پدراست اگر فرزند
نباشد   در میراث عموها و خالوها با عدم مرتبه سابق
و با خوال ثلث میرسد بالسویه هر چند زیاد و از یککس باشد
و باقی از اعمام است هر چند یکی باشد و کسیکه از اعمام قرابتش
از طرف پدر تنها باشد منع میکند که نزدیک باشد به پدر و مادر
کسی را که تنها از مادر باشد و همچنین میان اخوال و اولاد اعمام
و اخوال

و اخوال با عدم ایشان وارث میگشتند نه با وجود ایشان مگر پسر عم
که از پدر و مادر باشد که با عم مادری جمع شود که مانع عم میشود و در یک حصه آزاد
که قرابتش بمیّت از جهة اوست می برد   در میراث زوج و زوجه
زن و شوهر با تمام مراتب وارث اند و اگر زوج تنها باشد مال تمام از او
و همچنین در غیبت امام و زوجه در عده رجعیه میراث میبرد و نه در باین و در
کسی که غرور محروم شدنش از میراث و در مرض الموت نیز طلاق دهد
او نیز میراث می برد مگر آنکه یکسال بگذرد یا شوهر کند **فصل** معتق یعنی شخصی
که کسی آزاد کرده باشد اگر از آزاد کسی موجود نباشد وارثست و اگر او
نیز نباشد ضامن جریره وارثست و با عدم او امام و میراث فرزند
ملاعنه یعنی او فرزندیکه پدر انکار او کند و با زوجه ملاعنه کند به پدر و خویشان
طرف پدر نمیرسد و میراث ولد الزنا را هیچکدام از زوج و زانی یعنی مرد
و زن نمی برند و هرگاه کسی اقرار بقرابت یکدیگر کنند با شرایط مذکوره
میراث یکدیگر را میبرند و خنثی با اعتبار آن فرجی که از آن بول کند
میراث می برد پس اگر از فرج زن کند حکم زن دارد و اگر از فرج مرد حکم مرد دارد
پس اگر بول از هر دو طرف بیاید آنکه بول از آن سبقت کند
اعتبار دارد و اگر در این نیز تفاوت نباشد هر کدام که آخر تر منقطع شود
پس اگر در این هم متفق باشند پس هر کدام که هیجان شهوت از او
میشود و با حتلام و حیض و وجود و عدم پستان نیز حکم میکنند پس اگر باز

شبیه شود نصف از حصهٔ مرد و نصف از حصهٔ زن میبرد و کسیکه
فاقد هر دو فرج باشد در او الا بقرعه حکم باید کرد و کسیکه دو سر و یا بدن داشته
باشد باید ش بیدار کرد اگر هر دو بیکبار بیدار شوند یک آدمست و اگر باهم بیدار
نشوند دو آدم اند و دو میراث میبرند و حمل وارث نیست مگر زنده متولد شود
و جمعیکه خانه بر ایشان فرود آید یا هم غرق شوند هر یک از ایشان
از هم میراث میبرند با وجود قرابت و شرایط و مجوس که مسلمان شود
بحسب صحیح و فاسد میراث میبرد و الله اعلم

کتاب القضاء

جایز نیست که میان مسلمانان کسی حکم کند مگر آنکه چند وصف در او باشد
ایمان و عدالت و مرد و حلالزاده بودن و علم باحکام شرعی که از معصوم ثبت
شده باشد داشتن و در احکام رجوع بقول امام و مجتهد و تفسیر قرآن
بر آنچه از ائمه علیهم السلام منقول و معتبر است و عمل برأی و ظن جایز نیست
و عمل باحادیثی که در کتب معتمده ثابت است که امامیه نقل میکنند
می باید کرد پس اگر احادیث مختلف باشند بآن نحو وجوه ترجیح که
منصوص است باید ترجیح داد و تقلید غیر معصوم کردن حرامست بغیر آنکه
مستند بروایت نباشد با احتمال تحکیم هم احتیاط واجب اجتناب ضرورست
و بر قاضی انصاف و شنیدن کلام هر دو خصم واجب است و بر قاضی رشوه
گرفتن و میل کردن بباطل از حق و بغیر حق حکم کردن حرامست و حکم
از مدعی بشاهد و از منکر بقسم یا اقرار یا نکول کردن

از قسم

از قسم یا علم حاکم بآن ثابت میشود و ترجمه کرده تفصیل این احکام است
که هرگاه شخصی بر شخصی بر سر چیزی دعوی کند اگر مدعی شاهد گذرانید
حکم بجانب او میشود و اگر نه منکر قسم حق رجوع میشود و اگر از قسم
حق برای او ثابت است و اگر رد کند پس اگر مدعی قسم خورد حکم از برای
او باید کرد و اگر نکول کند از برای منکر و کسیکه متصرف باشد از وجه تصرف
پرسیده نمیشود مگر کسیکه مدعی غیر این باشد که تصرف بغیر حق دارد پس
باید که شاهد بیاورد و کسیکه اقرار بچیزی کند بآن اقرار او مواخذه میکنند
و الله اعلم و در غیر آن حکم بقسامه از برای مدعی پنجاه قسم با اشتباه
ثابت شده از برای مدعی یا از برای منکر میشود و کسیکه در واقع علم بدین
داشته باشد که بر باطل دعوی میکند هر چند اثبات ببینه و قسم
موافق ظاهر شرع از او صادر شود بر او حلال نیست و عند الله مواخذ
است هر چند بر حاکم لازم باشد که از برای او حکم کند
و کسیکه دعوی بر میت داشته باشد باید که بینه بگذراند و هم قسم
خورد و در زنا ثبوت کمتر از چهار شاهد عادل مسموع نیست و در
عارمی الیه یک مرد و قسم اثبات میشود و اگر زنان شاهد
باشند ناچار است که چهار زن عادله باشند یا یک مرد و دو زن یا دو
با یمین و جایز نیست قسم خوردن و قسم دادن مگر بخدا و اسماء
خاصه او

کتاب الشهادات

گواه شدن بر حقوق مردمان واجب کفایتست

۸۱

کتاب شهادت

و ادای شهادت کردن واجب عینی هرچند از برای مخالفین
باشد تا حق نزد قاضی ثابت شود هرچند متنفر عادت باشند
بشرطیکه اصل حق زیاد و کم نشود و از شهادت برگشتن حرامست
مگر بنا حق باشد و گواهی دروغ حرامست و هرگاه بعد از شهادت
رجوع کنند بعد از حکم واجبست که بقدر آنچه از حق تلف کرده است
غرامت بکشد مگر مال بعینه موجود باشد پس باید بصاحبش رد کند
و هرگاه شخصی قرض داشته باشد و از فقرا انکار ظاهری کرده باشد
تا وقتی که بهم رساند از برای قرض خواهش اگر مظنه ظلم بر او باشد
شهادت نباید داد و اگر نوشته و مهر علم حاصل شود و شک
و احتمال تزویر باقی نماند شهادت میتوان داد و گواهی فاسق
و کسیکه متهم باشد مانند شریک مودی یا اجیر و خصم و گواهی ولد
الزنا مقبول نیست و شهادت شخصی که لاعب نرد یا شطرنج
باشد یا مقامر یا غنا کننده یا شنونده غنا باشد جایز نیست
و شهادت قاذف و گواهی کسیکه سایل بکف باشد نیز
قبول نیست و بر ظلم و خلاف شرع شهادت دادن جایز نیست

کتاب الحدود

ما دام که شرایط حد موجود باشد بآن قیام نمودن واجبست
و تعطیل حدود حرامست و شرایط وجوب حد بر محدود بلوغست
و عقل و اختیار و عدم جهالت بحکم و عدم شبهه محتمله و اقامت

حدود

حدود در ارض عدو جایز نیست و کسیکه اقرار بحدی کند بر او حد واجب
و با انکار ساقط نمیشود مگر قتل و رجم و اگر قبل از آنکه حاکم شرع بر او ثابت
[شود] توبه کند ساقط است و شفاعت از برای کسیکه حد بر او واجب شده
باشد یا کفیل او شدن جایز نیست و اقامت حد بر کسی سوای
امام اصل یا نایب خاص یا نایب عام اش جایز نیست مگر جنایت
در حرم از او صادر شده باشد **فصل** در حد زنا بسبب زنا حد واجب
میشود و اگر مردی که زن داشته باشد زنا کند باید که او را سنگسار کنند و اگر
عزب باشد صد تازیانه اش بزنند و [illegible] کنند و غیر بالغ را
تعزیر باید کرد و اگر کسی با زنی بزور زنا کند واجب القتل است هرچند
عزب باشد و از زن حد ساقط است و آزادی که مرتبه اول بجهة زنا
حد زده باشند و در مرتبه چهارم باید کشت و حد مملوک پنجاه تازیانه
است و در مرتبه نهم باید کشت و زنا ثابت نمیشود مگر بگواهی چهار
عادل یا چهار نوبت اقرار و کسیکه اراده زنا بزن نامحرم داشته باشد
و مقدمات زنا بعمل آورد اما دخول نکند صد تازیانه اش بزنند و یکسال
از آن شهر اخراج کنند و ذمی هرگاه بزن مسلمان زنا کند قتلش واجبست
و در لواط با عدم ایقاب حد زانی دارد و با ایقاب باید کشت
اما مفعول را بر هر تقدیر باید کشت و بلوغ و عقل و اختیار در
در وطی شرط است و غیر بالغ را تعزیر باید کرد و کسیکه پسر را بشهوت

کاربانه واجبست
بوسه حد نمی باشد واجبست و با عدم حجت ثابت نمیشود مگر بچهار
اقرار و اگر دو زن با هم مساحقه کنند حد زنا برایشان واجبست
اگر بی شوهر باشند و اگر شوهر داشته باشند قتل واجبست و در مرتبه
چهارم اگر شوهر نیز نداشته باشند که قتل واجبست و زن اگر با شوهر خود
جماع کند و برود با دختری بکر مساحقه کند و آن دختر حامله شود بر زن
رجم و مهر دختر واجب میشود و بر قواد و قواده یعنی مرد و زن که مردم را
بزنا و لواطت میکرده باشند نیز حد واجبست و از آن شهر بایدش اخراج
شان کرد **فصل** در حد قذف یعنی دشنام بزنا و مثل آن دادن حرمت
مسلمانان بکافر نیست حتی دشنام کسیکه قذف کرده باشند
بر آنکس حرامست و شلاق زیانه واجبست بر کسیکه کسی را
با پدر و یا مادر آنکس را بزنا یا لواط نسبت دهد بعنوان فاعلیه یا مفعولیه
و اگر کنایه بکسی بگوید و بتصریح بقذف نکند یا بچو شخصی کند
تعزیر واجبست و کودک را نیز تعزیر باید کرد و حد قذف واجب نیست
مگر شخصی را که قذف کرده مطالبه کند و اگر عفو کند ساقط است
و اقرار بقذف کند حد واجبست و بانکار ساقط نمیشود و اگر
کسیکه دیگری را دشنام بزنا و یا لواط دهند حد ساقط است و تعزیر
واجبست و کسیکه عفو کرد دیگر رجوع جایز نیست و اگر کسی بگوید
با مادرت محتلم شدم او را تعزیر باید کرد و کسیکه ناسزای به پیغمبر یا امام
بگوید

بگوید اگر قتلش مقدور کسی باشد بر او واجبست و کشتنش ناصبی
اگر ایمن از خوف باشد جایز نیست **فصل** حد شرب الخمر یا نبیذ
یا فقاع یا مسکری باشد هر چند قلیل باشد واجبست و کسیکه حلال
داند واجب القتلست و لکن بشرط بلوغ و عقل و اختیار و عدم
علم بحرمت و بتوبه کردن حد ساقط میشود و هر گاه کسی را دو بار بر
شرب حد زنند مرتبه سیم بایدش کشت **فصل** در دزدی کسیکه بقدر
ربع دینار یا زیاده چیزی را از جایی که محفوظ باشد مانند صندوق و
غیره بدزدد دست راستش را از بیخ چهار انگشت میباید برید
و ابهام و کف را باید گذاشت پس اگر بار دیگر دزدی کند پای چپش را
از کعب باید برید و ابهام و کف را باید گذاشت پس اگر بار دیگر
دزدی کند پای چپش را از کعب باید گذاشت و حد او نیز واجب
پس اگر مرتبه سیم دزدی کند بایدش حبس مخلد کرد و واجبست زخم
او نیز و معالجه کردن و اگر در زندان دزدی کند بایدش کشت و اگر
دست چپ را بغلط قطع نمایند دست راست دیگر جایز نیست و
دزدی ثابت نمیشود مگر بگواهی دو عادل یا دو بار اقرار که خود بدون
جبر و خوف بکند و رد مال بمالکش رو کنند و کسیکه به علانیه مال
کسی را ببرد دستش قطع نتوان بلکه تعزیرش واجبست و نباش را
نیز قطع ید باید کرد اگر دزدیش به بینه ثابت شود و یا باقرار خودش

قطع نتوان کرد و بتوبه قطع ساقط نشود نه غرامت مال و علم بتحریم
شرطست **فصل** در حکم محارب مترجم گوید که محارب کسیست که
اظهار سلاح بجهت خوف مسلمانان کند و ایشان ضرر رسانیده باشد
و از جراحت و قتل کسی باک نداشته باشد چون قطاع طریق پس
چنین کسی اگر کسیرا کشته باید کشت و او را بردار باید آویخت
و اگر همین بشمشیر زده دست راست و پای چپ او را باید برید و اگر نه کشته
و نه مال ببرد از ولایت باید اخراج کرد و اگر قبل از دست یافتن
حاکم توبه کند چیزی بر او نیست و اگر کسی خانه کسی را آتش زند غرامت
خانه و آنچه در او سوخته بر او واجبست و باید کشت و کسیکه مردم را
ببدعت دعوت کند واجب القتل است و دفع محارب بمحاربه
از خود و از مؤمنان واجبست اما از برای مال واجب نیست ولکن جایزاست

کتاب القصاص

فصل کسیکه مسلمان زاده باشد و مرتد شود واجب القتل است و اگر توبه
کند ساقط نمیشود و انکه مسلمان زاده نباشد او را توبه فرمودن واجبست
و اگر توبه نکند باید کشت و اما بر زن مطلقا کشتن نیست بلکه واجبست
که او را حبس کنند و هر روزه باشند بر او تنگ بگیرند تا توبه بکنند یا
بمیرد و قتل ناصب در جائیکه تقیه باشد جایز نیست و کسیکه دعوی پیغمبری
کند واجب القتلست **فصل** کسیکه با حیوان جماع کند تعزیرش باید کرد
و ساحر را باید کشت و قصه خوان را باید زد و از مسجد بیرون کرد

و هر کس قتل

و هر کس قتل حرام از او صادر شود که حد نداشته باشد تعزیرش
باید کرد **کتاب قصاص** قتل بغیر حق و شریک او شدن و راضی بکشتن کسی

کتاب القصاص

شدن حرامست و همچنین زدن بغیر حق کسیرا و کشتن آدمی خود را
و فرزند خود را نیز کشتن حرامست و نیز اگر زن حامله بجهة سقوط حمل
دوائی بخورد حرامست و بر کسی جایز نیست که کسیرا اگر خون ناحق
کند در خانه راه و پناه دهد و توبه از قتل واجبست و بر کسیکه
بعمد کسیرا کشته واجبست که اقرار بقتل کند و خود را برای
قصاص تسلیم ورثه نماید یا آنکه ولی میت را راضی کند بدیه و لو ان
کمتر یا بیشتر و قصاص مخصوص بقتل عمدست و در شبیه بعمد
دیه واجبست مترجم گوید شبیه بعمد کفاره نیز بدهد و آن آنست
که قصد کشتن نباشد اما بآن منقضی شود یا بچوبکی قصد داشته
باشند لکن خواهد کسیرا مشت بزند و او بآن مشت بمیرد و قتل خطا
آنست که قصد آن شخص مطلقا نداشته باشد مثل آنکه بر جای
دیگر تیری می انداخته باشد و بر شخصی خورد و کشته شود و دیه آن
بر عاقله است یعنی خویشان پدری و بر قاتل چیزی نیست سوای
کفاره و کسیکه امر بقتل کند حبس مؤبدش باید کرد و همچنین کسیکه
بگیرد تا بکشندش پس اگر مامور بنده او باشد قصاص بر آقا واجبست
و کسیکه قاتل را از دست خون خواهش برهاند احضارش یا دیت

براو واجبست واگر شخصی خواهد که از خود دفع کند واو کشته شود
وقصاص براو نیست ودر ثبوت قصاص بلوغ وعقل واختیار شرطست
وواجبست که دیت را بوارث رسانند بنحوی که ممکن باشد واگر
فرزند پدرش را بکشد قصاص باید کرد واگر پدر فرزندش را بکشد قصاص
ندارد بلکه تعزیر واخراج بلد میکنند واگر از دیه قاتل چیزی زیاد آید پیش
از قصاص باید باورد کرد مانند آنکه مردی زنرا کشته باشد یا دو مرد یکمرد را
اگر آن دو مرد را خواهند بکشند بهر کدام نصف دیت را باید رد کرد ودون
العکس وکسیکه مملوک خود را بکشد کفاره وتوبه وقیمت او را تصدق
کردن واجبست وکیل الحبس اش نمود وکسیکه مملوک غیر را بکشد قیمتش
براو واجب میشود مگر آنکه زیاده از دیه آزاد باشد که همان قدر دیه را باید بدهد
وقصاص نیست مگر که این را عادت وخو کند واگر مملوک آزادی را بکشد
قصاصش باید کرد ودون العکس ومسلمان اگر ذمی را بکشد قصاص ندارد
مگر معتاد باین باشد واگر بکشند فاضل دیت را رد باید کرد واگر کسی عفو کند
دیگر قصاص براو روا نیست وهمچنین اگر صلح کند یا به دیت راضی شود
ودر قصاص عذاب ودیگر غیر از کشتن بشمشیر جایز نیست وکسیکه
بغیر حق گواهی دهد بر قتل قصاص واجب است پس اگر متعمد باشند رد
باقی دیه واجبست ودر شکستن استخوان قصاص نیست **فصل**
قتل باقرار قاتل ثبوت میشود وباشرط وبه بینه وبقسامه یعنی
پنجاه قسم

پنجاه قسم در قتل عمد ثابت میشود ودر قتل خطا بلوث ولوث
آنست که کسی را بسبب آنکه علامات قتل در او باشد متهم
بقتلش کنند پس اگر در قتل عمد قصاص ودر قتل خطا دیه بر
مدعی علیه در قتل عمد پنجاه قسم بخورد ودر خطا نصف آن ودیه را ازو
عبه بر ولی واقرار بخطا بر عاقله ثابت نمیشود. **فصل**
قصاص ثابت میشود در مرد وزنان در اعضا وجراحات تا ثلث دیه
برسد پس رد فاضل واجبست وهمچنین از برای جانی در آن جنایتی
که نموده باشد براو زیادتی واجبست اگر زیاده باشد ودر اعضا و
جراحات بعمد قصاص واجبست مگر [illegible] ولی عفو کند یا بمصالحه
یا بدیه راضی شود ودر شکستن دست اگر به شود ودندان صبی اگر بروید
قصاص نیست مترجم گوید که جایفه آنست که بمیان فرو رود ومامومه
آنست که بام الدماغ یعنی بآن پرده که مغز سر در آنست برسد
منقله آنکه عضوی از جای خود حرکت کند هاشمه آنکه استخوان
بشکند والله اعلم وکسیکه یکچشم داشته باشد وچشم کسی را که
صحیح باشد بکند قصاص باو نصف دیت ثابت است
وعکس اگر باشد قصاص ویکچشم ثابت است وقصاص اطراف
برشادر زور ثابت است واگر دیت باقی ماند رد باید کرد
کتاب الدیات واجب در دیه مرد آزاد مسلمان که کشته شود صد شتر

یا دویست گاو یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم یا هزار دینار یعنی هزار
اشرفی طلا یا دویست جامه است و دیت زن نصف آنست

و کسی که از قتل در ماههای حرام واقع شود بر او دیت و ثلث آن
و روزه دو ماه از اشهر حرام واجبست و اگر غلام کسی یکی را بکشد
بر آقا واجبست که او را بصاحب خون تسلیم کند خواهد خدمت اش
بفرماید و خواهد بکشد و خواهد آزاد اش کند و اگر آقا او را آزاد کند صحیح است
بشرط آنکه دیت خون را بدهد و واجب در دیت ذمی هشتصد درهم است
و اگر متعدد باشد دیت مسلمان و دیت ولد الزنا نیز همین قدر است
علاوه هشتصد درهم
و در دیت جنین ذمی عشر قیمت و دیت جنین حیوان نیز یعنی طفل
که در رحم باشد عشر قیمت آن حیوان است و در دیت خنثی مشکل
نصف دیت مرد و نصف دیت زنست و دیت نطفه بیست دینار
است و علقه آنکه مانند گوشت جاویده باشد شصت دینار و آنچه
استخوان داشته باشد هشتاد دینار و آنچه صورتش تمام شده باشد
صد دینار است و از دینار همچنان اشرفی مراد است و آن طفل که روح
داشته باشد دیت کامل دارد و دیت ناصب بغیر اذن امام یک
گوسفند است **فصل** کسیکه تنها مباشر جنایتی باشد دیت تمام بر او
واگر چند کس شریک باشند بر همه است و اگر طفلی غرق شود و دو کس
شهادت بر سه کس دهند که ایشان او را غرق کرده اند و آن سه کس
گویند

فصل

گویند که آن دو کس غرق کرده اند از سه خمس دیت بر دو کس و دو خمس
آن بر سه کس واجب میشود و کسیکه چاهی در سر راهی یا ملک غیری
خود بکند هرچه در آن افتد ضامن است و کسیکه چیزی در راه وضع کند
که مضر راه باشد هرچه بسبب آن تلف شود ضامن است و همچنین
باقی چیزها با تفریط **فصل** هر عضویکه در جسد دو تا است چون
دست و چشم و غیر آن در هر دو دیت کامل واجبست و در یکی نصف
دیت آن مگر لبها و خصیه ها که در لب بالا چهار صد دینار واجب است
و در لب پایین شش صد دینار است و ... هزار دینار بجهة آنکه لب پایین حفظش بیشتر
از لب بالا است و خصیه چپ نیز چنین است زیرا که آن محل منی است
و کسیکه پشت کسی را بشکند دیت بر او واجبست و دیت
طفل که در رحم کنیز باشد نصف عشر قیمت مادر است و بعد
بیست یک قیمت مادر است
از وضع عشر قیمت و سر میت را کسی قطع کند صد دینار را
باید تصدق کند و در جراحتها نیز بالنسبه حساب میشود کسیکه یک
چشم داشته باشد و کسی آنرا بکند دیت بر او واجب است
تمام که صد تومان باشد
و موی زن را اگر کسی بکند که باز بروید مهرش بر او واجبست و الا
دیت و در ازاله بکارت مهر واجب است و در عضو مثل زبان
گنگ و ذکر خصی ثلث دیت و در دندان و همچنین اگر زبان گنگ را
کسی ببرد ثلث دیت را باید داد و همچنین ذکر خصی و خصیه ها

او و در هر زخم که پوست شکافته شود ثلث دیت و در ذکر خصی تمام
دیت واجبست و همچنین ذکر عنین و در دندان طفل تفاوت
قیمت باید و او نه قصاص و در کندن ریش اگر بروید ثلث دیت و اگر
نروید کامل و در موی سر اگر نروید نیز تمام دیت و در تمام
دندانها تمام دیت و دیت بهشت قسمت میشود شانزده تا
که در اواخر است دیت هر یک پنج پنج دینار است و از ده که در پیش
دهنست دیه هر کدام پنجاه دینار است و در جمیع انگشتان هر دو دست
دیت کاملست و انگشتان پا چنین و اعضای مرد و زن بثلث دیه
نرسیده مساویست و بعد از آن دیه اعضای زن نصف دیه
اعضای مرد است و در چشم حیوان ربع قیمت او واجبست فصل
فصل
اگر کسی کاری کند که شنیدن گوش یا قوت باصره از چشم یا صدا
برطرف شود یا کاری کند که عضوی شل شود یا قوه شامه زایل شود
دیت تمام برا او واجب میشود و در کلام اگر نقصی بهمرسد بعدد هر حرف را
که از مخرج متعذر گوید بآن نسبه دیه دارد و همچنین اگر عملی کند که عقل
زایل شود و یا قوت مجامعت برطرف شود تمام دیت و اگر سمع
و بصر بالکلیه زایل نشود بالنسبه دیه وجبست و اگر سبب سلسل
البول یا سلسل الغایط یا افضا شود و افضا آنست که محل بول
و محل حیض یکی شود یا انزال نشود نیز دیه واجبست یعنی بسبب
جنایت

جنایت ماده انزال برطرف شود دیه واجبست فصل
در جایفه و مأمومه یعنی بایستی سابقا گذشت ثلث دیه واجبست
و در موضحه و آن آنست که پوست ظاهر کند سفیدی استخوان را
پنج شتر واجبست و دیه باضعه یعنی آنکه فرو رفته باشد بگوشت اندکی
و پوست را بشکافد و بنماید دو شتر و در متلاحمه یعنی آنکه گوشت را
ببرد و پوست نازک که بالای استخوان و در زیر گوشت میباشد نرسیده
شتری است و در دامیه هر یک شتر و دامیه آنست خون بیرون آید و
روان نشود نافذه یعنی آنست زخم از یکطرف داخل بدن شود
و از طرف دیگر ظاهر شود یا پریدن رقوع عشر دیه است و در
سمحاق و آن آنست که باستخوان رسیده باشد چهار شتر
و در منتقله یعنی استخوان را از جای خود نقل کرده باشد بجای
دیگر هاشمه یعنی آنکه استخوان بشکند ده شتر است و در بنده
نسبت قیمت او حساب میشود و لکن اگر زیاده باشد قیمت عبد از دیت آزاد
دیت خطا محض بر عاقله واجبست و عاقله جمیع ممالک مالک فصل
است و عاقله ذمی امامست پس او را مال باشد دیت در مال
او خواهد بود و عاقله ضامن عمد و اقرار و صلح نمیشود و ضامن جریره نیز
عاقله است و کسیکه عاقله ندارد [illegible] امام است و [illegible]
عالم [illegible] [illegible] الحمد [illegible]

المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول زبدة الفقهاء
والمحدثین وعمدة العلماء والمتاخرین الشیخ العالم الفاضل الکامل
البر البار التقی المتقی الشیخ محمد ابن الحسن الحر العاملی ادام الله تعالی
ظلال جلاله علی رئوس المحصلین میفرماید که درین ذکر واجبات
ومحرمات که منصوص بود نمودم وقلیلی از مندوبات و مکروهات
ومباحات نیز تقریبا ذکر کردم وامید آنست که از واجبات محرمات
چیزی فوت نشده مگر قلیلی واستغفار میکنم از سهو ونسیان
وکسیکه اراده داشته باشد که اطلاع بر ادله این مسایل نماید باید
که رجوع کند بکتاب ما که مذکور شده در اول این رساله پس واجبات
این رساله هزار و پانصد و سی و پنج مسئله و محرمات او هزار و چهار صد و
چهل و هشت مسئله پس خواهد بود مجموع مسائل دو هزار و نهصد و
هشتاد و سه مسئله والحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام
علی محمد وآله اجمعین مترجم این رساله محمد ابن محمد ابن محمد باقر بن زین
العابدین ابن اشرف بن معالی الحسینی نجفی [illegible] ۱۱۰ [illegible] فراغ
من تحریر هذه الرساله الشریفه المسمی بترجمة البدایة الهدایه
فی یوم الاثنین وتاسع من شهر ذیقعده الحرام سنه [illegible]
اربعین و مائتان [illegible] النبویه ۱۲۴۸

[illegible]

دل در جهان مبند و تواند بشکن ز مرگ
چیزی طلب مکن که درین روزگار نیست

سعدی به الله کار نجو و که رفو ویش
گر ذره ز رحمت بر رو کار نیست

با اجل گر در همه عالم کشد ره باطل
گو بجز رواق عزیزان کنار نیست

[illegible]

انجیر تازه	انگور شیرین	شفتالو	آلوی سیاه
گرم و تر است	گرم و تر است	سرد و تر است	سرد و تر است

امرود و ترنج زبان دارد	انار شیرین	گوشت گاو	گوشت قدید
سرد و خشک است	گرم و تر است معتدل	سرد و خشک است	گرم و خشک است

تیهو	سمانه	گنجشک	مرغ خوانگی	خروس
گرم و تر	گرم و خشک غلیظ بود	گرم و خشک	معتدل است	گرم و خشک

کبک و دراج	گوشت اسب	گوشت کره خر	گوشت اشتر
گرم و لطیف	گرم و خشک است	گرم و خشک و غلیظ است	گرم و خشک

انار ترش	بهی	سیب شیرین	سیب ترش
سرد و خشک و لطیف	سرد و تر است	گرم و تر است و از سردی معتدل	سرد و خشک است

زردآلو	طوت سفید	سنجد	کنار	خربزه شیرین
سرد و تر است	سرد و تر است	سرد و خشک است	سرد و خشک است	گرم و تر است

خربزه هندی	کشنیز خشک	گل کوهی	نرگس	سوسن	شکر و قند
سرد و تر است	گرم و تر	گرم و تر است	معتدل است	گرم و تر است	گرم و تر است

انگبین	بابونه	قطیفه	قسط عظیم	گل سرخ	گلاب
گرم و خشک	گرم است	معتدل است	گرم است	بو بنی گرم است	گرم و تر است

عرق بید	عرق کاسنی	عرق گاوزبان	آب ترشی	پنیر تر
سرد و تر است	سرد و تر است	سرد و تر است	سرد و تر است	گرم و تر است

[illegible]

پنیر خشک گرم خشک است	سکنه تازه گرم تر است	آهو گرم خشک است	کلنگ سرد و خشک است	جرز گرم تر است	بط گرم و گوشت غلیظ گرم تر است	
گوشت بز سرد و خشک	گوشت گوساله سبک و معتدل است	ماهی شور گرم خشک است	شیر ماهی گرم خشک است	شخ ماهی گرم تر است	جشیها گرم تر است	
پاچه معتدل است	مغز سر سرد و تر است	سر بریان گرم تر است	دل گرم خشک است	خایه گرم تر است	جگر گرم تر است	سپرز سرد خشک
شکنبه و روده سرد و خشک است	دنبه و پیه گرم تر است	دوغ سرد و تر است	نخود آب گرم و تر است	سماق آباد سرد و خشک		
زیره آباد معتدل است	هریسه گرم تر است	دارچین آباد سرد و خشک است	گرم آباد گرم تر است	کباب گرم تر است	گردانیده مرغ گرم سرد است	بریان گرم تر است
حلبه گرم تر است	سنبول معتدل است	شاسنه سرد و تر است	لوبیا گندم گرم خشک است	جو سرد و تر است	رشته بقراط گرم تر است	
سبزی گرم خشک است	باقلا تر سرد و خشک	[illegible] سرد و خشک است	لوبیا	عدس نخود معتدل است	بانی مصری گرم خشک	
نان برنج بقراط معتدل است	نان کاک گرم خشک	نان فطیر [illegible]	نان برنج سرد و خشک	نان کماج گرم خشک		
کاسنی سرد و تر است	کاهو معتدل است	مغز بادام گرم خشک	کرفس گرم خشک	روغن زیت گرم خشک	روغن خردل گرم تر است	
آبغوره سرد و تر است	روغن کنجد گرم تر است	روغن جوز گرم خشک	نخود سرد و تر	شکر گرم خشک	سرکه سرد و خشک	[illegible] گرم خشک
خیار سرد تر است	بادنجان گرم خشک است	کبر گرم خشک است	ترخون گرم خشک	نعنا گرم خشک است	زنجبیل گرم تر است	زعفران گرم خشک
کاسنی گرم خشک است	خایه مرغ گرم تر است	خایه بط معتدل	نبات تازه گرم تر است	عود گرم خشک است	عنبر گرم تر است	

مشک

مصطفادن چوق حدیثلر لازم انلا
سوزلانوب ظلمدی بلکه ربل سنّطا
مونظاد واجب دیرلر جمله تمام
لازم اولدی بو عمل بین الانام
کلدک ایمدی اوش سنت حالنه
مونلا سنت سوزلانوب تیک قالنه
سنت اولدر او نظا ایت هم داخی سنتلری
بو جمیع حدیثلر گلمش اینمامش
فاعل نفس ثوابه اولا انلا اولانلر
بو یورمایش

بعضنه سنت زوایدآ اولور
ایتدی اوش بو سنت موکد دیدیلر
قلدی اول قوّیمدی هرکز بولاک
اوش بو سنت [illegible] غلوش اولور
ایت مایلر کبیر ترس کوردیلر
قومیدی قوینانک ویدی عتاب اوصول

اوبنک جمله عالملر اولادوب
کلدیک ایمدی بو ادب تیک ایشه
تحرّ اولدر اوده قولرل [illegible]
کلدیک ایمدی [illegible]
قالمه سن سن اوبنک تشویش
اوبنک اوچون نجب [illegible] آتوقویه لر
نهیم تزدا ایدی هم جز اوصول
اوبنک بیناتی کلین نورالم
قیلدوراردم نفل [illegible]
کیم اوده تزارلب [illegible]

ای عبادت قلموجب ساخلیه ادب
دیرالدین فرض واجب مستحب
اول عملدن اشیلکن اجر حقتکیه
ولی شیطان ادررهر دم انکر
اول عملده یوق ثواب ای دین ظبیب
هرکز قلز عبادت بلا ادب
هم اجر اوقیمتی علام اکچون
بو ادب خوش نور نور اسلام اکچون

کلدیک ایمدی بو حلالتی بیلمکه
بو حلال آیت بیله بولدی بیان
حکمنی اندر بیان سوزله تکمه
بعضی حدیثلر سوزلانوب بولندی بیان
هم اجر اجماع امت حق کوروب
دیدیلر جمله حلال اوده مطلوب

کلازادنی بیلکان اول حبّ حلال
نورکیش کوررسه حرامنی اول حلال
حق حرام دیدی انکز اوبنن بیلنک
بونوحرامنک معنی نیمه در بیلنک
بلن ولارلا اختیار قوتمیش الم
قلمق فلماز یوق اکجسر یوق کناه
حق تعالی اوده قیلمش دربا
کلدیک ایمدی بو حاج نذر حاج

این کتاب مال مصطفی ماه ربیع

السنه ۱۹

۱۳۳۳

ماه محرم الحرام ۱۳۳۹

هر کس پی کار خود نگیرد

بیهوده زحمت کشیده میرد

[illegible] ۱۳۳۹

ا ب ت ث

ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق

ک گ ل م ن

و ه ی

محمد

ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی

این کتاب صد کلمه

است سنه ۱۳۲۲

ان مال محمد ان مال محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

صد کلمه اسرار الحکمت از لفظ گهربار ورثه امیر المؤمنین
و عین الیقین و دیان الدین و صاحب الیمین شاه مردان
شیر یزدان حاکم محشر و ساقی کوثر حیدر صفدر اسد الله الغالب
الامام المرتضی علی بن ابی طالب علیه افضل التحیه والسلام
والاکرام و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین

لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً

حال خلد و جحیم ار بنماید … یقین آنچنانکه میباید
گر حجاب از میان برون آرند … آن یقین ذره‌ای نیفزاید

سنگا اوچماق و یا تموغ حالی … یقین
شویله کونکلوم کوزیله کوریش ایم

کیم اگر بو تن حجابی کیده ارادن
اول یقینن اولمایه آرتوق الکسوک بیلکان

ب

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

مردمان غافلند از عقبی   همه گویی بخفتگان مانند
ضرر غفلتی که می ورزند   چون بمیرند آنگهی دانند

آخرتدن آدم اوغلانلاری غافل جمله سی
جهانده سن یاتوب اویراکند داو زیندین بیخبر
چون اجل ایرشه غفلت قلمایه معلوم اولغه
هر نه کیم دنیاده کسب ایتیشلا یدی خیر شر

ج

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

خلق را نیست سیرت پدران   همه بر صورت زمانه روند
دوستند آنکه راز زمانه خوشست   دوشمنند آنکه راز زمانه فکنند

عالمونک خلقیده هرگز آتا خلقی قالمیش
کوره دورلر کیم زمانه نیچه ورزش ایلسا ایدر
خوش کورورلر آنی کیم دور زمانه خوش کورر
جور ایدرلر اونکا کیم دور زمانه جور ایدر

ما هلك

د

ما هلك امرؤ عرف قدره

هر که مقدار خویشتن بشناخت   از همه حادثات ایمن گشت
از مضیق غرور بیرون جست   در مقام سرور ساکن گشت

هر کیشی کیم خلق ایچینده تانیدی مقدارینی
هر قضادن کیم فلکلردن اینغر ایمن دورور
غصه و قیغودن اولماز خاطری هرگز ملال
قسمتی در هر فرح کیم دنیاده ممکن دورور

ه

قیمة کل امرئ ما یحسنه

قیمت تو در آن قدر علمست   که تن خود بدان بیارائی
خلق در قیمتت بیفزایند   چون تو در علم خود بیفزائی

بیلدوکونکچه قیمتونک در علمونک آرتورای عزیز
کوبلرسنک خلق ایچنده آرته قدر قیمتونک
آدمیونک زینتی علم و هنردور بلکو بیل
عزتی خلق ایچره دیلرسنک علمه صرف ایت عمرونک

و

من عرف نفسه فقد عرف ربه

بر وجود خدای عزّ و جل   هست نفس تو حجت قاطع

چون بداني تو نفس را واني كورت مصنوع ازو صانع

حق تعالى نك وجودي چون بلكم اول وار لغ دوردر

حجت وار اوغ سو نك نفسو نك آنكله اوزنكي

نفسونكى بلدو نكسه بلدم كه بلدونك ربونكى

نفسونكى مصنوع صانع صورر سنك ربونكى

ز المرء مخبوء تحت لسانه

مرد پنهان بود بزير زبان چون بگويد سخن بدانندش

خوب گويد لبيب گويندش زشت گويد سفيه خوانندش

ارزيلى آلتنده كز لودر حق كا بيم دوردر

بلدرور كند ارزنيني آغاز ايدسه سوز بسلذ

آدمي جاهل دور كلورسه قيل قالى جوخ جوخ

اسمى عاقل دور كلورسه سوزو سازى ازدر آز

ح من عذب لسانه كثر اخوانه

گر زبانت خوش است جمله خلق در مروت برادران تواند

ور زبانت بد است و رخوانه خصم جان تو چاكران تواند

هر كمنك بيم سوزى كوچك اوله دا طلو دكلى

خلق اونكا كيمي قنداش وكيمي يار اولور

الكى يرزلو قاتى سوزلو اوله اچوخ يرزلو اول

برخه باشنده كى قونش چي سنكا اغيار اولور

بالبر

ط ۹ بالبر يستعبد الحر

گر تو خواهي كه پيش تو بندند سروران جهان سر افكنده

مردمى كن كه مردمي كردن مرد ازآد را كند بنده

بو دايله بيلش ايلر سن ياخشيلغ قيل ياخشيلغ

ياخشيلغ ايدن فاموا حوالده اول مقبول اولور

ياخشيلغ دين واخي بيلك اوليه عالمده ايش

حر كشي آزاد ايكن هم ياخشيلغدن قول اولور

ي ۱۰ بشر مال البخيل بحادث او وارث

هر كرا مال هست خوردن نيست او از آن هيچ بهره كى يابد

يا بتاراج حادثات دهر يا بميراث خوار بگذارد

بيم كه مال جمع قلدى بيهودى يديو رمدي

فسخه يوخ ضايع ايتيدي عمر وماله اولدي مار

جهان آفتلرى اول مالى النددن آلور

يا اولور حسرتيله مالى بمبيرات خوار

يا ۱۱ لا صواب مع ترك المشورة

مشورت رهبری صواب آید   در همه کار مشورت باید

کار آنکس که مشورت نکند   نادره باشد از صواب آید

خیر شر بیلن ایلین دانشب بانیلر رایش

گرچه اول ایمش اولالونک مشورت اهم خوب الور

اوزنکا زیرک بوب دانشمه نیچه انیشلمه

مشورت بیرایش اگرچه بتر نامرغوب الور

یب لِسَانُ العَاقِلِ فِي قَلْبِهِ

۱۲

هرکه او راست با کمال خرد   هست پنهان زبان او در دل

نشود هیچ سر او پیدا   نشود جمله گفت او باطل

هر کمنیک کیم عقلی وار او نیک دلی پنهان اولور

سوله مز اندیشه بیر خلقلرا اول سوزنی

هر کلامنیک نقدنی دقتن کوزادرسن بوزی

کیمسه بیلمز سرنی فاش ایلمز کنند اوزینی

یج الجَزَعُ عِنْدَ البَلاءِ تَمَامُ المِحْنَةِ

۱۳

در بلیت جزع کمن که جزع   بتمامی دلت کند رنجور

هیچه رنجی تمام ترزان نیست   کز ثواب خدای مانی دور

هر چخن پنجه کیمزاری

هر چخن اورونک بلایه زاری یخ یوخه در روا

پنجه کیم زارنی قیلور سن محنتونک دور تر کجا

هیچ محنت انکارمز کیم صبر اولمه بسن

حق ثوابندن سنی محروم ایدر فکر ملال

ید لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ

۱۴

نظر قابل خست او   در سخن کی کنند هیچه اثر

ز سخن بار نگر که حالش چیست   در کند از نده سخن منگر

هر کیم اول هر سوزی سوبلمز گر شریف گر خسیس

باخمه کیم کیمدور دین سوزی قوی معنی گزت

جهد قیل تا انکلیا سنک سوزه چون رو زنک قولاغ

کیم سیدی کیم سولین خوار کور دعوی کوزت

یه لَا ظَفَرَ مَعَ البَغْيِ

۱۵

هرکه از راه بغی خیری جست   ظفر از راه او عنان برتافت

در ظفر هست منفعت نگرفت   پس چه حاجت آن ظفر که نیافت

گر دیلر سنک کیم سنکا ال ویره مقصودنک سونک

حلم صحبت ایله بولونکمدن کوتر جور ستم

طلبکه کیمسه مراوینه مظفر اولمدی
اولدیسه آخر الامر اول ظفر اولدی ندم

یو ١٦

لا ثناء مع الكبر

هرکه را کبر پیشه شد به خلق / در محافل جفای او گویند
وانکه در منهج تواضع رفت / همه عالم ثنای او گویند
کیم کیم کبر و تکبر پیشه اولدی عجب ایله
مجلس محفلده خیرین سویلمز شیخ شاب
هرکیمک ایشی تواضع اوله خلق ادب
هر ایشه کیم دوز اول یوزینه اولور فتح باب

یز ١٧

لا بر مع شح

هرکرا بخل پیشه شد دیگران / بت ممکن که طاعتش دارند
حق گذارند طاعتش او را / حق نباشد چگونه بگذارند
نعمت ایسی چونکه صونه ابلدی امساک بخل
ایرشه نعمت و کوال کیم کسنه محکوم اولور
نعمت ایچون خدمت ایله هرکیمی کیم گوروسن
نعمته بخل ایده نه خدمت فلاسن شوم اولور

لا صحة

یح ١٨

لا صحة مع النهم

نشود جمع هیچ مردم را / تندرستی ز خوردن بسیار
مذهب خویش ساز کم خوردن / گرترا جان عزیز است بکار
چوخ یهین آدم گرک کیم صاغلغیندن برلمیه
صاغلغیله چوق یمک بر یرده قاچن اولا جمع
کسه اوزو نکا آز یمک مذهب قیل ایا صاحب نظر
تا که جسمنک مجلسنده جان منور قاله شمع

یط ١٩

لا شرف مع سوء الادب

با ادب باش تا بزرگ شوی / که بزرگی نتیجه ادبست
بی ادب مرد کی شود بهتر / گرچه در اعتلات نسب است
ارمدی اولو لغه هرگز ادبسز آدمی
گرچه آتا دن آنادن انده وار اصل نسب
ار برسن کیم اولولغ حرمتنی بیله سن
اهل عزتله صحبتین قیل ادب اگرن ادب

ک ٢٠

لا اجتناب من محرم مع الحرص

حرص سوی محرمات کشد / خاک آنکس که حرص را نگذشت

آنخواهی که در حرام افتی　　دست از حرص می بباید شست

اوله حرص طمع درکم حرامه اوغرادور

بخشلو اول کشی کم حرص طمع ترک ایلدی

کوریرسن کم حرامه دوشلر بن حرص قوی

حرص ترک ایدن صفا بنیادنی برک ایلدی

کا ٢١

لا راحة مع الحسد

از حسد دور باش تا در بری　　با حسد هیچ کس نباشد شاد

گر برا نکاح خواهی کرد　　مر حسد را طلاق باید داد

شادلغی مقصور دیک ایسه اول مقبل هرکز حسود

قایغولو دور دایما هرکیم حسد ایله یار اولور

کیج حسددن ضایع ایتمه غصه ایله عمر ونکی

صانمه هرگز حسددن کیمسه برخوردار اولور

کب ٢٢

لا محبة مع مراء

ابلهست آنکه فعل اوست لجاج　　ابلهی را کجا علاج بود

تا توانی لجاج پیشه مکن　　کار دشمن و دوست لجاج بود

چون آنا کوکلک قبول ایتمز نک محبت قلمدی

نیجه ادلر سنکله همدم و دوست چون اولدنیک لجوج

لا سؤدد

کیج لجاجتدن لجاجت بردرم دور اولته نیز

تا محبت بندلنی اوزمایه فاجین دیر اوج

کج ٢٣

لا سؤدد مع انتقام

صولت انتقام از مردم　　دولت مهتری کند باطل

از ره انتقام یکسو شو　　تا نمانی ز مهتری عاطل

اولوغ قدرین دیلرسنک کینه خاطردن کیدر

کینه دوتمغ اولوغ اقبالنی باطل قیلور

کینه دوتمغدن کیجا کور تا سنکا تخت اوله یار

کینه سرورلیک ایشی عاقبت مشکل قیلور

کد

لا زيارة مع زعارة

چون زیارت کنی عزیزی را　　روی خوش دار خوی از ان خوش

چو اگر بدخوئی کنی انجا　　این زیارت شود هبا و هدر

خیر شری بیلن ایله دانش باشله برایش

گر چو اول ایشی اولانیک صورتی هم خوب اولور

اوزنکا زیرک بلوب دانشا بیجه ایشله

صورتن بزایش اگر چه بیته نامرغوب اولور

که

لا مروة لكذوب

99

هر که باشد دروغ زن بروی   از مروت کجا فروغ بود
گر کند عهد آن خلاف شود   ور کند وعده آن دروغ بود
کیم یلان دور سوزی آندن مروت ایستمه
کلمز بیده زور یلانجی آدمیدن لطف وجود
بر مروت کیشی کم سوزی یالان اولمیه
خانه ایله قبله تک هر کس قبله اکا سجود

کو

لا کرم اعز من التقی

گر همی راه تقوی رو   زانکه تقوی سر همه کرمست
ناگرفتن درم ز وجه حرام   بهتر از بذل کردن درم است
کرم اهل الله اولان زهد و تقوی پیشه قیل
کیمکه پرهیزه ایرشدی اوله دور صاحب کرم
کورم آلمیه سن اول جهتدن که اوله اول حرام
یکدر اندن کیم تصدق ایده سن بر درم بدرم

کز

لا وفاء للملول

مطلب تو وفا ز مرد ملول   نشود مجتمع ملال و وفا
گر کند عهد چون ملالش خواست   بشکند عهد را بدست جفا
دلتنگه فعلنه بو ضد در ملولک اعتماد   سن وفا ایتمه طمع اندن کیم اوله دل ملول

چون

چون ملال ایدن کوکل اولمیشر اوله حد اطر ملول
داشه چار عهدنی و قولنی قلمز قبول

کح

لا شرف اعلى من الاسلام

ای که در ذل کفر ماندستی   عز اسلام داده از کف
گر شرف بایدت مسلمان شو   که چو اسلام نیست هیچ شرف
هیچ اولمیه یوخ جهانده بیلک اسلامدن
بر لرسن عز و شرف کر سن مسلمان اوله سن
کفر ذلیله کیچور دینک بیلدینک ای وفا تونک
نه جن اوله کیم ایکی لکیدن پشیمان اوله سن

کط

لا حیاء لحریص

هر که باشد حریص بر چیزی   ناید او را ز جستن آن شرم
برود از نهاد او خجلت   برود از رخت او آزرم
هر کیم اول ایدن طلب بر نسنه اولور حریص
کیمسه دن هرگز او تانماز رخ اوزنده اونک حیا
آنی کیم حرص حسد بندنده باغلدی طمع
یوزی سوبندن اونک بر تو براغ اوکمز صفا

ل

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هرکه باشد ضعیف از اتباعش   درکف اقویا بود مقهور
نشود پایمال هرگز   بعکس بر منازعان منصور
اولکه تونلجی لری نوکرلری اوله ضعیف
فی المثل کرچه قولسه جهانکشور مقهور اولور
انک اوزره الی اوزره ایشی اتونک خشمله
عاجز اولور با صفدر اول مدعی منصور اولور

لا مَن اُوتِیَ فی عَجائِبِهِ قَلَّ حَیاؤُهُ وَبانَ وَلِسانُهُ

هرکه را وقت کودکی بوده است   پیشه در زیر مردمان خفتن
شرم او رفته باشد هرگز   ناید از لفظ او بنیکو گفتن
هرکیم اوغلانلغی چاغنده یاتدی خلقونک التنه
اول حیاسیز پرشقی در اولمز در سعید
اوزی مدبر ایشی باطل خوی هرزه کو نطقی راش
یوزی خاقی سوزی فاحش فخر ارزنی آغزی پلید

لب الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ

هرکه چیزی زدست کم شودش   بسته دارد بجستنش همت
جان انکس که مؤمن پاکست   هم بر آن سان طلب کند حکمت

شونبک

شونبک اینوردکی حکمت دور و حکمه برر
طاتنوتکجه نانمنح هر نسنه سولکه دوار
چونکه بیلدونک حکمتی مؤمن طلب قیل دائما
کیم که حکمتله دریلمز اول نه اوله پروار

لج الشَّرُّ جامِعٌ لِمَساوِی العُیُوبِ

نازوانی بمرد و کرد بدی   گرز اصلت طینت طاهر
از بدی فضل تو شود پنهان   وز بدی عیب تو شود ظاهر
کیمسه قلما یاوزلق کیم یاوزلقده قلان
خلق ایراسندن اوزرینی خوار و سرکردان قلور
آشکارا ایمز جهانده جمله کزلو عیبینی
اندکونک شر خیرله بخشیلوغنک پنهان اولور

لد السَّعیدُ مَن وُعِظَ بِغَیرِهِ

نیکبخت آنکسی بود که دلش   آنچه نیکی در اوست بپذیرد
دیگران را چو پند داده شود   او از آن پند بهره برگیرد
ایزهی دولتلو اولادم که ایشیدوکچه سن
غیر اهلندن نصیحت دوته اولکایه ملول

بلکه آدم انلادر که عاقل اوله غیرت ایدن
ویره راوکیت جماعت اوزرینه قلبه قبول

لە كَثْرَةُ الوِفَاقِ نِفَاقٌ وَكَثْرَةُ الخِلَافِ شِقَاقٌ

در وفاق کسان غلو مکنید — که ازان تهمت ریا خیزد
ور خلاف مدام دور شوید — که ازان دو دشمنی برانگیزد

اتفاق ایتمک هر ایشده چون کیم اول حدن آشار
ایکی یوزلیک نشانی در منافق اولمه غیل
کیمسه ایله هم مخالف اولمه غیل زیرا خلاف
کوزلکی دوشمنلق دیر انکا موافق اولمه غیل

لو رُبَّ آمَلٍ خَائِبٍ

اگر مبتنی امید برچیزی — غم مخور گر نیاورش بدست
بر امیدی که آن نگشت وفا — بس شکوفه که بشکفید و نبست

دنیاده چوق نسنه کیم آرزو ایدر آدمی
خاطری درهم اولور امیدی چون کلمز اله
کوک اگر بولنمزدر غنچه‌ده باغلاسه کونکل
دیمه کیم اینمز هوادن دم اوله انده قالیم

رُبَّ آدَباجٍ

لز رُبَّ آدَباجٍ يُؤَدِّي اِلَى الحِرْمَانِ

ای بسا مرد سودجوینده — که قدم در ره مخوف نهاد
عاقبت چون بدستش آید سود — وی ازان سود در زیان افتاد

چوق کشیلر آصی ایسترلر بر ایشه یاپشوب
مرنجن کیم جهد ایله اولدی میسر آنکا مال
آصی سندن چوق ویرکیم اوله درلو فایده
واقف اولدم اوله اول سودنده ناکه وبال

لح رُبَّ رَجَاءٍ يُؤَدِّي اِلَى الحِرْمَانِ

زانکو امید چیزی کرد — کسب آن خیر باشد ترسان
بس امیدا کرامت عاقبتش — محنت بس آفت حرمان

وقت اولور که آدمی بر نسنیه دوتر امید
اول امید آنی مراده ایرور رب شد ایمز
بر امید آرزوده که کز مبتلا ایمه
عاقل ادم کیم ایکسونک امثن یاد ایمز

لط رُبَّ طَمَعٍ كَاذِبٍ

در طمع هیچ دل نباید بست · که طمع بیش تر دروغ بود
آتشی کان طمع برافروزد · کم ز خاکستر ش فروغ بود
هر نه کیم کرردی کوزنک آنکا باغلمه طمع
اولسا یه چون سنکا قسمت اول طمع یالان بولور
اول پیش ارکیم طمع باغنده اغاجده بتر
داوی خاجان اولا لایق بیکلان خاجان اولور

مه الْبَغْيُ سَائِقٌ إِلَى الْحَيْنِ

بغی شومست وگرد بغی مگرد · بغی بیخ حیاة را بکند
مرد را از صف بقا ببرد · وانکهش در کف فنا فکند
خلق جوخ انجتمه کیم حذن آشور مخ شوم اولور
آدمی جکر بلایه عاقبت ایلر هلاک
چون کوکلک آیینه سی جور ستمدن دوزته توز
اولا یه اول آینه ایصا قلم الاکه پاک

مو فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرْقَةٌ وَمَعَ كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَّةٌ

نیک بد بیش کیم صلاح فساد · هست آمیخته درین عالم
هیچ راحت ندید کس بی رنج · هیچ شادی ندید کس بی غم
بیرالحکیم بو

بیرالحکیم سوراغیله کیم الجیله در و زیاده
کیم یدی برلقمه ئیمک چکمایجه در لو رنج
ایر با ذر و اتملو آجی خورش کلور لازم و دورور
تکمن ایله کل قشیله یازده یا نکه کنج

مز مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْعَوَاقِبِ لَمْ يَشْجُعْ

هر که در عاقبت نظر نکرد · هم دل باشد و تنگ زهره
نه بیابد ز عزّ تن حصّه · نه ببیند ز کام دل بهره
جرخ واخی اندیشه قلیج امر نه ممکن دکول
زهره سیز لکندن دو رو رکو نکل همیشه قیغولو
نوی قدم بسته انه ار کیمی ارش مقصود و نکا
فکر نکا برک ایله فور خاج اوله عورت خو بلو

مح إِذَا حَلَّتِ الْمَقَادِيرُ ضَلَّتِ التَّدَابِيرُ

چون قضای خدای عزّ وجل · بر سر بنده اش شود نازل
همه تدبیر او شود گم راه · همه تقدیر او شود باطل

حقتعالینک قضاسی یره چون کوکدن اینر
انی اباشلر التفات ایتمز قولونک تدبیرنه
کوسترورسنه تقدیره ایدور انکار ب
کم دورور کیم راضی اولمز تنکرینک تقدیرینه

الشَّرَفُ بِالفَضلِ وَالأَدَبِ لا بِالأَصلِ وَالنَّسَبِ

مل

فضل جوی وادب که نیست بحق　　شرف مرد جز بفضل ادب
مرد بی فضل بی ادب خوارست　　ور چه دارد بزرگ اصل نسب
کر سعادت اهل ایسن فضل ادب کسب ایله کل
دائما یوخ منتک اصل نسبده بر خلف
بلسون اصل نسب فضل وادب چون اولمیه
قوری نسب اوکرن ادب الینده ایسن عز شرف

اَکرَمُ النَّسَبِ حُسنُ الأَدَبِ

مح

ایکه مغرور مانده شب روز　　بر بزرکی چه اصل عز نسب
رو بحسن ادب کرای که نیست　　نسب بهتری ز حسن ادب
دائما دیرسن قومم چوخ واصولم چوخدرور
کیجه کورا اصل نسبدن حاصل ایت کوکچک ادب
آدم اولمدور کیم اولمه دایم ادبه رکا　　چون ادب اولمایه سنده نه فایده اصل نسب

اذا

اِذا حَلَّ القَدَرُ بَطَلَ الحَذَرُ

مو

چون قضای خدای نازل کشت　　تو ز تسلیم و صبر ساز پناه
نتوان کرد دفع آن بحذر　　نتوان بست راه آن بسپاه
چون قضا به قدر اندی نه اینسون بنده صبر
قورخو هرکز آچمی ایتمز چونکه کلدی قضا
انسیم اول تقدیر ایله چاکنم هیچه بویوزنک ضرون
نسنه یوخدور فایده الا که تسلیم رضا

الرّاحَةُ مَعَ الیأسِ

مز

تا تو دل در امید بستستی　　هر چه زحمت جمله در دل تست
چون بریدی امید از دکران　　هرچه آن راحتست حاصل تست
جانونکا راحت ویرن اوزاتیدینک خلقدن
چون اومدین برکشیدن نسنه راحت ایتیم
باغله صد قیغنک مروه اجاسنه هرکز امید
حاجتینک خلقدن دیمه کونکلنک جراحت استیم

الحِرمانُ مَعَ الحِرصِ

مح

ایکه از حرص مانده شب روز　　با تن مستمند با دل ریش

ازره حرص ودر شو زیرا که   هر کجا حرص پیش حرمان پیش

چون نصیبنک ایرشور رزقنیه اوله حریص

قسمتیدن حوصله رزق ایستین محروم اولور

قل قناعت آزایله حددن آشورمه حرصونکه

اکسوک اولمز آدمه اولنسنه کیم مقسوم اولور

مط

من كثر مزاحه لم يخل من حقد عليه او استخفاف به

هر کس سازد مزاح پیشه خویش   کابرت بسبان کردد

در همه دیده‌ها سبک باشد   بر همه سینه‌ها گران کردد

سن مزاح ایلمکلکنک خلقیله ارتورمه بجد

تا بونکل کلامه سن اعزاز ایرانند سن

راحت اولمیه سنوکله دولت ایلی کینه لو

رایکا جولان قیله‌ین بخت میداننده سن

ن

العداوة شغل

هر که را پیشه شد عداوت خلق   از همه چیزها جدا کردد

که دلش خسته عنا باشد   که تنش بسته بلا باشد

دمادم خلقیله دشمنلغ اوزرینه طلدی ایش

عمرینا حاصل کچر راشندن ایرور دوشر

جا که حسرت جگر قیتورن حیران اولور

کوزنکی غمدن که رلوکه غصه‌دن ایرور دوشر

الذنب

نا

القلب اذا اكره عمى

بستم دل بسوی علم مبر   کان ستم آتش دل افروزد

فهم خاطر اگرچه تیز بود   بستم هیچ علم ناموزد

علمه اوکرتما که جبر خرّم ارک کونکل آجوخ

کور اولور خاطر اگرچه اوکرنه اکا اهله

بلمز اولدی فهم اگرچون جور ایله کور ستم

اوزنیدورا اوکرندو کیفی دم اوزرنده آهله

نب

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

هر که او بنده گشت شهوت را   هست نفس خبیس طبع سلیم

خسیس

بنده شهوتست در خواری   بدتر از بنده خریده بسیم

نفسو کونک شهوتلرینه شاه کن قول اولمغل

نفسو کونک شهوتلرین قوی عقله اوی قانونله

قول اولان شهوتلرا الجخ دررور اکسوک کلور

اول کینه بنده‌دن کیم ساتیلور آلتونله

نج

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له

راحت مرد حسود خشم آلود   بر كسى كو نكرد هيچ گناه

نعمت خلق ديده نتواند   رنجه باشد ز اصطناع اله

ترجمه

بخل الا خشمله و قهرله اردم حسود

اولكشى بونك يوزينه كم كوره ميش انده گناه

كوزى بو خلق الده كم كوره اول نعمتى

كم ورر بو دركنده قوللارينه منّت سيز اله

كفى بالظفر شفيعاً للمذنب

نظم

بر گنه كار چون شدى قادر   عفو كن زانكه به كنه كس نيست

در مرور اشفيع كس نبود   ظفر تو شفيع او بس نيست

سو چيله چون الونك ايردى گچ صوچنيدن عفو قل

قدرتونك بس ور شفاعتجى چون اول اولدى مطيع

چون مظفرسن اونكا سن لطف احسانك يتور

سندن اوزكه چون بغشلادى سوچ بيلرشفيع

رُبَّ ساعٍ فيما يضُرُّه

اى بسا كس كه طالب كاريست   كه ازان كار باشدش خسران

بصبح او ازان شود غمگين   حالى او شود ازان شادان

چونكه كيلدر

چون كشيلر كم دوامليش يا بنجح جهد ايدر

اراسى يوق عاقبت اول ايش اولور انكاريان

سعى بكلى باطل جهد ارينده كى بى فايده

جمله ياران آرى قيغولر حسودلر زمان

نظم

لا تتّكل على المنى فانّها بضائع النوكى

تكيه بر آرزو مكن كه نه هرچه   آرزو باشدش به بخشد حق

هركه بر آرزو كند تكيه   باشد او نزد عاقلان احمق

حاصله كم دنياده نسنه آرزو ايلر كونكل

ياكلوبن ال ويردر يا انتظاره ايرى

آرزو يله ويرمه آنكا مندن ايشت كه آرزو

يوخد وردر نسنه بكر احمقلرونك سرمايه سى

نظم

اليأسُ حرٌّ والرّجاء عبدٌ

گر بريدى ز مردمان نواله   بتن آزادى بدل شادى

ور برايشان اميد ور هستى   دادى از دست عز آزادى

السعادت آيسى چون كسه دنك اميدونك قلغدن

جانونك اولدى غصه دن آزاد و كونكلونك اولدى شاد

کاورسن لشنه هرکیمه دن ووندنک امید
بند اوله دنک دکه کز بلرایشونک اولمز شاد

نح
ظَنُّ العَاقِلِ کَهَانَةٌ

هراشارت که مرد عاقل کرد | براشارات او مزید مجوی
ظن عاقل بود بهر کاری | دراصابت چو حکم اخترکوی

هراشارت کیم قیلور عاقل اونونک ارده نجه وار
کیم اونونک کنز کمانی عاقبت اولور یقین
عاقلنک ظنِّ ایلشده دکه کز اولمز خطا
فال جیجی و منجم سوزلش کیمی ای امین

قط
مَنْ جَرىٰ فِي عَنَانِ اَمَلِهِ عَثَرَ بِاَجَلِهِ

در همه کارها مگفت هوا | هرکه بد هد عنان بدست امل
هم باشد که آن امل ناگاه | اندر اندازدش بچاه اجل

هرایسه آرزوسونیک ارده نجه کیتماک خوش دکل
نفسونکا اویه هوس الینه دبرمه اختیار
جون راخی کیته اوزونک ارده نجه برکون اوله سن
روغرینا که اجل بندینه قیسله نار و مار

اذا وصلت

س
اِذَا وَصَلَتْ اِلَيْكُمْ اَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنَفِّرُوا اَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ

چون بیاید بتو نعمتی در چند | خرد باشد چو نقطهٔ موهوم
شکر آن بایدت فرو مگذار | که زنا یافته شوی محروم

هربیکا ون جون ایره جوف درلو نعمتلر بنزه
شکر ایدونک ارزکمز اول نعمتونک بازارنی
شکر ایدرسن حق تعالی نعمتونک آرتور زدر
ایتمز ورسن شکر سیز اول نعمتونک پایانی

سا
لَا شَفِيعَ اَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ

ایکه بیحد گناه کردستی | می نترسی ز افعال شنیع
توبه کن گر رضای حق خواهی | که به از توبه نیست هیچ شفیع

دنیاده حدسیز گناه ایتونک پشیمان اولمدونک
اصونکمه جمع ایله و سوجبلار دنکمه اندیشه قل
گر شفاعتنی دیلرسن کیم سوجنک باغشلیه
یاورار اشدن توبه ایت ارزو انکا طاعت پیشه قل

سب
لَا مَعْقِلَ اَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ

ایکه از دفع شر آفات | عاجزی هم ترا پناهی نیست

در پناه ورع گریزان شو / کز ورع خوب تر پناهی نیست

سن آفاتلردن صاقنمق ایچون الستر پناه

هر ره سوددن کیچ سن پرهیزکار اول ای عزیز

خانه کم چکدی فلک درلو بلالردن جری

زهد پرهیزی حصار ایرند بیلور اهل تمیز

سج

لِسَانُكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ

بر نکو خوی کن زبانت را / کان رود بر زبان که خوی کند

خوی اگر بد کنی بروزی / پیش خلقت سیاه روی کند

آدم اولدر کیم سوزین یاوز سوزه خرج ایتمیه

سویله کوچک کیم خاجن سویلر اغزنده دل

سوزنکه فکر ایله آندن سویله ماکه آغزنگ آچ

خلق ایچنده دیلدر در کیم ادمی ایلر خجل

سد

لَا مَرَضَ أَضْنَى مِنْ قِلَّةِ الْعَقْلِ

ایکه روز و شب از طریق علاج / در فزونی جسم جان خودی

پاره در خرد فزای که نیست / هیچ بیماری چو کم خردی

عقل اکسوک آدمونک جاننده بوق در صابر لخ

کم اونک کوکلی پریشان اولور جسمی ضعیف

کود

سح

کوده کوی ستمی تا کل سن عفونگ آرتور مدام

اوله سن در پرده ارباب سعادتله حریف

سه

اَلْمَرْءُ عَدُوُّ مَا جَهِلَهُ

جاهلان دوشمنند علمی را / که ز نقصان خود نداننداش

علم اگر چه خلاصه دین هست / چون نداننده کفر خوانندش

کم پراکنش پر علمی بلوب آنکلامدی

سوزلر اول کیشی و اول علمی که عقلی کیمدرور

علم کیم قیمتلو کوهردر خلاصه دین ایچون

نسبت ایدر کفره اول ناقص مدعی دم بدم

رَحِمَ اللهُ امْرَءًا عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ سو

رحمت ایزدی بر آنکس باد / که عنان در کف جنون ننهد

قدر خود را بداند و هرگز / قدم از حد خود برون ننهد

تنکرینک بول رحمتندن هر زاوله نصیب

کیمکه بیلدی کند و قدرینی اولمز بو لهوس

فکر ایدوب فهم ایلیوب در کنده ولونک مقداری

قدر حدنده قدم دشره قویمز بیر نفس

لا لباس اجمل من السلامة

مرد اگر چون عقل با بهره است — هیچه کسوت به از سلامت نیست
بسلامت اگر نباشد شاد — کسوت او بجز ملامت نیست

آدمه ساغلغ لکی خلعت درو کورکچک لباس
چون سلامتدن دوننک اکی اولورسه غمدکل

هرکیم آفتدن سلامت اولیه شاد اولمیه
غصه غم غلطین گیسون کیم اول آدم دکل

لا داء اعيا من الجهل

علم زر نیست لیک با قیمت — جهل درد نیست سخت بیدرمان
نیست از علم جز سعادت نفس — نیست از جهل جز شقاوت جان

علم و عرفان حاصل ایله کیم بو در قیمتلو دُرر
جاهل اولمه بو لا کل پر درد که بی درمان دررر

علم عرفانلق سعادت اهلنه اولور نصیب
جاهلینک قسمی شقاوت حاصل حرمان دررر

المسئول حر حتى يعد

مرد مسئول چون دهد وعده — خویش تن در میان بند فکند
حر بود گر ره وفا سپرد — نیست حر گر در خلاف زند

هر چخی

هر چخی کیم بر کشی سندن دیله دی بر دیلک
اینمیجه وعده اونکا ایله سن آزاد و سن

وعده چون قلیدینک وفا قیل یوخسه وعدک قلمه غل
کر خلاف وعده قیلسن هر کونکلدن یاد و سن

الجزع اتعب من الصبر

در حوادث بصبر کوش که صبر — بر رضای خدای مقرون است
تن مده در جزع که رنج جزع — صد ره از رنج صبر افزون است

انکلوین زحمته کر آغر دور نکسه صبر قیلیب
آغلیوب زاری قلمه حفه یا خوند در صواب

زاری ایتمه صبر ایتگیک اجر کیدرر
تحفه صبر انیمیتونک بو خند در کوزنده نور

ع

اذا تم العقل نقص الكلام

هر کرا اندکست مایه عقل — بیهده گفتنش بود بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید — در محافل بکاهدش گفتار

عاقل ایسنک سوله جوق سوزلرینک از ازاوز
کیم که کامل اوله عقلی سوزی از الا که آز

هر کشیکیم سوزی از اوله آز اوله عقلی تمام
انکا عزت قیل کلامنی انشت دفترده یاز

عا

اَلشَّفِیعُ جَناحُ الطّالِبُ

ایکه هستی تو طالب حاجات — تیغ نومیدی ازدولت برکن
تا بمقصود خود رسی روزی — دست دردامن شفیعی زن
بررادی ایستیانونک قانتی الور شفیع
چون شفاعت کوره طالب تیرایر مقصودینه
کیم که برحاجتلر ننه قاننه الور شفیع
حاجتی اولسدن رواچون عرض ایدر معبودینه .

عب

نِفاقُ الْمَرْءِ ذُلَّةٌ

ایکه داری نفاق اندر دل — خار بادت خلیده اندر حلق
هرکه سازد نفاق پیشه خویش — خوار کردد بنزد خالق خلق
ایکی یوزلو آدمینک خانده ایسه یری یوق
خود منافق اولمز اول الاکه مردود ذلیل
لطف ایله سوزلر دیا کو ظاهری ولیکن کینه لو
بس منافق عبثنه یری دور چاکلکه میل .

عج

نِعْمَةُ الْجاهِلِ کَرَوْضَةٍ فِی مَزْبَلَةٍ

ایکه داری هنر نداری مال — کمن ازکرد کار خود کله
نعمت جهل را مخواه که هست — روضه درمیان مزبله

آی هنرلو

ای هنرلو آدمی اولماسه مالنک غم دکل
تکریدن قلمه کله چون غمنک بازاری یوخ
جاهلینک نعمتلرینه باخما کرانونک نعمتی
نول چچکدور کیم بیتر جو بلکده و مقداری یوخ

عد

اَکْبَرُ الْاَعْداءِ اَخْفاهُمْ مَکِیدَةً

بدترین دو دشمنی تو آزادان — که بظاهر ترا نماید مهر
نیست ممکن حذرز دشمن چهر — نیست ممکن حذر ز دشمن سر
دشمنینک یاوزلغی اوله دورکه اول سنکسله
خیر ایدر ظاهرده باطنی دور حب دولو شر
چون عدو ظاهر اوله اندن حذر ممکن بولور
چاره یوقدور کیم قله سن کزلو دشمن حذر

عه

مَنْ طَلَبَ ما لا یَعْنِیهِ فاتَهُ ما یَعْنِیهِ

انچه ناید به کار مردم را — کر بجستنش هیچه نکراید
فوت کردد ز دست او بی شک — انچه اورا همی بکار آید
هرکیم اول برنسنه ایستر کیم اول کرکلو دور
کرکه کیچور در هرزه سنجایده کوزر ایمک
عاقبت اول نسنه کیم ایشینه کرکلودور
حسرتینه کیچور در الدن بوسوزه قلمه ننک

السّامعُ للغيبةِ أحدُ المغتابين

تا توانی مخواه غیبت کس | ن که در جدان که در غیبت
هرکه او غیبت کسی شنود | هست همچون کننده غیبت

غیبت ایدن کیمسه هیچ بابه در تمه قلدغ
ایشدنه ایدنه غیبت زیانده ر ای اخی

آنکله مفسد برکشینک غیبه تین سوزلره | برو خی
او توروب ایشته اولمزن اولاردن

الذّلُّ مع الطّمع

هرکه دارد طمع بمال کسان | تنش در رنج جانش در خرع است
تا توانی طمع مکن زیراک | هر چه خوار است جمله در طمع است

کیمسه نونک مالینه و گنجینه قلما غیل نظر
کیم طمع ایدن کشینونک مالنه بیمار اولور

کس طمع فارغ ادزحق و برد کیمسنه قانع اول
بیلمدو نکمی کیم طمعلو خانده اسیر خوار اولور

الاحسانُ يقطعُ اللّسانَ

هرکه کردی بجای او احسان | مال دادی و مردمی بخرید

هم فخرش

هم ضمیرش بمهر پیوستی | هم زبانش ز هجر ببریدی

هرکیمسنه که کیم قلاسن لطف احسان کرم
اول اسنک حقینک ره یا ورسو لمک فلمز هوس

برکشی اورنجه ایلشنینک که سوزلر هر زره سوز
ایت کرم امیسی انکا احسان اکرام ملی نفس

اکرمُ الادبِ حسنُ الخلقِ

مرد بدخوی در همه عالم | پاسبب ساله ماو غضب است
نیک خوی گزین که نزد خرد | نیک خوی شریف تر ادب است

مراد بدن بخشی دور خلقینک ایجنده بخشی خوی
سط خو بلو هرکیمه اوغرسه در رسم قیلور

کاد بدان دم اور درس المکل با زر خولو
خلقی کو یک اولمین آدم ادب هم کم قیلور

اوحشُ الوحشةِ العجبُ

گر ز اندیشه خویشتن نیست | مردمان از تو بهره بردارند
هر ز ادر مضایق وحدت | بچلیر انبیر بگذارند

لسند ورش کورن کیشی ایلنه تکبر خلقه
صحبتنی دیلمز کمسه نه قالور یالکوز

هرنکل هرکز او ن کوز مکلمه ظلمز ظلب
مر ایشه فکری کرشمز هر کزاو لمز فکر اوزر

أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحُمْقُ

گر فقیری و نیستی احمق   تا از آن فقر هیچ نندیشی

بنگر اندر آن تمام که نیست   بدتر از حمق هیچ درویشی

عقلسزلک اولسونک دار ایسه یوقسول دیکولسن ایشیت

آصی ایتمز ایمدی چون ابلها اولسه آدمی

خاندان ایسه ابله احمق کشی یوقسول اولور

خلق ایچنده گرچه هرگز ایلینه کاذر کمی

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ

تا توانی گرد گرد بدی   اگر از عقل بهره داری

زانکه پیوسته مردم طامع   بسته باشد برشته خواری

ایغلمه ایرشنیه زنهار ایتما قل طمع

اوز طمع راحت ویرمس خوار بیمار اولماغل

خلق ایچنده کیم که خوار اولدی طمعدن اولدی خوار

سن اگر عزت ایسترسن طمع خوار اولماغل

أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ

اگه خواهی توانگری پیوست   تا از آن ره رسی بمهتری

از خرد جوی مهتری زیراک   نیست هیچون خرد توانگری

ای یگیت ایستر میسن عقله اولغل دائما

ایرشه اولولغه هر کیم یقینی اوله یامی

اولوغ

اولولغ اولکا که عقلی کیم دور دور لایق دیکول

اولولغ یتیغ دور در آنکه سن قل عقله رای

اِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ

اگه با نعمتی و ثروت بد   نعمت خویشتن ز خود مرمان

که نه هر چه رمیده شد ز کسی   باز آوردنش نبود آسان

دولت نعمتلرنکا چون قلدی ارزانی طلب   قیمتی بیل نعمتونکه شکر اول نعمت قیمتی

مونداغ اوزار سانکه از نعمتی مکن دیکل   زینهار اوکرنه یاز فعلو کل نعمتی

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْأَطْمَاعِ

آفت عقل مردم از طمع است   تا توانی سوی طمع مگرای

چون طمع دست برو بنماید   عقل مردم درو فتاده از پای

ای برادر کیم اوزار الیدا طمع یالدی عقل   چون طمع کوب اولادقه عقلونکا قلما اعتماد

عقل اگر کوب اولسه کسل طمع زنجیری   قالمیت حیران طمعدن اولو الندن دلو دلو

مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ

هر که بحق بود و مهر دو جهان   حاصل از وی بجهل اعراض

باز در ورطه هلاک افتد   اندک از راه حق کند اعراض

کیم که یوز دوندوردی حقدن باطله ازطا اول جسمینی قلدی هلاک جانینه دوشتی فنا

خبر ویرلینی تونبه الدن مرغی نیجی بینه قیل باطله سالمه زیرا حقدن ابرور ربنا

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

هیچ چیزی بدان تو چون صدقه / هست ازاد مال جاه را پیشی

اورساند بناز استغنا / اور رهاند زرنج و درویشی

چونکه اولدیغک بو حصول مال و دولت تکلمدی خبر ویرلنده قیل تجارت صدقه ویره رو سن

کنج نکاه مالکی احسانیله آرتوره گور دیمه کیم من بو خصوصلرم قیل خیر در یک پیشه سن

من لان عوده زائد

هرکه با کهتران کند نرمی / ماند اندر بهشت ایشان

ننهندش براستی کردن / ننهندش بواجبی فرمان

چاکره قوللغنی ایله اولمه گستاخ ای امیر غصه حالا کمینه بنده ایچون جانونکه

لطف اگر چه بخشیده در لیکن سیاست هم گرک گرایسنیا علما پرس کیم دوتر فرمانونکه

قلب الاحمق في فمه

هرکه او هست با حماقت جفت / جایگاه دلش ازان وی نیست

هرچه دارد زنیک بد در دل / آنچه بر سر زبان وی نیست

ابلهونک گوکلی و عقلی چون دلی اوچنده در خنده ایله آغزی هیچ اندیشه قلمز آچلور

آتیو یازر خیر شر گوکلنده هرگز یوکه دار / آنکلمز سویلیدوکی دب دلیندن صاچلور

من نظر

من نظر اعتبر

هرکه در کارها چو کرد نظر / بهره اعتبار ازان برداشت

هرچه او سودمند بود گرفت / وانچه ناسودمند بود گذاشت

هرکیم اول حکمتک نزدیله برابینه قیلدی نظر / احسن ایلمدیکی زیانه قویدی بو ندی اعتبار

فایده لو ایشلره جهد ایتدی بولدی فایده / فایده سز ایشلره قلمادی ضایع روزگار

الادب صورة العقل

با ادب باش در همه احوال / که ادب نام نیک را سبب است

عاقل آنست که او ادب دارد / نیست عاقل کسی که بی ادب است

عاقل ایسنک ایره الا کیم ادبدن بر نفس / کیم ادبدن ایرگان بو خدا ایرآدایچون سبب

عاقل اولدر کیم اوله دائم اوبله در نکی / ایسته عقل اولکی شییدن کاندن اولمایه ادب

اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكر القدرة عليه

چون شدی بر عدوی خود قادر / عفو را شکر قدرت خود ساز

رحم کن رحم کن که هرچو کنی / در جهان جز همان نیابی باز

چون اتکا یار اولدی نصرت دشمنه قیلدینک ظهور کیجه صوچیندن عفو قیل کیم کمینه اوندن آله سن

شکر واجبدر سنکا کیم الک کردی عدو / رحم قیل که سن دخی که گنه هر قاله سن

ما اخفى شيئا الا ظهر في فلتات لسانه وصفحات وجهه

هرکه چیزی نهفت اندر دل / تا بدانی که چیست هیچ میش

هرچه باید گفت بد و دانکه / دل بر آن قول خویش بگمارد

ایلهنیك گونکلی همیشه چونکه الی اوده بجه دور / هرنه کیم اغزینه گلور هب دلندن توکلور

سولمك الیم سوزن اندیشه سز اغزی اکار / پس پشیمان اولور اندن خبر کزندن اسیجر

اللهم اغفر زلات الالحاظ وسقطات الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان

آن گناهان که بد خواهم کرد / یارب از ما بفضل در گذران

زدن چشم زشتی گفتار / راندن شهوت وخطای زبان

یا الهی بار الها کل لطف ایدب سوه جلالی مبین اکر قلد وخ خطاسی رحمتیله عفو قیل

هرنه کیم کیجدی کونکلدن هرنه کیم کسب ایتمیش هرنه کیم چقدی اغزدن هرنه کیم بولدی دیل

الاعادة الاعتذار تذکیر للذنب

عذر یکبار خواه از گنهی / کاز دو بار است نقص جاه ترا

بس عذر باز رفتن تو / تازه کردن بود گناه تو را

خاندا ایسه اکسوزین هر کیم که بر بوج الشلد اوکناهنك عذرینی بر کز چو کتور دیکه دیله

بر واخی عذرین دیلورسه اودخی ایلار حقیر الکدوربن تازه قلمایه جرمین کوره بیله

النصیح بین الملاء تقریع

گر اندر میانه گفت اش / گاه اندر کرانه رویش

هر کیشینك واروور گونکلنده چون بر کزلو سوز / گرو بلورسن کیم عاقبت ملس اول رازنی

هم سوزنك صحنه وهم یوزونك رنکینه باغ / تا ترین انکلیاسن چو خفی وراز نی

البخیل یستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی العقبی حساب الاغنیاء

هست بخیل ره زاده / فقر را سوی خویشتن بشتاب

این جهان همچو مفلسانش معاش / وان جهان چون توانگرانش عذاب

اوزینه اوملك ایله بو حصول الغنی ایستر بخیل بجهانده ورکی بو خصو الیمی وایم خراب

حسرت وعجز ونیاز ایله کچور روز عمر نی / اول جهان ده ویرمز الا بایلار کیمی حساب

لسان العاقل وراء قلبه

رود عاقل که سخن گفتن / دل خود تابع زبان دارد

تا حدیثی بدل نه سنجد / بر زبان آن حدیث نگذارد

هر کیم کیم عقلی واردور گونکلنه تابع دلی / گونکلنه دانشور آندن سوزینی اغاز ایدر

چون دیلی اوله قولاوز سوکلك وقتی دکول / ایمز هر گز خطا هر کیمکه سوزه ساز ایدر

قلب الاحمق وراء لسانه

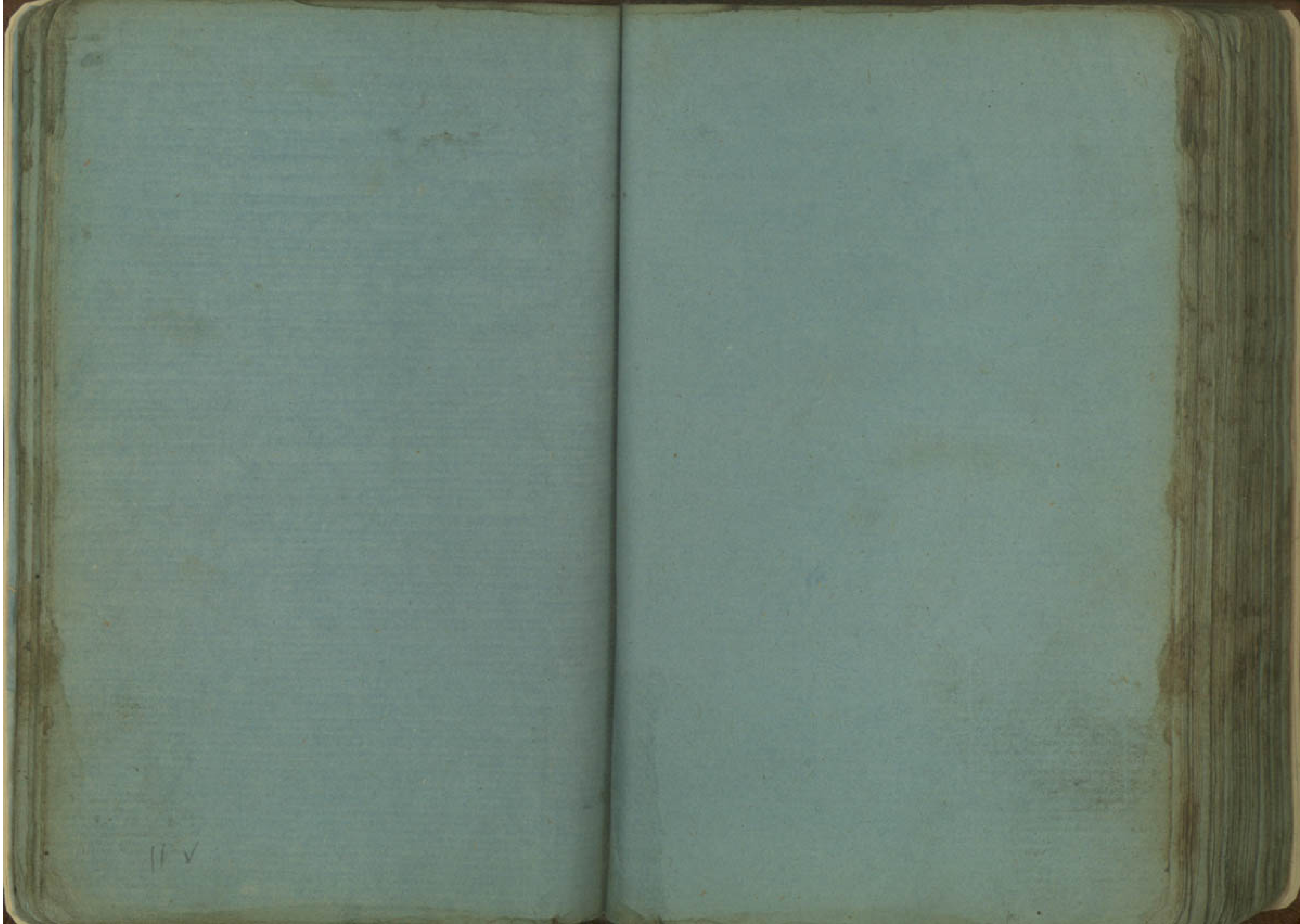
رود احمق که سخن گفتن / دل خود تابع زبان دارد

هر کیم او

گر نصیحت کنی بخلوت کن که جز آن شیوه نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت بجز فضیحت نیست

یارب روا مدار که من اغیاره یالواریم
اغیاره یالوارمغه نه یاره یالواریم
شاه نجف در اینده مدد یوش الوب دوریم
مردانه ای حیدر روانه ده یالواریم
تحریر اولوندی عصر جمعه شهر جمادی الاخر غره سنه
الف ماتامه خمسون احد من هجرة النبی ص ع

غرض از تحریر در این دفتر
این کلمات آنکه در عوض مفقود شده
در واقع در دار الخلافه تهران دهنده متصل
به باغ زیر درخت چنار بطرف انفصال
برقی فرمودند جانب متصل مقبره پیش قلعه
وجهی کشیده از این جانب ده ریال که تبدیل قبا را مینمایند
دیکشنبه این روز نصب دیگر دوزی جامه فروخته بهمان مبلغ
معمور بحکم کرد و اکنون ثبت نمود که الان این ثبت بلا اسم
و علامتم گردد که اجابت حق جل نماید کار تحریر
بتاریخ ۱۴ ربیع الاول سنه ۱۲۷۰



این کلمه آنست که هر که پهلوی من باز نهد و بمن تولا کند و از دشمنان من تبرا کند
او را برحمت خدا واصل کنم و اگر از من تبرا کرده باشد نعوذ بالله او را ابد در دوزخ میفرستم تا عذاب
حریق و شدید و الیم بکشیده باشد و واویلا بر زند از وقت پشیمانی سود ندارد و چنانچه امیر تعالی
در این معنی فرموده که یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله پس ثابت شد که علی جنب الله
باشد امنا و صدقنا اما آنچه امام علیه فرموده که انا قلب الله معنی این کلام که حق تعالی
مقلب القلوب والابصار است و معنی ایمان بندگان او دل است بدلیل قلب المؤمن بیت الله
و چون ایمان بجمله لطف را بی محبت و مودت آنحضرت خدا تعالی قبول نمیکند پس
ثابت شد که علی قلب الله باشد امنا و صدقنا اما آنکه امام ع فرموده که انا الذی قال
رسول الله الصراط صراطک والموقف موقفک یعنی منم آنکسی که رسول فرموده مرا که
صراط مستقیم صراط تست و موقف موقف تست فرموده زیرا که در سوره فاتحة
الکتاب صراط المستقیم در حق آنحضرت و در پل صراط نیز از ولایت آنحضرت خواهند
پرسید که رسول ص از این معنی خبر داده که در پل صراط اول از مودت و دوستی علی
و یازده فرزند معصوم او ع سوال خواهند چنانکه حق تعالی اندرین معنی فرموده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و ثابت شد که این معنی در حق خود درست فرموده است
اما آنچه امام علیه فرموده که انا الذی عندی علم الکتاب ما کان وما یکون معنی
این کلمات آنست که منم آنکسی که بنزد من است علوم جمیع کتابها از آنچه از ابتدای عالم
بوده و از آنچه در انتهای عالم باشد در سینه من بود و دلیل بر این قول آنست که او را اسلم
بود که فرمود سلونی عما دون العرش حقا که لاف نزد و اسرار عرش علا از برای حرمت

ولدی علی اکبر سلطان ۱۲۹۵
از بیستم ذی الحجه الحرام ۱۲۹۵
از بیستم ذی الحجه الحرام ۱۲۹۵

رسول خدا اکرو والّا امرا رعرش را بسید الست پس ثابت شد که این قول در حق خود
راست گفته اما آنچه امام ع فرموده که انا نوح الاولی یعنی من نوح الاول ام
دلیل این کلمه اینست که نوح را که کشتی فرستاد تا از طوفان نجات یافت و سبب
فرستادن کشتی نوح آن شد که نوح نام امیر المؤمنین ع علیه که امام برحق و مقتدای
مطلق است بحضرت باری تعالی بشفیع آورد و از کشتی نجات فرستاد و از ان است
که رسول اهلبیت خود را مثل بکشتی نوح زده که مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل محبت و مودت اهلبیت من
مثل کشتی نوح است هر که دران کشتی نشست نجات یافت و هر که خلاف کشتی کرد
از نجات بی بهره هلاک شد و غرق شد پس ثابت شد که این معنی در حق خود
راست فرموده اما آنچه آن امام علیه السلم فرموده که انا ابراهیم خلیله یعنی
منم ابراهیم خلیل الله دلیل بر صحت این قول اینست که اگر خدا تعالی ابراهیم را ع
دوست خود خوانده و لفظ ولی و خلیل بود در حقیقت دوستی آمده پس ثابت شد
که ع خلیل خداست دیگر آنکه در وقت که ابراهیم را علیه السلام در آتش می
انداختند نام علی را ع بحضرت عزت تعالی بشفیع آورد تا از آتش نجات یافت
پس ثابت شد که ع ابراهیم خلیل باشد اما آنچه آن امام علیه فرموده که انا موسی
مونس المؤمنین یعنی منم موسی مونس مؤمنان و دلیل بر صحت این قول است
که رسول فرموده که منکر و نکیر از جمیع مکلّفان در گور از مودت و امامت من یعنی
امیر المؤمنین و اولاد بزرگوار طیبین و طاهرین او سؤال خواهند کرد پس بنا بر این

معنی اگر

معنی و اگر کس بصحرای گور رسد و تولّی بعلی علیه السلم کرده باشد فرشتگان عذاب
گرد او نگردند تا قیامت پس ثابت شد که علی علیه السلم در تکلّم موسی علیه السلام بود و انیس
مؤمنان باشد آمنّا و صدّقنا اما آنچه امام ع فرموده که انا فتّاح الاسباب یعنی منم گشاینده
اسباب کارهای مسلمانان و مردمانم و دلیل بر صحت این قول آنست که در هنگام هموم
و غموم هر که نادِ علیّاً را تمام بخواند هر مرادی که از خدا طلب دارد از برکت نام
علی را ع بنادِ علی استعانت خواسته باشد از جمیع حاجات او را خدا تعالی ساخته و مهیا
گرداند و از جمیع غمها برهاند پس ثابت شد که علی ع گشاینده کار مردمان باشد آمنّا و صدّقنا
اما آنچه امام ع فرموده که انا منشئ السحاب یعنی منم کشاینده ابرهای باران رحمت
دلیل بر صحت این قول آنست که رسول ع فرموده که دوست ولایت علی ع در جمیع
ابرها موکلّت پس ثابت شد که علی ع کشاینده ابرها و بارانهای رحمت باشد آمنّا و صدّقنا
اما آنچه امام ع فرموده که انا مسمع الرعد و مبرق البرق یعنی منم شنواننده رعد
و درخشنده برق و دلیل بر صحت این قول آنست که نقلست از سلمان فارسی که رسول ع
فرموده که ان الصوت علی بن ابیطالب فی الحرب کصوت الرعد یعنی آواز
علی ع در حرب کفار مثل آواز رعد است پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست
فرموده و دلیل بر صحت مبرق البرق آنست که اجماع امت است که امیر المؤمنین
هرگاه با کفار ذوالفقار میزدی از میان دو شاخ هندی و آتش برقی بجستی
ثابت شد که علی ع برق برق باشد آمنّا و صدّقنا اما آنچه امام ع فرموده که انا مطّرد
الانهار یعنی راننده و روان کننده آبها در جویها منم و دلیل بر صحت این قول

آنست که نقل است از ابن عباس که رسول ص تشبیه باین معنی کرده که انّ علیّاً مفجّر
العیون و مطرّ الانهار یعنی علیّ روان کننده چشمه سارهاست و راننده آبها
در جویهاست که هر دو را بنور ولایت بیرون آورد پس ثابت شد که علی این معنی در حق خود
راست فرموده اما انچه امام ع فرموده که انا سماء السموات یعنی منم بلند کننده آسمانها
و دلیل بر صحت این قول آنکه نقلست از عبد الله ابن عباس که رسول فرمود که مرا
بمعراج بردند بهر آسمان که رسیدم نام علی را با نام خود بر آسمانها نوشته دیدم که
یا مصطفی محمد یار مرتضی علی پس علی سماک آسمانها بود اما انچه امام علیه السلام فرموده که
انا صاحب ایوب المبتلا و شافیه و انا صاحب یونس و منجیه یعنی یار ایوب پیغمبر
در بلای گرمان و شفای او و منم یار یونس پیغمبر در شکم ماهی و نجات او از شکم
ماهی تا نام امیر المومنین بحضرت حق تعالی بشفیع نیاوردند هر دو را از بلا نجات
نیافتند و رهائی از آن دو بلا از نور ولایت علی یافتند پس ثابت شد که این معنی
در حق خود راست گفته اما انچه امام ع فرموده که انا نور الذی اقتبس موسی منه الهدی
یعنی منم نوری که گرفت موسی کلیم نور علم مرا از نور ولایت من تا هدایت یافت
دلیل بر صحت این قول آنست که ابوذر غفاری مرویست که گفت رسول فرموده
که موسی کلیم از نور ولایت علی انواع علوم اخذ کرد زیرا که اقتباس فرا گرفتن
علم است پس ثابت شد این معنی در حق خود راست گفته اما انچه امام ع فرموده که
انا معصوم من عند الله یعنی من معصومم نزدیک خدا تعالی دلیل بر صحت این قول
آنست که اگر امیر المومنین علی اندر امامت معصوم نبودی ایزد تعالی روز غدیر خم

بحکم آیه

بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک او را وصی محمد نکردی
بحق زیرا که وصی رسول خدا کسی باید که مثل رسول ص معصوم باشد و واجب العصمة
امیر المومنین بود با یازده فرزند معصوم او زیرا که امامت در عصمت شرطست و چون
عصمت یازده امام دیگر از عصمت علی ثابت بی شک همه واجب العصمه از ذنب
ثابت شد که علی ع از قبل حق تعالی منصوص بود و این معنی در حق خود راست فرموده اما
انچه امام ع فرمود که انا ترجمان وحی الله یعنی منم ترجمان وحی خدا ام
دلیل بر صحت این قول وی ع آنست که رسول صاحب شرع و وحی است
و آنحضرت حافظ شرع و وحی است پس ثابت شد که علی ع ترجمان بود و این
معنی در حق خود راست فرموده اما انچه امام علیه السلام فرموده که انا متکلم بکل
لغة فی الدنیا یعنی متکلمم به همه لغتی که در دنیاست و دلیل بر صحت قول وی ع
آنست که اجماع امتست که امیر المومنین بهفتاد و دو زبان که در عالم مشهور است
سخن کرده است و این یک علامت از علامات بس ثابت که این معنی در حق
خود راست فرموده اما انچه امام ع فرموده که انا خازن علم الله یعنی من خزینه دار علم
خدا تعالی ام و دلیل بر صحت قول وی ع اجماع امتست که رسول شهرستان
علم خدا تعالی بود و بقول پیغمبر که انا مدینة العلم و علی بابها یعنی علی در شهرستان
علم خدا تعالی و کلید خزینه علم خدا تعالی در دست وی باشد و هر که کلید خزینه علم خدا تعالی
در دست باشد خازن و عالم لدنی باشد پس ثابت شد که این معنی در حق خود
راست فرموده اما انچه امام ع فرموده که انا حجة الله علی من فی السموات و فوق الارض

یعنی منم حجت خدا تعالی ام بر هر که در آسمان است و هر که در روی زمین است و دلیل بر صحت
قول وی آنست بروایت عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول فرموده که الائمة والحجة من
بعدی اثنی عشر من قریش اولهم علی واخرهم مهدی یعنی ائمه و امراء و حجت
خدا تعالی بعد از من دوازده باشند که اول ایشان علی و آخر ایشان مهدی باشد پس ثابت
شد که این معنی در حق خود درست فرموده اما انچه دیگر فرموده که انا حجة الله علی الجن والانس
یعنی منم حجت بر جن و انس و دلیل بر صحت این قول آنست که نقلست از علی ابن موسی
المصطفی از احمد ابن یوسف از عمران ابن عطا از حسین ابن علی ابن
الحسین حسان ابن عبد الله الحسین و او از پدر خود حسین ابن علی علیه که رسول صلعم خطبه
میخواند بعد از حمد خدا تعالی فرمود یا معشر الناس بان الارض لا تخلو من حجة الله تعالی یعنی
ای معشر آدمیان این زمین خالی نباشد از حجت خدا تعالی وان علی ابن ابیطالب و هو الامام
والحجة من بعدی و ولدی و هو الحسین حجة و اخوه حجة و ابوه حجة تاسعهم قائمهم
نقل کرده محمد القمی باسناد متصل که رسول فرموده بدرستی که علی ابن ابیطالب ع
و بعد از من حجت خدا تعالی است و پسر او حجت و برادر او حجت است و پدر او حجت است و نهم
ایشان قائم ایشان است پس ثابت شد که علی ع حجت خدا بود بر هر که در آسمان و بر هر که
در زمین است امنا و صدقنا اما انچه امام ع که انا الراجفة وانا الرادفة یعنی منم
راجفه اول یعنی در دمیدن صور اسرافیل که آواز نور ولایت من کوها بلرزد و رادفه
دوم یعنی در دمیدن ثانیه زنده کننده خلایق خداست پس ثابت شد که امیر المؤمنین ع
در احکام راجفه و رادفه داخل شد امنا و صدقنا دیگر فرمود که انا ذالک الکتاب

لاریب فیه

لاریب فیه یعنی منم قرآن که در وی هیچ شکی و گمان نیست و دلیل بر صحت
قول انحضرت آنست که رسول صلعم علی را قرآن ناطق خوانده پس ثابت شد
که این معنی در حق خود راست فرموده اما انچه آن امام فرموده که انا الاسماء الحسنی التی امر الله
ان یدعی بها یعنی منم نامهای نیکو که مرا امر کرده خدا تعالی که مرا بدان نامها بخوانند
و دلیل بر صحت قول وی آنست که رسول فرموده که خدا تعالی بی معرفت علی ع
دعای هیچکس را قبول نمیکند و هر کس که بعطای علی ع سوگند بخدا تعالی دهد البته
حاجتهای وی روا کند و نام علی را زین قبیل است که هر که نام علی را بخواند و در حضرت
باری تعالی شفیع آورد امیر المؤمنین علیه السلام مرادات او را بالتمام حاصل کند و از
هموم و غموم او را برهاند پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست فرموده اما
امام علیه السلام فرموده انا اقمت السموات السبع سموات بنور ربی و قدرته یعنی
بر دارنده هفت آسمان منم بنور خدای خویش و دلیل بر صحت قول انحضرت
علیه السلام آنست که نقلست از محمد ابن عبد الله از ابو القاسم احمد ابن عامر
طایی از سهیل ابن صیغ از موسی ابن حبیب که گفت شنیدم از حسین ابن علی
ابن ابیطالب علیه که پیغمبر صلعم در مسجد منبر بود گفت اول ما خلق الله الحجب
فکتب علی حواشیها لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا وصیه ثم
خلق الارض سبعة فکتب علی حدودها واطوارها لا اله الا الله محمد رسول
الله و علی وصیه ثم خلق اللوح فکتب علی حدوده لا اله الا الله محمد
رسول الله و علی وصیه لمن زعم انه یحب النبی ولا یحب الوصی

فقد کذب ومن زعم ان یعرف النبی ولا یعرف الوصی فقد کفر ثم
قال الا ان اهل بیتی امان لکم فحبّوا علیا الحبّ وتمسّکوا بهم حتی ان لا تضلّوا
قیل فمن اهل بیتک یا نبی الله قال علی وسبطای والتسعة من اولاد الحسین
ابرار امناء معصومون الا انهم اهل بیتی وعترتی من لحمی ودمی رسول
الله صلی الله علیه وآله معنی این حدیث آنست که نقلت از این هفت راوی
که اسامی ایشان در اول حدیث یاد کرده شد که رسول الله در مسجد بمنبر فرمود که روز
ازل خدای عز و جل چهار چیز آفرید و بر حواشی انجاب نوشته بعد از کتابت شهادتین
که محمد رسول خدا و علی وصی محمد است لاکه هفت زمین را بیافرید و باطراف
زمینها نوشت بهمین دستور الکه لوح بیافرید و بر لوح و حواشی آن نوشت
بعد از کتابت شهادتین که علی وصی محمد است و در آخر همه نوشته که هرکه دعوی کند
که دوستدار خدا و پیغمبرم و دوست ندارد وصی او را سید محمد را بدرستی که او دروغ است
و هرکه دعوی کند که پیغمبر را می‌شناسم و وصی پیغمبر را نشناسد بدرستی که کافر باشد
لکه رسول صلعم فرمود که بدانید که اهلبیت من مانند ستاره‌اند پس بدرستی که دوستی
ایشان دوستی منست و دشمنی ایشان دشمنی منست و دشمنی من و ایشان دشمنی
خداست پس چنگ بایشان کنید تا گمراه نشوید گفتند یا رسول الله اهلبیت تو
کدامند فرمود که علی و سبطین من و نه دیگر از اولاد امجاد و احفاد حسین علیه السلام
که صاحب ابرار و معصومان اند و گوشت و خون من اند و چون بر عرش خدا نام
و نام علی نوشته است پس ثابت شد که علی علیه السلام برادر شده آسمان است

بنور

بنور خدا اینها بیت انما وصدقنا اما آنچه امام علیه السلام فرموده که رضیت بما قسم
لی و فوّضت امری الی خالقی لقد احسن فیما کذالک یحسن فیما بقی
یعنی راضیم بآن چیزی که خدا روزی کرده خدا مرا و باو گذاشته ام کار خود را با قرّ
خود بدرستی که در نهایت نیکو بیت بود آنچه گذشته و همچنین در نهایت
نیکو می‌خواهد گذشت آنچه بعد از این خواهد گذشت در اقوال و افعال و اطوار و گفتار
آن برگزیده آفریدگار و خاصه و خلاصه موجودات بی شایبه نقصان بلکه
بر سبیل رجحان ثابت و واقع بود پس ثابت شد که این معنی در حق خود درست
فرمود اما آنچه امام فرموده که انا الذی دعوة الشمس والقمر فاجابنی یعنی
منم آنکه آفتاب و ماه را بخواندم و هر دو مرا اجابت کردند آفتاب را از برای نماز
باز گردانیدم دلیل بر صحت این معنی ظاهر است و اجماع امت بر این معنی
و بروی ما نوشته است که محمد و علی خیر البشر پس ثابت شد که این معنی
در حق خود درست فرموده اما آنچه امام علیه السلام فرموده که انا صاحب النشر
الاولی والآخرة تأویل این کلمات آنست که منم صاحب نشر اول و آخر
و نشر اول در نامها کشادن عالم ارواح است در احوال خلایق که تا هر یک
از احوال قیامت و خیر و شر ایشان چگونه خواهد بود و این علیت که در روز
ازل خدا تعالی در نور ولایت من نهاده دلیل بر صحت قول وی است
که رسالت صلعم فرموده که اول ما خلق الله نوری و انا وعلی من نور واحد یعنی
اول چیزی که خدا تعالی بیافرید نور من بود و من و علی را از یک نور آفرید پس تا

برابن حدیث در نشر اوّل داخل باشد و دلیل بر صحت نشر دوم که احوال قیامت
امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده که لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً
پس ثابت شد که علی علیه السلام نشر دوم نیز باشد اختصار صدقنا اما انچه امام علیه السلام فرموده که انا
النّاقور الّذی قال الله تعالی فاذا نقر فی النّاقور یعنی منم از نا قور از دمیدن صور
اوّل و دوّم و دلیل بر صحت این قول آنست که نقل است باسناد متّصل از
انس ابن مالک از پیغمبر صلی الله علیه که فرموده که انّ علیّاً موکّل علی نفخة الصّور و النّاقور
معنی این حدیث آنست که بدرستی که علی علیه السلام موکّل باشد بر نفخه صور اوّل و دوم پس ثابت شد
که این معنی در حق خود درست فرموده اما انچه امام فرموده که انا منبت الزّروع و مغرس
الاشجار و مخرج الاثمار یعنی منم رویاننده کشت زارها و دلیل بر صحت قول وی علیه السلام
آنست که عالم از نور ولایت علیست و از آن نور خدا است که حجّة خدا التفات
و نباتات و کشت زارها بنور ولایت وی میرویاند و امام زمانه که امام دوازدهم
است عجّل الله صاحب الزّمان است که اکنون از نور ولایت او نباتات میرویاند
که از نقد نور علیست علیه السلام پس علی منبت کشت زارهاست و درختان تا نور ولایت وی
مدد نکند هیچ درخت از درختان نشو و نما نکند و مخرج ثمرات است یعنی بیرون کننده
میوها از چوب خشک و دیگر دلیل بر صحت قول وی علیه السلام آنست که نقلست باسناد
متّصل از حارث آعور از راویان رسول بود که گفت بچشم خویش دیدم که امیر المؤمنین
علیه السلام از چوب خشک بیرون آورد از برای امام حسین از ستون مسجد پیغمبر چهار انار از زیر شاخ اگرچه
انار بهشت بود چون این معجز نمودن گفتند یا امیر المؤمنین این معجزات چه گویید

فرمود

فرمود که کسی که بقول خدا و رسول قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد که انا
قاسم النّار و الجنّة پس قادر باشد انار بهشت از چوب خشک بیرون آورد اما
انچه امام علیه السلام فرموده که انا منشی الجواری الفلک فی البحور یعنی منم که رواننده کشتیهام
بنور ولایت خویش و دلیل بر صحت قول وی علیه السلام آنست که نوبت و نیابت علی علیه السلام و اولاد
علیه السلام نوح مثل زده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجا و من تخلّف عنها غرق پس ثابت شد که این معنی در حق خود درست فرموده اما
انچه امام فرموده که انا صلوٰة المؤمنین و زکواتهم و صومهم و حجّهم و جهادهم
یعنی منم نماز مؤمنان و زکاة و روزه و حجّ و جهاد ایشان و دلیل بر صحت این قول
آنحضرت آنست که انس ابن مالک از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرموده لا
لا یقبل الله طاعة عباده الّا بولایة علیّ پس ثابت شد که این معنی در حق راست
فرموده اما انچه امام فرموده که انا صاحب الکواکب و مزیل الدّولة یعنی منم
صاحب کواکب و زایل کننده دولت تاویل این کلمه اینست که دشمنان خود را
دولت از ایشان بگردانم و دوستان خود را واصل سازم که هرگز از ایشان زایل
نکنم که علی و آل او علیهم السّلام همه صاحب دولت اند و تاویل دیگر آنکه هر که
مستحق بهشت است علامت او آنست که بعد رسول صلعم بلا فصل امیر و امام
و خلیفه بحق داند من الله او را ابد دولت و سعادت بهشت عنبر سرشت بهره مند گردانم
و هر که از امّت مرا تفضیل نکرده باشد بعد از پیغمبر ایشان بد دولتی و بد سعادتی
باشد پس بنا بر این معنی زایل کننده دولت دشمنان خاندان باشم چون خدا ایشان

کلید بهشت و دوزخ را من کرده و دولت بهشت از دشمنان خود زایل کنم پس ثابت شد که این معنی
در حق خود درست فرموده اند چنانچه امام علیه السلام فرموده که اَنَا صَاحِبُ الزَّلَازِلِ وَالرَّجْفِ
یعنی صاحب زلزلها و رجف راجفه که ایزد تعالی بفرشتگان که صاحب رجف و زلزله اند
موکل کرده است که بیدست قدرت من قدرت ندارند که لحظه بی فرمان من زمین را
بجنبانند و راجفه آواز غریدن زلزله باشد از هیبت آواز من باشد پس ثابت شد
که علی ع صاحب زلزله و راجفه باشد چنانچه امام فرموده که اَنَا الَّذِي اَهْلَكْتُ الْجَبَّارِيْنَ
وَالْفَرَاعِنَةَ الْمُتَقَدِّمِيْنَ لِسَيْفِ ذُوالْفِقَارِ یعنی منم آنکه هلاک کننده گردن
کشان پیشینگانم بتیغ ذوالفقار خویش و دلیل بر این معنی اجماع امت است
پس ثابت شد که این معنی در حق خود درست فرموده چنانچه امام فرموده که اَنَا مُوْنِسُ
يُوْسُفَ الصِّدِّيْقِ فِي الْجُبِّ وَمُخْرِجُهُ یعنی منم مونس یوسف در چاه و بیرون کننده او
از چاه بلا و دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که اجماع امت و علماء ما اتفاق
دارند که یوسف چون در چاه بلا افتاد نام علی را در حضرت عزت شفیع آورد و از چاه
بلا خلاص شد پس علی ع مونس یوسف بود چنانچه امام فرموده که اَنَا صَاحِبُ مُوْسٰى وَالْخِضْرِ
وَمُعَلِّمُهُمَا یعنی موسی و خضرم و خضر معلم موسی بود و من معلم خضرم و دلیل بر صحت این قول
آنست که نقلست از ابن عباس و ابن مسلم باسناد متصل که چون موسی پیغمبر باز گردید
از نزدیک خضر ع هارون برادر موسی گفت ای برادر نزدیک خضر رفتی از علم وی ما را چه
هدیه آوردی موسی بعضی عجایبها از خضر دیده بود از کشتن کودک و معیوب کردن کشتی و
خبر آن احوالها با هارون بگفت و گفت ای برادر از این عجایبی نیکوتر دیده ام گفت
ایموسی

ایموسی چه عجایب گفت من و خضر باهم بودیم بر کنار دریا ناگاه مرغی خوش الحان
از روی هوا در آمد بصورت غریب بمقدار اشتری آنگه منقاری آب از آن دریا
بر گرفت و بسوی مشرق ریخت و منقاری بسوی مغرب و منقاری آسمان
و منقاری بسوی زمین بریخت آنگه بپرید و ناپدید شد و من تعجب کردم این
سر خدا ایچ بود و اندرین فکر بودم که فرشته از آسمان فرود آمد و گفت ایموسی و ای خضر
بدانید که سر حال این مرغ چه بود از رفتن منقار آبهای و ریختن آن باطراف
و جوانب که خضر پیغمبر معنی کرد و بخاطر گذرانید که ایزد تعالی پیغمبری از من دانا تر
نیافریده که همچون موسی پیغمبر را بنزدیک من فرستاده تا وی را علم آموزم این مرغ
گفت ایموسی و ای خضر بدانید بدان خدایی که مشرق و مغرب و آسمانها و زمین و دریا را
آفرید ای خضر آنکه معنی کردی که من معلم موسی شده ام بحق این صفات خدای تعالی
سوگند که در آخر الزمان خدای تعالی پیغمبری بظهور خواهد آورد نام احمد و محمود و محمد
که علم خضری و علم موسی با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل در برابر علم محمد مصطفی
آب باشد از این دریا و بشهرستان علم محمد پیغمبران کمتر از قطره از هفت دریا
باشد و پیغمبر فرموده که اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و چون علی در مدینه علم پیغمبر است
بر جمیع آن علوم کما هو حقه دانا باشد پس این معنی در حق خود راست فرموده باشد
و آنحضرت معلم موسی و خضر بوده باشد چنانچه امام فرموده که اَنَا الْبَارِئُ وَاَنَا الْمُصَوِّرُ
فِي الْاَرْحَامِ یعنی منم صورت نگارم در رحم مادران و دلیل بر صحت قول آنحضرت
آنست که در کتاب آمده است که ایزد تعالی مصوّر صورتهاست چون اهل صورتی

که در شکم مادران می نهد بید قدرت خویش اول نطفه بود و لابد علی نکند مصور بصورتها
شود و بار عام مادران پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست فرموده لا انچه
امام ع فرموده که اَنَا اُنَبِّئُکُم بِمَا تَاکُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُم یعنی من آگاه کننده
شمائم بر انچه میخورید و بر انچه ذخیره می نهید در خانهای خویش دلیل بر صحت
قول وی آنست که اجماع امتست که امیر المؤمنین ع از علم غیب خبر دادی و بکلام
سَلُونِی عَمَّا دُونَ الْعَرشِ و این معنی هم از علم غیب بود پس ثابت شد که امیر المؤمنین
ع از ذخیره خانهای ما خبر داده اند و خبر داده و کم پس ثابت که این معنی در حق خود
راست فرموده لا انچه امام ع فرموده که اَنَا حَامِلُ الْعَرشِ یعنی منم نگاه دارنده عرش
دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که اجماع امت است که ایزد تعالی تا امام خود
با امام علی علیه السلام اضافه کرده عرش بر جای قرار نگرفت پس ثابت شد که این معنی
در حق خود راست فرموده لا انچه امام ع فرموده که اَنَا عَالِمٌ بِتَاوِیلِ الْقُرآنِ وَ
الْکُتُبِ السَّابِقَةِ وَ اَنَا الْمَرسُوخُ فِی الْعِلمِ یعنی منم عالم تاویل قرآن
و داننده کتابهای سابقه که انبیای پیش آمده و منم راسخ در علم خدا اجماع
دلیل بر صحت قول وی آنست که ایزد تعالی فرموده که وَمَا یَعلَمُ تَاوِیلَهُ
اِلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلمِ یعنی داننده تاویل قرآن نیست مگر که خدا
و راسخان علم نیز داننده باشند و راسخان علم با جماع اهل علمای اهل البیت اند
که راسخون علم بعد از پیغمبر ائمه معصومین اند اگر گویند که بغیر از ایشان نیز راسخ
بعضی اند جواب آنست که ایشان اهلبیت رسول اند و ایزد تعالی علم بخاندان
رسول ص

رسول فرستاده و غیر ایشان راسخان مجازی باشند و ایشان حقیقی اند پس انچه
راسخ حقیقی داند راسخ مجازی نداند و رسوخ معرفت علم حقیقت است در تاویل
پس ثابت شد این معنی در حق خود راست فرموده اما انچه امام علیه السلام فرموده
که اَنَا عَدُوُّ الْجِبتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ مُحَرِّقُهُمَا یعنی منم دشمن انواع بتان و سوزنده
بتهای کافران دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست اتفاق علماء ماست که
امیر المؤمنین ع چند نوع بتان را از جبت و طاغوت میسوخت و اجماع است
که امیر المؤمنین علیه السلام خانه کعبه را از بتان پاک کرده پس ثابت شد که این معنی در حق خود
راست فرموده اما انچه امام ع فرموده که اَنَا مُنتَقِمٌ مِنَ الظَّالِمِینَ یعنی منم داد
ستاننده از ظالمان مظلومان را دلیل بر صحت قول آنحضرت ع آنست
که داد مظلومان ستدن صفت امام عادل است و او امام عادل بود پس ثابت شد
که این معنی در حق خود راست فرموده لا انچه امام ع فرموده که اَنَا الَّذِی دَعَوتُ
الْاَقَالِیمَ کُلَّهَا اِلَی طَاعَتِی وَ کَفَرَت وَ مُسِخَت یعنی منم کافه بعضی ازین کافر شدند و دران
کافر شدند خدا تعالی ایشان را مسخ گردانید پس ثابت شد که طاعت امیر المؤمنین
ع از جمیع ایمان باشد آنست و صفر فنا اما انچه امام فرموده که اَنَا الَّذِی اَرُدُّ
الْمُنَافِقِینَ مِن حَوضِ رَسُولِ اللهِ یعنی منم رد کننده از منافقان نزدیک حوض کوثر
رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر صحت قول وی ع آنست که اجماع امت است که علی ع
دهنده و رد کننده حوض کوثر خواهد بود پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست
فرموده لا انچه امام ع فرموده که اَنَا بَابٌ فُتِحَ لَهُ الْعِبَادُ وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ

اَمِنَّا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ کَانَ کَافِراً یعنی منم در فتح خدا تعالی بر بندگان هر که بدر محبت و مودت
من در آید در دنیا و آخرت از خشم خدا تعالی ایمن باشد و هر که در محبت و مودت
من بیرون رود بدرستی که از کافران باشد و دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که رسول صلعم
در محبت و مودت علی آنحضرت فرموده که حُبُّهُ جَنَّةٌ یعنی جزای دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام
بهشت خواهد بود پس ثابت شد که این معنی در حق خود درست فرموده امام انجه فرموده که
اَنَا الَّذِی بِیَدِی مَفَاتِیحُ الْجِنَانِ وَمَقَالِیدُ النِّیرَانِ یعنی منم که کلید بهشت و دوزخ
در دست منست و دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که رسول صلعم فرموده که
عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ وَهُوَ قَسِیمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ یعنی بدرستی که علی ابن ابیطالب قسمت
کننده بهشت و دوزخ است پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست فرموده
لا انجه امام علیه السلام فرموده که اَنَا قَائِمٌ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ فِی حَیَاتِهِ اَنَا حَیْثُ الْاَرْوَاحُ
تَتَحَرَّکُ وَلَا تَتَنَفَّسُ بِنَفْسٍ غَیْرِی وَعَجْزِهِ یعنی منم قایم بودن و قیام نمودن
با رسول صلعم در سایه سبز در هنگامیکه الجانه روح را و نه هیچ نفس زننده را حرکت بود
و دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که رسول صلعم فرموده که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی
وَاَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ یعنی اول چیزی که خدا تعالی بیافرید نور من بود و مرا و علی را از
یک نور آفرید و قوله تعالی هَلْ اَتیٰ عَلَی الْاِنْسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً
مَذْکُوراً تا و بل و معنی این ایت آنست که نور نبی با نور علی پیش از عالم ارواح با ملائکه
مشترک بود پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست گفته لا انجه امام علیه السلام فرموده که اَنَا فِی الْقُرُوْنِ
الْاُولیٰ جَاوَزْتُ بِمُوسَی الْکَلِیْمِ فِی الْبَحْرِ وَاَغْرَقْتُ فِرْعَوْنَ یعنی منم که در قرون او

بکردانید

بکردانیدم موسی کلیم را بسلامت از دریا و غرق کردم فرعون را در دریا و دلیل
بر صحت این قول اجماع امت که نور ولایت علی همیشه با انبیا مشترک بوده
چون موسی ع بر کنار دریا رسید نور محمد و علی را شفیع آورد ایزد تعالی دریا را دوازده
کوچه گردانید تا موسی و قوم بسلامت گذشتند لاکن امیرالمؤمنین علی نظر ولایت بر آن
دریا افکند و فرعون و فرعونیان غرق شدند پس ثابت شد که علی در قرون اولی
داخل بود لا انجه امام علیه السلام فرموده که اَنَا ذُو الْقَرْنَیْنِ وَهٰذِهِ الْاُمَّةُ یعنی منم ذو
القرنین این امت این معنی راست فرموده زیرا که گذشت که در قرون اول نور علی علیه السلام
مشترک بود و قرون دویم نور امامت او با یازده فرزند صلی الله معصوم آن تا قیامت بود
بماند و در بهشت بزرگ بکلام خواهند بود آمنا و صدقنا انا انجه فرموده که اَنَا فَرْعٌ
مِنْ فُرُوعِ الزَّیْتُونِ وَقِنْدِیلٌ مِنْ قَنَادِیلِ النُّبُوَّةِ یعنی منم شاخی از شاخهای زیتون
قوله تعالی وَالتِّیْنِ وَالزَّیْتُوْنِ وَطُوْرِ سِیْنِیْنَ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ تا آخر معنی ایه
آنست که چنانکه زیتون جمیع اعضای و جوارح خلایق را شفا بخشد من علی ام
شفای دین جمیع جن و انس باشم و دلیل بر این اجماع امت و قندیل یعنی چراغ
دین محمد حضرت امیرالمؤمنین علی بود زیرا که بفرمان خدا تعالی آنحضرت منصوص بنص جلی
و معصوم و وصی بود لا انجه امام علیه السلام فرموده که اَنَا الَّذِی اَرَی اَعْمَالَ الْعِبَادِ لَا
یَعْزُبُ عَنِّی شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ یعنی منم که ببینم اعمال بنده گان را
که عذاب نکنم از خود چیزی را و نه در آسمان و نه در زمین و دلیل بر صحت این قول آنست
که قول پیغمبر و اجماع امت پس راست فرموده و لا انجه امام فرموده که انا عالم

بِمَا فِی الضَّمَائِرِ الْاِنْسَانِ یعنی منم دانا بر آنچه در خواطر مخلوقات و دلیل بر صحت
این قول آنست که آنحضرت صاحب علم لدنی بود تا کار دانش بجای رسید
که فرمود سَلُونِی اَنَا دُونَ الْعَرْشِ لِرَاجِی یعنی در حق خود راست فرمود لا انچه
لام ع فرموده که اَنَا خَازِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِیْنَ وَقَائِمًا بِالْقِسْطِ یعنی منم
خزینه دار آسمانها و زمینها و منم قیام نموده براستی و ایزد تعالی مثل زده که اَللّٰهُ
نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِیْنَ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکٰوةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ و درین آیه ایزد تعالی
علی را چراغ دین خوانده با سراج محمد ص شریک شده پس ثابت شد که این معنی در حق
خود راست فرمود لا انچه لام ع فرموده که اَنَا عَالِمٌ بِتَغْیِیرِ الزَّمَانِ وَحَوَادِثِهِ
یعنی منم عالم به تغییر زمان و حوادث که واقع میشود تا قیامت دلیل بر صحت
قول آنحضرت آنست که رسول ص فرمود که اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا پس
ثابت شد که علی ع بجا و ثابت زمانه عالم باشد لا انچه لام ع فرموده که اَنَا الَّذِی
لَیْسَ عَمَلُ عَامِلٍ اِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ یعنی منم آنکه عمل هیچ بی معرفت من خدا قبول نمیکند
دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که اندرین معنی رسول ص فرموده که لَا یَقْبَلُ
الله طَاعَةَ الْعِبَادِ اِلَّا بِوِلَایَةِ عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ یعنی خدا تعالی هیچ طاعت
از بندگان قبول نمیکند الا بولایت علی پس ثابت شد که این معنی در حق
خود راست فرموده لا انچه آنحضرت فرموده که اَنَا عَالِمٌ عَدَدِ الرَّمْلِ وَ
وَزْنِهَا وَخِفَّتِهَا وَمِقْدَارِ الْجِبَالِ وَوَزْنِهَا وَعَدَدِهَا وَقَطَرَاتِ الْاَمْطَارِ
یعنی منم آگاه و دانا بشمار جمله موران و گرانی و سبکی آن و مقدار
کوهها

کوهها و وزن آن و عدد قطرات باران و دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست
که اجماع امت و ثابت شد که امیر المؤمنین ع صاحب علم لدنی بود پس این
معنی در حق خود راست فرموده لا انچه لام ع فرمود که اَنَا قَاتِلُ الْقَتِیْلَیْنِ وَاُحْیِی
مَرَّتَیْنِ یعنی منم کشنده دو قتیل و زنده کننده ایشان دو بار و دلیل بر صحت قول
نقلست بسند متصل که عبد الله سلمی گفت شبان ابن شمعان نهندی بچشم خود
دید که امیر المؤمنین ع جهودی را بدعای خود از گور زنده گردانید و شبان فریاد برآورد
که علی خدا است امر فرمود که یا شبان کفر گفتی بگو که علی بنده خدا است شبان از آن سخن
باز نایستاد امیر المؤمنین بر او غضب کرد و ذوالفقار بزد و سر او را بینداخت
سر چون گوی میگردید و همچنان میگفت که علی خداست آنحضرت دعا کرد به برکت
دعای وی خداوند تعالی شبان را زنده گردانید حضرت امیر او را وعظ فرمود و پندش
داد که بنده خدا ام امام توام و خدای بگو که اگر ازین سخن از جهان بروی کافر باشی
دوم بار شبان از آن قول توبه نکرد و همچنان میگفت که علی خداست که مرا نیز
زنده گردانید آنحضرت باز ذوالفقار بزد و سروی بینداخت سر شبان چون
میگردید و همچنان میگفت که علی خداست باز دعا فرمود به برکت دعای او
ایزد زنده اش گردانید و همچنان بدعای عیسی پیغمبر ع مرده صد ساله زنده
می شدی که عیسی قابل نبوت بود و علی ع قابل ولایت و چون ایشان را
زنده گردانید دیگر باره پند و نصیحت گفت و وعظ فرمود که ای بنده خدا از این
کلمه کفر برگرد و استغفار کن هیچ نوع ترک گفتن نکرد امیر مناجات کرد که خداوندا

با بنا شخص دیگر چنانکه دو بار کشتم و دو بارش زنده گردانیدیم از سران کلام نمیکرد
از ایزد تعالی الهام آمد که دست از این شخص بدار اکنون مردم نصیری از فرزندان
ایشان اند پس ثابت شد که علی دو بار کس را کشته و دو بارش زنده ساخته ولهذا قوم نصیری
بعضی که بر قول وی ایستاده اند در عالم مانده اند ثابت شد که این معنی در حق خود
راست فرموده لاجرم امام علیه السلام فرموده که اَنَا رَمَیْتُ الْکُفّارَ کَفَّ تُرابٍ فَرَجَعُوا الْقَهْقَری
یعنی منم آنکه مشتی خاک در روی کفار انداختم از برکت دست ولایت من
بازگشتند و جمله روی به هزیمت نهادند از بسیاری آثار علوی که در جانب ایشان
بود و این قصه متواتر ثابت شد پس این معنی در حق خود راست فرموده لاجرم امام علیه السلام
فرموده که اَنَا الَّذِی عِنْدِی اَلْفُ کِتابٍ مِنْ کُتُبِ الْاَنْبِیاءِ یعنی منم آنکه
به نزدیک منست هزار کتاب از کتابهای پیغمبران دلیل بر صحت این قول آنست
که اجماع امت که رسول صلعم انواع علوم انبیا بود و سینه او شهرستان علم
خدا بود بدلیل آیه اِنَّ الَّذِینَ جَحَدَ وِلایَتِی اَلْفَ اُمَّةٍ مُسِخُوهُمْ یعنی منم
آنکه انکار ولایت من کرده اند هزار امت که خدای تعالی مسخ گردانید ایشان را
و بر این اجماع امت است از علما که در این قایل اند پس ثابت شد که این معنی در حق
خود راست فرموده لاجرم امام علیه السلام فرموده که اَنَا بَیْتُ الْحَرامِ وَالْکَعْبَةُ یعنی منم
کعبه و بیت الحرام دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که اجماع امت است
که امیر المؤمنین علی در خانه کعبه از مادر بزاد و دیگر آنکه به ولایت و محبت و مودت
او ایزد تعالی حج و عمره قبول نمیکند پس ثابت شد که این معنی در حق خود
راست فرمود

راست فرموده لاجرم امام علیه السلام فرموده که اَنَا لَمْحُ الْبَصَرِ یعنی منم بر هم زننده چشم و درخشنده
چشم اندر هم زدنی دلیل بر صحت قول آنحضرت آنست که نقلست از ابوذر
غفاری که رسول صلعم فرموده که روشنائی چشم انسان از نور ولایت علی آفریده شده بنا بر این
حدیث که سَنا الْبَصَرِ الْاِنْسانِ مِنْ نُورِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ پس ثابت شد که این معنی علی
در حق خود درست فرموده لاجرم امام علیه السلام فرموده که اَنَا مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفی وَعَلِیٌّ الْمُرْتَضی یعنی منم محمد
المصطفی و علی المرتضی دلیل بر صحت این قول آنست که نقلست از انس بن مالک
از رسول صلعم که عَلِیٌّ مِنِّی وَاَنَا مِنْ عَلِیٍّ یعنی علی از منست و من از علی ام بنا بر این حدیث
پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست گفته لاجرم امام علیه السلام فرموده که اَنَا الْمَمْدُوحُ
بِرُوحِ الْقُدُسِ یعنی منم آنکس که جبرئیل آمده گفت لا فَتی اِلّا عَلِیٌّ لا سَیْفَ اِلّا ذُوالْفِقارِ
پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست فرموده امام بر حق علی بن ابیطالب و یازده فرزند
طاهر مطهر معصوم بزرگوار مشهور مقبول درگاه و بارگاه حضرت اله اند بلا شک و شبهه
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین المعصومین
اما بعد بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود سالکان راه طریقت و طالبان
کوی حقیقت از امام معصوم امام جعفر صادق سؤال کردند که شریعت و طریقت و حقیقت چیست
امام فرمود که شریعت اسلام است و طریقت ایمان است و حقیقت احسان است اسلام اینست
که در امر او باشی و پرستش پنج وقت نماز بگذاری و روزه ماه رمضان بداری و زکوة مال بدهی
و حج بگذاری و ایمان آنست که او را به یگانگی بشناسی و باور ایمان آوری چنانکه
رسول صلعم فرموده اَلْاِیمانُ اَنْ تُؤْمِنَ بِاللّهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ

بچشم

القدر خیره و شره والبعث بعد الموت و احسان آنست که پروردگار خود را

باطن بر ببینی چنانکه رسول صلعم فرمود که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم

تکن تراه فانه یراک و باز حضرت امام فرموده که شریعت گفتار و طریقت کردار و حقیقت تحقیق کردن

است چنانکه رسول صلعم فرموده که الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی

و باز امام فرموده که الشریعة کشتی والطریقة بحر است و حقیقت در آن بحر است

اندر دانستن آداب و ارکان و احکام شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت اگر پرسند

که شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت چیست جواب گویند که شریعت پنج حرف است

و مراد از شین شریعت شرطهای اسلام بجا آوردن است و مراد از را نا دانستن است و مراد از یا یاد

پروردگار خواستن است و دانستن او و مراد از عین عیان دیدن است و مراد از تا توبه کردن است از گناهان

و طریقت نیز پنج حرف است و مراد از طا طاقت بنده که در کردن کردن است و مراد از را

ریاضت کشیدن است و مراد از یا یاد کردن خدای خود را و گناهان خود را و مراد از قاف

قناعت کردن است چنان که گفته اند که القناعة کنز لا یفنی و مراد از تا تا در راه

خدای تعالی تمام بودن است و حقیقت نیز پنج حرف است مراد از حا حلال از حرام دانستن

و بحلال اعتقاد کردن است و از حرام احتراز کردن و بحرام اعتقاد نا کردن است چنانکه رسیده است

در خبر است بحلال الله تعالی حیا و بحرام الله تعالی عذابا و مراد از قاف اول از قول قیام نمودن

در طاعت چنانکه در خبر است و نص کلام است که ان الذین یذکرون الله قیاما و

قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و مراد از یا یقین دانستن و از یاد

خوف ماتم کردن است چنانکه حق تعالی می فرماید که ان الذین قالوا ربنا الله

ثم استقاموا

ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة و مراد از قاف دوم قتل کردن نفس را

چنانکه نص کلام است و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

و مراد از تا توکل و من یتوکل علی الله فهو حسبه و معرفت نیز پنج حرف است مراد از میم

مدام ذکر حق گفتن و مراد از عین عبادت و مراد از را از زبان را اندر یاد دور کردن است

و مراد از تا تحقیق کردن است و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مراد

از فا فایده آخرت طلبیدن و ذکر گفتن که معرفت دریای بی پایان است

اگر پرسند که شرح بیعت و وصیت چیست جواب گوی که سنت از آن سنت است

که آنرا آیت بیعت گویند که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق

ایدیهم یعنی یا محمد آنکسانی که با تو بیعت میکنند براستی که با من که خداوندم بیعت میکنند

و مراد از ید رسول ید قدرت است که من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث

حق تعالی جسم و جوهر نیست و هر کس خدایرا بدین نسبت کند کافر گردد و مراد از ید الله

ید قدرت و مراد از دست نیز رضای حق تعالی طلبیدن است و هر که شد چهل روز در سنت

و عهد از آن خدا اینست که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان

انه لکم عدو مبین و وصیت از آن پیر است که بر شریعت نفی میکند و هر وقت که

این عهد و این بیعت و این وصیت بجا آورد او صاحب شد نیست زیرا که شد عبارت

از کردار است نه گفتار اگر پرسند که در شد چند چیز بستن و چند چیز گشادن است

بگو چهار گشادن و چهار بستن است آنچهار که گشادن است اول در خانه حریم بند نفس

سیم گره پیشانی چهارم قدم در راه خدای تعالی و دوم گشادن دهان است

اما آن چهار که بستنی است اول چشم از حرام دویم گوش از ناشنیدنیها سیم از غیبت
چهارم فرج از زنا اگر پرسند که بر میان تو آنچه بسته جواب گو که عهد و وصیت و بیعت بسته
اگر پرسند که عهد از آن کیست بگو که عهد از آن خدا و بیعت از آن شاه و وصیت
از آن پیر است که بر عهدش ثابت قدم میکنند اگر پرسند که شرط چیست بگو شرط ما شد
وفا و تسلیم اگر پرسند میان تو و پیر نشان چیست بگو تولّا و تبرّا قال امیر المؤمنین
تبرّأ عن الاعداء امن تولّانا ثم تبرّا فلیس منّا اگر پرسند که پیر با تو چه گفت بگو
که پیر گفت برخیز بخدمت و سخن گو براستی و بنشین بحرمت اگر پرسند که چند چیز
بعهد و بیعت در آمده بگو که عهد کردم که متابعت شیطان نکنم و از مناهی پرهیز کنم
و آنچه نهی پیران است از آن تبرّا کنم اگر پرسند که تفرید و تجرید چیست بگو تجرید
قسم ظاهر است و تفرید قسم باطن و رونده راه باید که خود را از نطق بی معرفت
نگاه دارد اگر پرسند که غسل شریعت چیست بگو که غسل شریعت تن خود را از جنابت
پاک کردن و غسل طریقت تجرید اختیار کردن است و غسل حقیقت توبه
باطن است یعنی دل خود را کشاده باید داشت و پاک از غل و غش تا مسلمانان
از دست و زبان او ایمن باشند چنانکه رسول علیه السلام فرمود که المسلم من سلم المسلمون
من یده و لسانه اگر پرسند فقر چند معنی دارد مراد از فا فاقه و مراد از قاف
قناعت و مراد از را ریاضت است و بعضی معنی دیگر گفته اند اول فقر هستی و فنا
که هر که در فنا ثابت شود در ملک بقا ثابت شود دویم فقر شکستگی نفس است و هستی
هر که از هستی را نشکند بمراد نرسد سیم فقر پاکیست یعنی جمله پاکیها را جمع کرده اند
و فقر

و فقر نام نهاده اند چهارم فقر قناعت است هر که قناعت حاصل کرد ملک
سلیمان حاصل کرد پنجم فقر آیینه است یعنی هر کرا فقر حاصل شد دل او چون آیینه است
روشن چنانچه منور میگردد و نیز فقر ترک دنیا و تسلیم و قدم بر بالای نفس نهادن است
ششم فقر گوهریست قیمتی که بهیچ معنی او را نتوان دانستن فقر را حضرت مصطفی
در نفس فرمود و حضرت محمد فرموده اند الفقر فخری و به افتخر هفتم فقر حکم
خالی باید داشت که هر کرا حکم خالی باشد از وی بوی فقر آید و از محمدی هر خصلت زایل شود
اول حکمت دویم طاعت سیم ولایت و هر که کم خورد نفس او بمیرد و خوی بد از وی جدا
شود و شیطان نزد او نیاید و هر که چهل صبح زنده دارد و چهل چراغ در باطن او پیدا شود
و چشمهای حکمت از دل او سینه چون گیرد و چون حلق را از حرام نگاه دارد صاحب ولایت
باشد فقر هزار و یک منزل و چهل و چهار مقام است هر که در سر کوی وی قدم می نهد باید که
او را هزار و یک منزل و چهل و چهار مقام حاصل باشد تا در راه نماند و بمنزل رسد اگر پرسند
که خرقه چیست بگو اول خرقه وصلیت دویم خرقه عشقیت سیم خرقه تبرکیت اما
خرقه اصطفائیت که لم یزل خدا بدو کسوت عشق بموجودات پوشانید کما قال انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اظهار هر دو عالم را از کتم عدم بصحرای وجود آورد
سیم خرقه عشقیت که عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه گیاهیست از زمین بر روید و دست
در درخت میزند و بر درخت می پیچد تا آن درخت را خشک کند عشق در دل هر که زاده
آنرا از همه عالم بیزار گرداند و آرزومند لقای خود سازد چنانکه گفته اند در همه عالم
از سگ پلیدتر چیزی نیست و سگ چون بهمراهان عشق همراه شود و شسته از بوی عشق

بهشت آورد و دوزخ بسر در آید و در قرآن چند جای او را ذکر کرده لانه سیقولون ثلثة
رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب و یقولون سبعة
وثامنهم کلبهم آورده لانه که از حیوانات شش حیوان بهشت اوّل ناقه صالح
دوم بقر موسی سیم خر عیسی چهارم نمل سلیمان پنجم محمد صلعم ششم اصحاب کهف
چون اصحاب الکهف والنمل و خر بسبب عشق بهشت در آیند نزد مرد با انسان را
که عشق را همراه خود نسازد و بعضی گفته لانه که عشق شر است که از آن نتوان داد
چنانکه گفته لانه که العشق نور لا یوصف و دیگر خرقه بهشت است که وجعلنا اللیل لباسا
اگر پرسند که چهار برج وصله کدام است بگو اوّل رضا دوم قناعت سیم صداقت
چهارم وفا است اگر پرسند که میان بستن بر چند وجه نوعست بگو اوّل یمین میان
دوم یسار میان و بستن میان اشارت بخدمت است و ارکان میان بستن
شش است سه ظاهر و سه باطن اوّل طاشستن جزئت دوم برخواستن بخدمت
سیم سخن گفتن بمجلست امّا باطن اوّل ترک دنیا و شغل دوم تسلیم سیم رضا
اگر پرسند که اینجا که نشسته چه جایست بگو که خشت موتست قوله تعالی موتوا
قبل ان تموتوا اگر پرسند که ایمان خرقه چیست بگو که ایمان خرقه ستاره است
اگر پرسند که اسلام خرقه چیست بگو ترک است اگر پرسند که دین خرقه چیست بگو
از همه بیگانه بودن اگر پرسند که قبله خرقه چیست بگو که قبله خرقه پیر است
اگر پرسند که فرض خرقه چیست و سنت خرقه چیست بگو فرض خرقه با نیکان
صحبت داشتن و سنت معرفت حاصل کردن اگر پرسند که سر و جان و دل
خرقه چیست

چیست بگو که سر خرقه ارادت است و جان خرقه شکر است و تن خرقه
زهد است و دل خرقه راستی است اگر پرسند که خطبه شریعت چند است
بگو که پنج است اوّل آدم دوم نوح سیم ابراهیم چهارم عیسی پنجم رسول الله صلعم
باب اگر پرسند که خطبه طریقت چند است بگو که چهار است لا کند دروغ
نگوید دوم لا کند زنا نکند سیم لا کند حرام نخورد چهارم لا کند دزدی نکند اگر پرسند
که آداب طریقت چند است بگو که چهار است اوّل لا کند با طهارت باشد
دوم لا کند پیش درویشان راست نهی نزوی سیم لا کند امر معروف کند چهارم
لا کند نهی منکر کند بقدر حالت و استطاعت والله اعلم بالصواب تمام شد

سنه [illegible] ۱۲۵۲

از زاد و رد منقول است که میان نوح و ابو البشر علی نبینا و علیه السلام
ده قرن بوده قرنی صد سال و صاحب الکاشف المعارف آورده
که عمر ابو البشر نهصد سی سال بود از ابن عباس منقول است که چون عمر نوح
چهارصد و هشتاد سال گذشت وحی نازل شد صد و بیست سال دعوت کرد
هشتاد کس بدو ایمان آوردند بقول اکثر گفته اند که چون جفا ازان ازحد گذشت
از قوم بخدا شکوه کرد طوفان آمد و بعد از طوفان دیگر سیصد و پنجاه سال
بزیست پس از آدم تا طوفان نوح هزار پانصد سال از طوفان تا وفات
نوح سیصد و پنجاه سال بود و از نوح تا ابراهیم خلیل هزار و بیست و چهل شش
سال و از ابراهیم تا موسی کلیم پانصد سال و از موسی تا داود پانصد سال

وازداود تا عیسی ... عیسی تا بعثت جد ۳ ...

شش صد و ... ابتدا الخلقت ... مصطفی ...

هفت هزار ... شد

غب الحمد والتصلیه ... بفروختند بمبایعه لازمه جازمه نافذه

صحیحه صریحه شرعیه اسلامیه آقا محمد علی و آقا ... خان ولدان مرحمت پناه

کربلائی حسنخان ... لطف آباد ... باکل

مرحوم ... یکقطعه باغ ... را که واقع است ...

الک ... از ارض لطف آباد من توابع ... محدود است من حیث

الکل بحدود اربعه حدی متصل و ملحق بباغ ابراهیم ... و طرفی متصل و ملحق

... مرحمت و غفران پناه ... الحاج والمعتمرین حاجی غلام

و جانبی ملحق بباغ دولت ... و سمتی پیوسته ...

باکافه ملحقات و متعلقات از ... و اشجار ... و غیرها

از مبیع ... و ... نسبت ... کم ...

... تبریزی

و ... الی ... الوقف والمعامله و بعد ذالک ادعای غبن فاحش

... مبایعه مزبوره را ... شرعی ... بعد ازده ...

و بایعان مزبور مبیع مذکور از تحت تصرف ... تخلیه و اخراج ...

مالکانه مشتری مزبور دادند که هرگونه تصرف در آن ... کتصرف الملاک

فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم ... در ... شرعی ...

... مستحقاً للغیر کلا او جزءً ... المبیع از عهده برد

آیند قائل و معترف باخذ ثمن مزبور شدند و صیغه مبایعه و مصالحه

بینهما واقع و جاری گردید این چند کلمه ... قباله نامچه قلمی گردید

تا عند الحاجت حجت ... باشد تحریراً بتاریخ ... شهر رمضان المبارک ... ۱۲۷...

... ۱۲۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست متصل از سلمان فارسی و از ابوذر غفاری و عبد الله عباس رضی الله عنهم
که معاویه علیه اللعنه امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که در بیعت من در آ امیر المؤمنین علیه السلام
در جواب معاویه گفت این خطبة البیان را بنا بر اظهار آنکه روا نبود که من دست
بیعت بتو داده ام زیرا که فاضل را بر مفضول ترجیح است این فضیلت و کرامت
خدای تعالی در حق من لطف فرموده از صد هزاران هزار یکی دیگر را لطف نفرموده و بعد از
غیر از یازده امام از اولاد امجاد معصوم مراد من از ایشان نیز فاضل ترم معاویه گفت
یا علی فضایل خود را بیان کن امیر المؤمنین علی در اول خطبه فرمودند انا الذی عندی
مفاتح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری و انا بکل شیء علیم تاویل و معنی
این کلمات آنست که امیر المؤمنین علی فرموده است که من کلید علم غیبم و بعد از پیغمبر
علم غیب کسی از من بهتر نداند و من بر جمیع چیزها دانا ام و دلیل بر صحت این قول آنست
که رسول صلعم فرموده انا مدینة العلم و علی بابها یعنی شهرستان علم خدایم و علی در
آن شهرستانست و اجماع امت است که رسول صاحب علم لدنی بود که انواع علوم
اسرار غیب را دانسته بود و چون در شهرستان علوم لدنی امیر المؤمنین علی باشد
هر آینه داننده علوم غیب باشد بار خدای تعالی پس ثابت شد که این معنی در حق خود راست
فرموده است اما الحجه آن امام علیه السلام فرموده که انا الحجة الذی عندی خاتم سلیمان
ابن داود یعنی من انگشتری نزدیک خود انگشتری سلیمان علیه السلام که از نام من
بر آن انگشتر منقوش بود بلطف خدای تعالی دنیا و ما فیها بر او مسخر شدی پس ثابت شد

که این معنی در حق خود ان فرموده لاانجه ان امام علیه السلام فرموده که اَنَا حُجَّةُ الله و رُوحُ الله باز
تاویل و معنی این کلمه آنست که من حجتم جمیع پیغمبرانرا دلیل بر صحت این قول آنست
که رسول صلعم در حق علی علیه السلام فرموده که اَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ یعنی من و علی از یک نوریم پس علی علیه السلام
حجت جمیع انبیا باشند پس ثابت شد که این معنی در حق خود انست فرموده لاانجه آن
امام علیه السلام فرموده که اَنَا الَّذِی اَتَوَلَّی حِسَابَ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِین معنی این کلمات آنست
که یعنی خدا اینها حساب خلایق را در قیامت بمن وهد تا جمیع خلایق را حساب من باز
خواهم دلیل بر صحت اینمقال آنست که رسول صلعم فرموده که اِنَّ عَلِیَّ ابْنَ ابیطالب
وَ هُوَ قَسِیمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ معنی این کلمه آنست که علی ابن ابیطالب قسمت کننده دوزخ
و بهشت باشد پس ثابت شد که کسیکه فرق کنند بهشت و دوزخ باشد پس ثابت شد
که حساب خلایق در دست علی باشد آمنا و صدقنا لاانجه امام علیه السلام فرموده که اَنَا لَوْحِ
الْمَحْفُوظِ دلیل بر صحت اینمقال آنست که در روایت عبد الله رضی الله عنه آمده
که اگر علی علیه السلام را خدا اینها حکم بر عزرائیل موکل نکردی و نور ولایت انحضرت بر لوح
عزرائیل احاطه نبودی در شش صد هزار بار غلط کردی از برکت نور انحضرت غلط نمیکند
دلیل بر صحت اینمقال آنست که نقلست از ابن ادریس که گفته است باسناد متصل عن النبی
انه من قول جبرئیل علیه السلام اِنَّ عَلِیًّا وَ هُوَ مُخَالِسُ الْاَرْوَاحِ تاویل اینکلمات آنست که رسول
صلعم فرموده است که علی ابن ابیطالب ربانیده ارواح است تا امیر المؤمنین علیه السلام حاضر نباشد
عزرائیل علیه السلام مجال ندارد که یکروح را از تن ببرد پس ثابت شد که علی صاحب لوح محفوظ است
انا انجه ان امام علیه السلام فرموده که اَنَا جَنْبُ الله یعنی منم پناه خلق بدرگاه خدا اینها تا دلیل

این

[illegible]

المستر ... حبة

... البحش ...

الشمس ...

... وقت ...

... ۱۲۵۶ ...

الناکح [illegible] | المنکوحه

فلان ولد عزت لاو فلان | [illegible] بنت مرحوم [illegible]

الوکیل | الوکیل

عزت فلان ولد مرحوم فلان | [illegible] فلان [illegible] مرحوم

[illegible] جنت [illegible]

الصداق [illegible]

[illegible] هزار پانصد دینار [illegible] الوقت [illegible] مسکوک [illegible]

[illegible] و تحقیق صیغه [illegible] نهج [illegible]

[illegible] مسطور [illegible] منکوحه [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] [illegible] نفقه [illegible]

[illegible] حاکم شرع [illegible]

[illegible] عند اجرای صیغه [illegible]

[illegible] العقد [illegible] شرط [illegible] و سایر حقوق واجبه

[illegible] و علاقه زوجیت [illegible]

بتاریخ [illegible] ۱۲۵[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۵۵ [illegible]

[illegible]

مبلغ چهار [illegible] عدد [illegible] از ریال خالص

[illegible] نیز فتحعلی شاهی [illegible] بر ذمه [illegible] محمود ولد ابراهیم

[illegible] احمد حقت [illegible] ابدا انقضای مدت یکماه هلال

[illegible] ولد [illegible] سبع [illegible] ابدا [illegible] ذی الحجه قلمی کردم

[illegible] که [illegible] ابدا [illegible] انقضای مدت یکماه

[illegible] بعدا انقضای مدت [illegible]

[illegible] شد که اگر [illegible] مبلغ پنج [illegible] دراده

[illegible] عقد [illegible] عوض پنج [illegible] سبلغ پنج [illegible]

از مبلغ مذکور [illegible] [illegible] بتاریخ شهر [illegible] الله

[illegible] چهار [illegible] فی [illegible] ۱۲۵۴

[illegible] لدی [illegible]

[illegible] محمد علی